2000/5



کتاب زینت الزمان

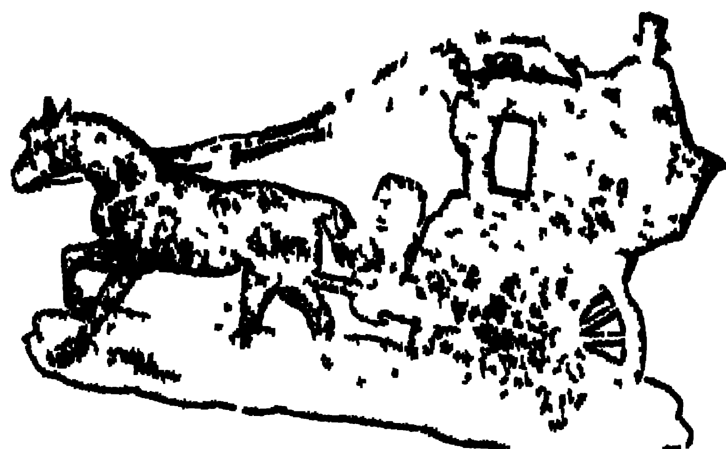
فی تاریخ هندوستان موسوم

بتاج التواریخ وسلالة السیر

از تألیفات عالیجاه میرزا

محمد ملک الکتاب شیرازی

در بندر بمبئی زیور طبع درآمد



بسم الله الرحمن الرحیم

تاج زیبای نخستین حمد مالک الملکی است که تاجداران عرصهٔ غبرا غاشیهٔ اطاعت بر دوش همت گذارند و سپاس بی‌قیاس
سزاوار شاهنشاهی است که تخت‌نشینان روی زمین حلقهٔ انقیادش بگوش دارند بیت سر پادشاهان گردن‌فرازه
بدرگاه او بر زمین نیازه مقدری که رتق و فتق عالم بدست همت سلاطین دادگر سپرده مدبری که نظم و نسق طبقات
بنی آدم بقبضهٔ اقتدار خواقین معدلت پرور آورده خدائی که بر خلق رحمت گزیده شهان را پی معدلت آفریده بهترین
مقالی که بعد از توحید باری تعالی جل شانه تقرب بآن جویند نعت سید کائنات و منقبت امام متقیان که آن یکی
به نیروی بازوی نبوت علم اسلام بر اعلی علیین برافراخته و آن دیگر بزور سرپنجهٔ ولایت لوای کفر تا بادیهٔ اسفل السافلین سر
نگون ساخته صلوات و تحیات بعد از این هر دو برگزیدهٔ خدا بر آن یازده نقبا که هر یکی چون مصطفی سر از قطاب عصمت
برآورده و هر فردی چون مرتضی رو از نقاب طهارت بیرون کرده بنی را وصی و خدا را ولی همه چون نبی و
همه چون علی اما بعد مؤلف این کتاب میرزا محمد ملک الکتاب چنین معروض رای خاطر فیض مظاهر سلاطین ممالک
دانش و شهریاران عرصهٔ فسیح الفضای آفرینش میدارد که چون علم تاریخ علمی است شریف و فنی است لطیف که بواسطهٔ آن
بمصالح معاش و معاد توان رسید و بعلاوهٔ آن بمفاسد عالم کون و فساد آگاه توان گردید زیرا که صاحبان طبع
سلیم و ارباب ذهن مستقیم به ممارست این فن و مداومت این علم استخراج فواید و استنتاج نتایج که عمل بر آن
باعث صلاح حال باشد توانند نمود چه بنی آدم معرفت اشیا یا از طریق عقل میسر و یا از راه حس حاصل می‌شود
و محالست که بر آثار و اخبار سلف اخلاف را بمجرد عقل بلا سامعت آگهی دست دهد و از جملهٔ محسوسات بعضی از
مشاهده و بعضی از مسموعات است و امورات کل عالم متعلق بسامعت زیرا که ممکن نیست که شخص واحد هر جزوی را

بالکلیه مشاهده نماید و بر صفت رابذات واحد خود تجربه آرد پس لامحاله بقول ثقات اعتماد نموده بسماعت باید پرداخت از
اینجاست که گفته اند سخن شنوی اصل سعادت ابدیست و علمیکه از سماعت احوال اسلاف حاصل آید آنرا علم تاریخ خوانند
پس چون بسبب استماع بر وجوه حسن و قبح اطلاعی دست دهد باشد که وجه قباحت را که در آن نقصان و وبالست دریافته
هنگام روی داد درگذارند و سبب حسن را که محل بروی آن وجه ترقی و کمال و افتخار اختیار کنند و همین ترک و اخذ موجب سعادت
سرمدی و باعث دولت ابدیست چنانچه حق سبحانه و تعالی در فرقان حمید قصص و اخبار امم سابقه را بیان فرموده که برخی از انها
بسبب اختیار اکثر امور سرگردان گشتند و گروهی بجهت اکتساب بعضی وجوه آسوده شدند تا ناظران از آن عبرت گیرند و سامعان
ازین نصیحت پذیرند بنابرین برخی از احوال برگزیدگان والا مکان و مکین یعنی سلاطین ذوی الاقتدار تمکین هندوستان
در نهایت اختصار با وجود تراکم اشتغال مرقوم نموده و همت گسسته لگام خامه را در میدان بیان بجولان در آورده و بر چهار
مقاله و بزینت الزمان تاج التواریخ و سلالة السیر موسوم کردم و توقع از والا فشان آنکه اگر از نظر خورشید اثر ایشان بگذرد
بنظر تامل در آن نگریسته از احوال گذشتگان عبرت گیرند و دل برین عجوزه زاهد فریب دنیا نه بندند

مقاله اول مشتمل بر سه فصل است فصل اول در بیان عقاید حکمای هنود در ادوار عالم و خلقت بنی آدم و سلاطینی که
قبل از هبوط آدم در عرصه عالم زندگانی کرده اند فصل دویم ذکر فرمانروایانی که بعد از طوفان باستقلال تا زمان هجرت
سلطنت کردند فصل سیم در بیان ظهور اسلام در هند و زوال دولت رایان هند

مقاله دوم در بیان حسب و نسب سلاطین گورگانیه از ابتداء سلطنت امیر تیمور گورگان تا انتهاء امارت بهادر شاه در
هند مشتمل بر هیجده فصل

مقاله سوم در بیان حالات و بسط مقالات شاهان صوبه اوده از ابتداء دولت منصوریه سعادت علی خان تا انقراض
دولت واجدیه واجد علی شاه مشتمل بر دوازده فصل

مقاله چهارم در بیان شرح احوال و نشر اقوال تاجداران ذوی الاحترام که اکنون بر وساده ریاست هند متمکن و تحت
حکومت دولت قوی شوکت انگلیسیه مشتمل است بر پنجاه و چهار فصل

فصل اول از مقاله اول در بیان عقاید حکماء هنود در ادوار عالم و خلقت بنی آدم

بر تماشائیان این بازیچه عبرت و ناظران این تماشاگاه اعتبار مخفی نماند که مملکت هندوستان بزرگترین و قدیم ترین
ممالک جهانست از جهة شمال باراضی تبت و چین منتهی میشود و از سوق شرق بمحیط شرقی پیوندد و از جانب جنوب بمحیط جنوبی
اتصال یابد و طرف غربیش بحر عمان باشد بعضی از اماکن شمالی آن خوش آب و هواست هفتاد قسم غله یافت میشود،
و انقدر عقاقیر نافعه و اشجار و ریاحین و نباتات مفیده و معدنیات و جواهر ثمینه که درین کشور یافت میشود در هیچ یک
از بقاع ربع مسکون نیست بحار را در و جبال را یاقوت و اشجار را عود و الحق کشوریست که بر اکثر کشورهای عالم

حرکت دارد و [illegible] این کشور [illegible] آمده اند از پیشوایان و راجپوتیه و پادشاهان قوی و الاقتدار بوده بلکه بعضی از ایشان
به دیوان و پهلوانان ماینند که مبداء اختراع جمیع علوم و فنون این کشور بوده و لیست ساکنان این کشور بسبب غلبه حرارت
هوا ضعیف القلب میباشند هر کس ضعیف القلب باشد لامحاله مکر و حیله و نفاق و ترس بر مزاجش مستولی میگردد و لهذا
اکثر مردم این کشور بدین صفات متصف میباشند و تاثیر آب و هوای این مملکت آنست که خلق آن با کسی عزیز
آشنا و در آشنائی با صدق و صفا نیستند بدین ماشی زر و سیم مبتلای غرور مبتلا شده در خانهٔ عالی و عرصهٔ خالی بنیاد و لاف
و تعرض گزاف گذارند و مرض تموت و رشحیه عرض عام است ابتدای عرض این کشور هشت درجه و انتهایش در بعضی
جاها بسی و هشت درجه میرسد و مبداء طولش از جزایر خالدات نود و هفت درجه و انتهایش یکصد و سی و پنج درجه

عقیدهٔ حکمای هنود در ظهور بنی آدم و قدمت عالم و جلوس سلاطین بطریقیست که در کتاب مها بهارت که مبسوط تر و معتبر تر
از آن درین دور در میان این طایفه نیست که در زمان اکبر شاه شیخ ابو الفضل از عبارت سنسکرت بفارسی نقل کرده نگارندهٔ
این اوراق درین جا ثبت نموده بر آنست که مدار روزگار باعتبار گردش افلاک و کواکب چهار بر چهار دور قسمت کرده
و استداد دور اول را بر هفده لک و بیست و هشت هزار سال مقرر کرده اند و عمر طبیعی انسان درین دور یکصد هزار سال است
دورهٔ دویم که ربع از مجموعست مدت آن دوازده لک و نود و ششهزار سال و انند عمر طبیعی مردم درین دور ده هزار سال است
دورهٔ سوم که نصف از مجموعست مدار این دور هشت لک و چهار هزار سال باشد و عمر طبیعی مردمان هزار سال باشد چنانچه
آدم و نوح و انکسان که در آن زمان هزار سال عمر کرده اند از بقایای دورهٔ سیم بوده اند

دورهٔ چهارم که ربع از مجموعست مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال باشد و عمر طبیعی درین صد صد سال باشد و تمام
این طایفه آنست که اکنون که سنه ۱۲۳۱ سال از هجرت رسول صلعم گذشته چهار هزار و نهصد و نود و هفت سال متعارف
از دورهٔ چهارم میگذرد و بهمین طریق در گردش شند و همیشه احوال جهان برین منوال بوده از ابتدا و انتها نشانی پیدا نیست
چنانچه شخصی از امیر مومنان و مولای متقیان پرسید که پیش از آدم به هزار سال که بود آنحضرت فرمود آدم چون
باهمین معنی سه مرتبه تکرار یافت آن شخص ساکت شد شاه ولایت فرمود که اگر سی هزار بار می پرسیدی که پیش از آدم که بود
می گفتم آدم ازین حدیث تر قدیم بودن عالم را میتوان استنباط کرد و اقوال هند و از این معنی نمی توان شمرد و آنکه گفته
براهمهٔ سلف مستفاد میگردد که عالم منتهی میشود و روز حشر و نشر حق است و قیامت عبارت از انتهای هر دورست
و اعتقاد براهمه آنست که در هر دوره پیغمبری کتابی نوشته و با وجود اینهمه امتداد زمان آن نسخها در میانست و دیگر عقاید
این طایفه آنکه حق جل و علا چهار عنصر آفرید اول آب دوم خاک سیم باد چهارم آتش و از میان آب گل نیلوفر پدید آورد
و از میان آن گل شخص دانش نژادی مسما به برهما یعنی راه نما از کتم عدم بجلوهٔ ظهور آورد و او را وسیلهٔ ابداع آفرینش
و سبب ایجاد عالم ساخت و آن برهما انسان را باذن خالق یکتا از چهار منصب ظهور آورده چهار فرقه ساخت

اوّل برهمن و آنها را بجهت مجاهدات و ریاضیات حفظ احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشوائی عالم معنوی را بآنها مفوض
گردانید دویم فرقهٔ چهتری آنها را بر مسند ریاست و حکومت صوری نصب نموده وسیلهٔ انتظام عالم گردانید سیوم فرقهٔ
بیش آنها را جهة زراعت و سایر حرف تعیین نمود و چهارم فرقهٔ سودر آنها را برای خدمات آنها متعین ساخت و بمقتضای تائیدات
یزدانی و الهامات ربانی برهمای مذکور کتابی در عقاید که متضمن صلاح معاد و معاش باشد اختراع کرد که هندوان آنرا
بید می نامند یعنی کتاب آلهی که مدار عقاید هنود برین کتابست و باتفاق دانشوران برهمن که معتقدند تا این زمان که سنه ۱۲۱۳ هجری
میباشد چندین برهما در عالم بظهور آمده اند که این برهمای موجود هشتاد و یکم است بالجمله در هر یکی از این ادوار
رایان بزرگ در ممالک هند پادشاهی کرده اند از آنجمله در دورهٔ اول کسی که سلطنت کرد سین بود که بنای شهر کشمیر را
نهاد چون زمان سلطنتش بپایان آمد ادیب دیو پسرش با عتاب در گذشتن و نوبت سلطنت به هرکرن رسید و در زمان
طفولیت مردی که او را رشی راهب می گفتند رهنمای می گشت چون بحد تکلیف رسید از آسمان [illegible] که او را بآتش
قربان کنند ملائکه او را شفاعت کردند ندا رسید که شاهزاده را بگذارید و بدل او دیگری را قربان کنید کارگذاران دولت
برهمن زاده را از پدر خریده نزد آتش آوردند برهمنی هرکرش نام در حق برهمن زاده دعا کرده دعایش باجابت رسید ندا
آمد که از سوختن برهمن زاده در گذشتم برهمن زاده پس از نجات از پدر خویش روگردان شده نزد هرکرش شتافت
انگاه شاهزاده هرکرش صنم و آنچه داشت از حطام دنیوی بفقرا بخشش کرده فرشتگان او را باسمان بردند پادشاهان
هند از اولاد او بودند و در آخر دور اول پادشاهی از نسل او بوجود آمد که او را الکاف می نامیدند دولتی مطاع و ملکی مطیع داشت
اولادش بطناً بعد بطن سلطنت کردند تا نوبت به سکستر رسید دورهٔ اول تمام شد در دورهٔ دوم در اول دوره جی از فرزندان
سکستر ولیپ نام بسلطنت نشست چون او را فرزندی نبود مملکت را بوزرا سپرده با خاتون خود بخدمت پیری که در
کشمیر بود شتافت او را ماده گاوی بود که سخن گفتی چندی بخدمت آن گاو قیام تا آنکه بدعای گاو خاتونش حامله شد
فرزندی آورد او را راکی نام نهاد و ولایت عهد بدو سپرد چون راکی بعد از پدر سلطان شد از وی پسری بوجود آمد نام
او را سندروت نهاد و ولایت عهد بدو سپرد و بعد از آن او را به اولک پسر ششم برهما عقد بست بعد از راکی فرزندانش
سلطنت کردند تا نوبت به دوشتر رسید و این دوره نیز منقضی شد چون دورهٔ سیم آمد در اول دوره پادشاهی با ت
نام و شت در عهد دولت او در کوه کشمیر پری بود که او را ... کن پنیا میدند و او را پسری بود پرسرام نام او گاوی داشت
مسمی به قامدین که حاجتهای مردم بدان گاو روا شدی کارت با دوازده هزار شاهزاده بدان کوه رفت که حاجت از
قامدین حاصل کند پرسرام مانع شد کارت بمنازعت برخاست جنگ در میان پیوست در آن مقاتله کارت با جمیع
شاهزادگان مقتول گشت و در نصف آخر دور سیم در شهر هستناپور پادشاهی پیدا شد که او را جهت می نامیدند هفت
فرزند او بطناً بعد بطن سلطنت کردند فرزند هشتم او که بدرجهٔ سلطنت ارتقا یافت راجه کوروان نام داشت که شهر

کورکهست تهانیسر باسم او اشتهار دارد و بعد از وی شش واسطه فرزندی ازو متولد شد که موسوم به چترپرج بود پادشاهی بوی
کردید ازو دو پسر بوجود آمد یکی دهتراشتر دیگری پند نام داشت پسر بزرگ او دهتراشتر چون از حلیهٔ بصر معرا بود پادشاهی به
برادر کهتر او پند مقرر گردید و او از پنج پسر بوجود آمد اول جدهشتر دوم بهیم سیوم ارجن چهارم نکل پنجم سهدیو بود
و این پنج پسر را پندوان گفتندی اما دهتراشتر را صد و یک پسر داشت و بهتر و مهتر این پسران دریودهن بود و دیگران را
کوروان می نامیدند چون پند از جهان انتقال نمود در ظاهر پادشاهی برادرش دهتراشتر مقرر آمد لکن در معنی سلطنت نصیب
فرزندان او بود بخصوص دریودهن که مهین فرزند او بود چون در سلطنت تمکن یافت پندوان را که دشمن سلطنت میدانست قلع
و قمع ایشان را واجب شمرد و چون دهتراشتر از عقیدت فرزند و مخاصمت او با برادرزادگان آگاه شد حکم داد تا پندوان دورتر
از شهر موضعی را عمارت کرده اقامت نمایند تا که بعد مسافت سبب انطفاء نائرهٔ عداوت گردد و دریودهن نهانی بنایان را
گفت که بنیان آن بنا را از لاک و قیر بیارند که باندک شعلهٔ آتش گیرد و بعد از آن بهیل نام زنی بدانجا فرستاد که بهنگام فرصت
آتش در آن بنیان زده باشد پندوان برین معنی وقوف یافته پیش دستی کرده نیم شبی آتش در آن بنیان زده با مادر خویش راه
دشت را پیش گرفته بشهر کنپلا نزول کردند پس از چندی بطایف الحیل دختر راجه کنپلا را هر پنج برادر بشراکت در حبالهٔ
نکاح آوردند که هر یک را هفتاد روز نوبت باشد دریودهن چون دانست که سوختن پندوان صورت نبسته از
ازعاقبت کار براندیشید کس فرستاد و بتوجهات دوستانه و تفقدات خویشانه ایشان را بشهر هستناپور آورد و پس از چندی
مملکت را دو قسم نمود بدین گونه که شهر اندرپت که در کنار دهلی کهنه واقعست با نصف ولایت در تصرف پندوان باشد
و هستناپور با نصف دیگر از ملک خاص کوروان باشد بعد از چندی که صنادید مملکت آثار رشد و اقبال از چهرهٔ پندوان
مشاهده کردند همگی ملازمت و خدمت پندوان را اختیار کردند زیرا که آثار شوکت و ابهت از ایشان هویدا بود و
دهتراشتر که مهین اولاد پند بود آغاز جشن جگ راجسوی نهاد و آنچنان بود که آتشی بزرگ برافروزند و اقسام
بوی خوش در آن ساز داده وسیلهٔ تقرب یزدان دانند و شرط است که در جشن جگ راجسوی رایان اقالیم سبعه
جمع آمده خدمت کنند دهتراشتر هر چهار برادر را بتسخیر ممالک تصمیم عزم داده در اندک زمانی اقالیم را مسخر کردند و
سلاطین روی زمین را در پای تخت اندرپت حاضر کردند و بمهمات جشن مذکور پرداختند و بخاطر خواه جشن مذکور صورت
اختتام پذیرفت چون رفته رفته کار پندوان بالا گرفت دریودهن عظمت پندوان را مشاهده کرده با رنج و رشک دو
چار شد و در صدد تضییع ایشان برآمده چون بهیچ وجه دفع ایشان میسر نگردید تدبیری نموده پندوان را برسم ضیافت
به هستناپور طلبید ایشان نیز اجابت کرده بخانهٔ دریودهن درآمدند و او پس از ادای مهمات میزبانی مجلس قماری ترتیب
داد و حیلتی در آلات قمار ترتیب داده بود که پندوان را جز باختن چاره نبود آنگاه به باختن قمار ملک و مال پندوان را
ببرد و در دست آخر عهد کرد که اگر این مرتبه پندوان ببرد آنچه از ایشان گرفته مسترد نماید و اگر دریودهن ببرد

پندوان جلاء وطن نموده دوازده سال در ملک غربت بظاهر مسافرت کنند چنانچه همه کس او را بدانند و بشناسند و یک
سال دیگر بنوعی در ممالک بیگانه مخفی باشند که هیچ کس بر احوال مطلع نشوند و اگر در آن سال کسی از حالشان واقف شود باز
از سر نو دوازده سال دیگر بظاهر مسافرت کنند و یکسال دیگر مخفی باشند از نحوست طالع پندوان در دست آخر نیز قمار را
باختند بموجب قرارداد هر پنج برادر ملک و مال را گذاشته از ممالک محروسه او بیرون شده بملک دکن رفتند
دوازده سال در آن اطراف بظاهر سیاحت میکردند پس از آن یکسال نیز تغییر لباس داده بنوعی که کسی ایشان را نشناسد
بولایت بیرت از پرگنات دکن که درینوقت بنظام حیدرآباد تعلق دارد رفتند و بنوعی بسر بردند که هرچند دریودهن تجسس بسیار
کرد از ایشان آگاهی نیافت پس از انقضاء مدت عهد پندوان کس نزد دریودهن بطلب ملک موروث فرستادند دریودهن
با ایلچی پندوان سخن از در خلاف پیمان راند چون غرض اصلی استیصال و دفع ایشان بود پیغام داد که از ملک من
بیرون بروید یا منتظر قتل باشید پندوان پناه به پیغمبر خود کشن بردند کشن به دریودهن سفارش کرد که پندوان از ممالک
نفران خود جمع حصه از بلاد برای آنها مقرر کنند دریودهن التماس کشن قبول نکرد ناچار کار بکارزار انجامید
طرفین لشکرها ساز داده در میدان کورکهیت که جنب تهانیسر واقع است هجده شبانه روز بمقاتله مشغول شدند یازده
کشون لشکر جانب کوروان و هفت کشون جانب پندوان و کشون باصطلاح ایشان عبارت است از بیست و
یکهزار و هشتصد و هفتاد تن مرد فیل سوار و مطابق این عدد عراده سوار و شصت و پنج هزار و ششصد مرد اسب سوار
و یک لک و نه هزار و ششصد و پنجاه پیاده و این جمله یک کشون است خلاصه از آنجائی که عاقبت کار ارباب تزویر بسوء نیت
دریودهن مقهور گشته در میدان جنگ شربت هلاکت نوشید و چهار تن از لشکر دریودهن باقی مانده بود و از طرف پندوان
هشت تن باقی مانده بود که پنج تن از آنها برادران پندو بودند و یکی ساتک که از قوم یادوان که برادر اکلی معروف و دیگر
ججیش که برادر غیرمادری دریودهن بود و خدمت پندوان میکرد و یکی دیگر کشن که از کمال شهرت مستغنی از بیان است که
برخی از احوالش اینکه تولدش در شهر متهره است بعضی از هندوان خدایش خوانند و برخی پیغمبرش دانند و گروهی او را
سر دفتر مزوران عالم و سر و حیلان افراد بنی آدم میدانند چون منجمان آثار او را براجه کنس که رئیس یادوان بود باز نمودند
حکم بر کشتن کشن کرد وی در منزل اهیری نند نام که گاوچران بود یازده سال متواری گشت و راجه کنس را بشعبده و
نیرنجات بهلاکت رسانید آنگاه او گرسین پدرش را بسلطنت خواند و از خانه نند بیرون شده سی و دو سال دعوی
الوهیت کرد و کارش بالا گرفت آخر الامر راجه جراسنگ از ولایت بهار و راجه کالیون از ملیچهان با سپاه بیکران
بقصد وی برخواستند کشن تاب مقاومت نیاورده در احمدآباد گجرات هفتاد و هشت سال متحصن بود و در خلاص
می کوشید تا که بعد از صد و پنجسال عمر براه عدم رفت و زوال او بواسطه نفرین گندهاری بود و تبیین این مقال آنکه گندهاری
مادر دریودهن چون هنگام زادنش رسید با خود گفت شوهرم دهتراشتر نابیناست و از دیدار فرزندی بهره بستر آنست

که من نیز چشم بر فرزندان نگشایم و در دنیا نظاره نکنم پس چون دریودهن بوجود آمد چشم برهم گذاشت و سالها دیده پوشیده داشت
تا فرزند بزرگ شد و روز مصاف دهی با پندوان بمیان آمد گفت ای فرزند فردا روز جنگ است من میخواهم ترا مشاهده
کنم اگرچه پندوان خصم اند اما ناصحی از ایشان بهتر درین مهم نیست نزد ایشان برو و بپرس نشان که گویند بآن راهی خود را بمن بنمای
دریودهن بتنهائی در میان سپاه خصم در آمده نزد پندوان آمده ایشان نیز مراسم مهمان نوازی مرعی داشته چون حال
بدانستند باوی گفتند که خود را برهنه بمادر بنمای چه طفلان برهنه بوجود آیند و این اول نظر مادر است با تو همان حال
دارد که هم اکنون متولد شده دریودهن مراجعت کرده درین راه با کشن دوچار شد کشن باوی گفت چگونه در خانه دشمن
تنها در شدی صورت حال باز راند کشن با خود اندیشید که اگر دریودهن برهنه خود را بمادر نماید روئین تن شود و فردا که روز
جنگ است احدی را باقی نگذارد آغاز حیلت کرده گفت دشمن چگونه با تو راست گوید برهنه خود را بمادر نمودن از ادب
دور است حمایلی در آویز که عورتین از چشم وی پوشیده ماند دریودهن این معنی را قبول کرده چنان کرده نزد
مادر در آمد چون گندهاری چشم گشود وی را بدید از حمایل و نیرنگ کشن آگاه شده آه بر آورد و گفت فردا از همین
مواضع حمایل زخمدار شده در خواهی گذشت و چنان بود که گفت پس کشن را نفرین کرده تا بدان مشقت افتاده بهلاکت
رسید الغرض پس از کشته شدن دریودهن دهتراشتر پادشاه کل ممالک هندوستان شد و سی و شش سال منفردا
حکمرانی کرد آنگاه برفاقت هر چهار برادر در طریق عزلت و تجرد سپرده تا از جهان سپری گشت والله اعلم

شبیه دهتراشتر پادشاه کل هندوستان



گویند بهیما چندی از ارجن بوده و بواسطه فرزندی بوجود آمده بر تخت سلطنت برآمد و ابواب عدل و رافت بر روی
روزگار گشود روزی بخاطرش رسید که سلسلهٔ نژاد اسلاف من چه بوده و احوال بزم و رزم ایشان چه باشد پس از
دانای آن عصر که حکیم بشیم پاین نام داشت جویا شد حکیم مذکور در حضرت او معروض داشت که استاد من
بیاس حکیم در آن وقایع حاضر بوده از وی باید پرسید چون پادشاه از بیاس حکیم استدعا نمود از انجاست صورت
حال را و کتابی نگاشته نام آنرا مهابارت گذاشت یعنی بزرگ جنگ و این بیاس حکیم را هندوان از نفوس
قدسیه دانند و مولدش ولایت میانه دوابست و کتابش مشتمل بر قوانین و آداب بسیار بود بالجمله چون
سه هزار و پانصد سال از دور چهارم گذشت از نسل بیدوان شده دون بوجود آمد و از تخمهٔ شده دون شاکمونی
متولد گشت که آنرا پیغمبر دانند و بر آنند که شش تن پیغمبر صاحب شریعت بوده اول مهادیو که آنرا مهیش نیز
گویند دوم کشن سیم برهما چهارم ارهب پنجم ناسک ششم شاکمونی اما شاکمونی نمرده است هرگز نمیرد و او
پدر و مادر نبوده اما زن و فرزند پیدا شد و او سه چشم دارد که خورشید و ماه و آتش است و پنج سر دارد و
مار حمایل کرده و جامهٔ از چرم فیل حمایل کرده و متابعان هر یکی در حق پیغمبر خود اعتقاد دیگر است
که ذکر آن موجب اطنابست و اعتقاد هندوان آنست که طوفان نوح بملک ایشان نرسیده ولی عقاید
آنها را باور نتوان کرد

ذکر اختلاف عقاید متقدمین حکمای هند و پیروان ایشان

معلوم باد که ایشان
هشت فرقه اند اول میمانس که ایشانرا سمارتگان گویند دوم ویدانتیان سیم سانکهیان چهارم ساکتیان پنجم
بیشنوان ششم جارواکیان هفتم ترکساستر هشتم بوده و هر یک از این گروه بر دینی جداگانه اند اما نخستین که سمارتگان
گویند عالم قایم بوجود موجود حقیقی و محکوم بحکم اوست و از خیر و شر آنچه بر مخلوقات وارد گردد نتیجهٔ اعمال و اقوال
ایشانست و هیچ عمل بی کیفر نباشد و گویند برهما ملکی است خالق اشیا و بشن فرشته ایست نگهبان و حافظ
چیزها و مهیش که او را مهادیو نیز گویند فرشته ایست که هستیها را ویران کند و ایشان بواسطهٔ اعمال ستوده
این رتبت یافته اند و برهما بنیروی عبادت و طاعت خود عالم را پیدا کرد چنانکه بید که بعقیدهٔ هندوان کتاب
آسمانیست بدین سخن گواهی دهد و گویند هر مرتبه از مراتب ملکی مرهون یکی از اعمال صالحه است چون نفس ناطقه
انسانی با جواهر ملکوتی هم گوهر است تواند شد که بملکات پسندیده ادراک یکی از آن مناصب رفیعه کند مثلا یکی
از ارواح که شایستهٔ مقام برهمائی شود ممکنست که چون نوبت برهما بنهایت شد حکومت خود با وی گذارد و گویند
جهانرا بدایت و نهایت نیست و خداوند از عبادات بندگان مستغنی است پس نتیجهٔ اعمال عاید بندگان شود
و گویند نخستین خداوند برکرت را که عبارت از طبیعت است خلق کرد و بر چهار گونه خلقت نخست کرهٔ ارض است
و فوق زمین آبست و بالای آن آتش و بر زبر آن آتش هوا و برتر از هوا آسمانست و فراز آن آهنکار باشد یعنی انانیت

و تودی و بالا تر از آن جهت است یعنی ماده و آن ده برابر فرودین خویش است و آنرا پرکرت که طبیعت باشد
احاطه کرده و مرد عارف این جمله را بر ده اند و بالا ، ده و برد زمین دانا شود و پس با آب طعم دریابد و با آتش ادراک صور
کند و با باد بسودنی را از سرد و خشک باز داند و با آسمان ادراک صورت فرماید پس هوا مدرک صوت و لمس
است و در اجسام بگویند روح باشد و قوت حواس از وست و طبیعت آتش مدرک صوت و لمس و صورت است
و طبع آب ادراک صورت و لمس و صورت و ذوق کند و طبیعت زمین ادراک صوت و لمس و صورت و طعم و
شنیدنی نماید از جمله چهارده مرتبه مخلوق هفت مرتبه با عالی بدن حق یعنی از کمر بالای او آمد و هفت دیگر از کمر
بفرودین حقیقت مذکور اول بهولوک که زمین و زمینیان باشد و آن کمرگاه حقیقت دوم بهونرلوک ناف
بود سیوم سورلوک دل باشد چهارم مهرلوک سینه بود و پنجم جن و آن گلو باشد ششم تپولوک که پیشانی را خوانند هفتم
ستلوک که آن تارک سر است و آن هفت که از کمرگاه بزیر بود اول اتل لوک که آن کمرگاه و مقعد است
دوم بتل لوک و آن رانست سیم سوتل لوک و آن زانو باشد چهارم تلاتل لوک و آن ساق پاست پنجم مهاتل
لوک و آن کعب است ششم رساتل لوک و آن روی پاست هفتم پاتال لوک و آن کف پای حق است
این بر سبیل تفصیل است و بطریق اجمال گویند بهرلوک کف پای حق است و بهونرلوک ناف و سرلوک تارک سر و
گویند حق نخست زمان آفرید و از زمان طبیعت پدید آورد و از طبیعت ماده موجود شد و از ماده سه آهنکار پدید
یافت که عبارت از ساتک و راجس و تامس است و آن قوه عقلی و شهوت و غضب باشد پس از آن از راجس
که قوه شهوت است حواس باطنی پدید آید و از ساتک ارباب طبایع و خواص موجود شد و از تامس قوای ظاهری
نمایان گشت و از این پنج آسمان و هوا و آتش و آب و خاک ظاهر شد و هم از آن سه طبیعت بشن و برهما و مهیش
که سه فرشته معظم اند آشکار گشتند و از قوه خالقیت برهما هشت برهمای دیگر موجود شد و مراتب روحانی و جسمانی
و علوی و سفلی و جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی شدند و بعضی از ایشان گویند حق عبارت از زمان و عمل و
طبیعت است و بعضی گویند انبیان آلات حق اند و بعضی از ایشان حق را نوری دانند روشن و جسمانی لاابا
اجساد و بعضی نوری دانند مبرا از جسمانیت و حلول و مکان و پدید آرنده موجودات و بعضی گویند حق خود را
در مرایای جداگانه اجرام علوی و سفلی مشاهده می کند و در کتاب جوگ باشست مسطور است که حضرت حق بی
همتا و تنها است و وصول بحضرت او بقلع و قمع غضب و شهوت و عزل حواس میسر شود و بعضی گویند
وجود حق در مقام صرفیت بر یک نام دارد و بعضی بیرنگ باشد و آن ذات از جهات شخصی را آفرید و برهما نام نهاد و او را
وسیله آفرینش ساخت و باقی موجودات را برهما موجود ساخت و همچنان آن ذات در نفس بشن جلوه کرد تا او
ما را که عبارت از تعینات و ظهورات است موجود شد و آنچه برهما آفریدش محافظت کرد و مهادیو را بتخریب

تا چون بر بها خواهد آفریده خود را بباطن برد و برانداز و نابود سازد و عالم بدین سان نظام پذیرد تفصیل او تا آنکه عبارت از تقیناست
است سخنانی چند بر مز گویند که صلاحیت نگارش ندارد و گویند ممکن را بدار الملک وجوب راه نباشد و آفریدگار از
آن برتر است که آفریده بدو ره کند پس بندگان بشرایط بندگی مکلف اند و بر خداوند واجبست که از حضرت
اطلاق تنزل فرموده در هر نوعی از مخلوقات ظهور نماید و این گروه از بر بها خالقیت قصد کنند و از بشن نفس
کل خواهند و اوتار را پرتو ذات بشن دانند و مها دیو را اشارتست بطبیعت عنصری و گروهی ازین طایفه بر طبقه پرستش
فرشته کنند و آن فرشته را خدا دانند و جز آنرا مخلوق شمارند پس بعضی ازین را خدا دانند و گروهی مها دیو را و جمعی دیوتها
و دیوتانرا و بزعم ایشان چهار بید چهار کتاب آسمانیست و اینکه هر فرشته را از خدا جدا دانستند اشارت بدانست که حق
در مظاهر متعدده ظهور مختلفه دارد و از ذره تا خورشید همه عین ذات مقدس اوست و گویند اگست منی تامض
بود که اکنون ستاره سهیل است و او تمام آبها بدو کف جمع کرده بخورد و چون او از قطب جنوبی بگردد و طالع شود
هر آب که از آسمان بارید خشک شود چنانکه گفته اند اذا طلع السهیل قطع السیل و گویند مها دیو فرشته ایست سه دیده
سوی با سه چشم که آفتاب و ماه و آتش است و پنج سر دارد و ماری حمایل کرده و جامه از چرم فیل پوشیده و عدد
فرشتگان سی و سه کوتست که هر کوت صد لک است و هر لک صد هزار و فرشتگان زنان روحانیه باشند و
فرزندان روحانی از ایشان بوجود آید و گویند ارواح انسانی فروغ ذات حقست و چون خدا را بشناسند بمبدا
باز گردند پس آنانکه خود و خدا را شناخته اند و عمل صالح دارند به بهشت برند و چون مزد عمل منتهی شود باز بعالم سفلی
فرستند و گویند اعمال بهشتیانرا نیز ثواب و عقاب باشد و گویند جمعی که برای دنیا عبادت میکنند در جهان دیگر
بمراد خویش خواهند رسید و گویند بدکاران درین جهان بصورت شیر و گرگ و حشرات الارض و معادن و
نبات مکافات یابند و چون نهایت گناهکار باشند بدوزخ برند و در خوردن گیاه رنجوری کشیده باز بدین جهان
آیند و بعقیده ایشان بهشت پادشاهی است که او را اندر گویند و هر که صد جگ اسمید کند با اعمال معین
اندر تواند شد و اسمید یعنی قربانی کردنست اما محققین ایشان از اسمید نفی خاطر خواهند و نزد ایشان ملائکه بشهوت
و غضب و گرسنگی و تشنگی مبتلا باشند و حصول غذای ایشان از ابخره و ادخنه خیرات و مبرات مردم است و خورش
ایشان آب زندگی و گویند ستارگان پرهیزگاران بوده اند که از جهان عنصری بسموات بر آمده اند و ایشان و پدران
ایشانرا در کتب خود مثبت کرده اند چنانکه قمر را پسر اتری عابد دانند و قس علی هذا و گویند عناصر پنج است و
پنجم را اکاس خوانند و عوام ایشان اکاس را آسمان دانند و خواص از اکاس خلا خواهند و بعضی از عقلای
ایشان اکاس را امکان دانند و گویند آسمان موجود نیست و مدار کواکب بر باد است و گویند بر فراز زمین
کوهی است از زر سرخ که مکان ملایکت در آنست و کواکب گرد آن دور میکنند و گویند راس و ذنب و عفریت اند

کرد آب زندگی خوردند و بشن گفته آفتاب و ماه ایشان را بجز بکه آنرا چکر خوانند زد و بضرب چکر گلوی راهو دو شکافته
شد و بدین کینه راس ماه را میخورد و ذنب آفتاب را و گلوی راهو دو شکافته است پس چون بدهان فرو میبرد از
شکاف گلو بیرون آیند و گویند برهما در شهریست که آنرا ستیا لوک گویند و بشن در جایی که بیکنته خوانند و مکان
مهادیو در کوهی سیمین است که کیلاس نام دارد و گویند ستارگان ثوابت موجود نیست و اینکه میبینی گوهرهای
زرینند که شبانگاه برای اهل بهشت گذارند و گویند بترا اعظم برترین فرشتگانست و از آن بزرگتر موجودی نیست
و بشن و برهما و مهادیو را فروغ و مظهر او خوانند و گویند آنحضرتست که بدین اسامی ثلثه موسوم است و گویند زمین
پوست آنکسی بود و آنکس عبارت از حضرتست او را بکشتند و پوستش را گستردند و جبال استخوان اوست
و میاه خون او و درختان و نبات موی اویند و گویند حق جسم بزرگیست و موجودات در شکم اویند و نزد حکمای
هند زمان جوهریست قایم بذات مجرد از ماده که قابل عدم نیست و ایشان بت پرستانند اما نه آنست که بت را خدا
دانند بلکه پیکرها دیدن و پیشوایان دین خود را شبیه ساخته قبله گذارند و این طبقات چهار فرقه هند دانند و گویند او
دو باشند نخست آنکه از مادر زاید دوم روزیکه زنار بندد و رسم دین گیرد و زنار رشته ایست از گیاه مخصوص که
سال هفتم برگردن اطفال بندند و در شانزده سالگی پسر را زن دهند و این روش برهمن است و در کیش چهتری
در سال یازدهم زنار بندند و بقال در دوازدهم بندند و پس از زنار بستن طفل را بدبستان فرستند و برهمن
باید هنگام بول کردن و بغایط شدن زنار را بگوش خود استوار کند و روز بشمال و شب روی بجنوب رود
و طهارت نیکو کند و در جای طاهر وضو کند و چنان نشیند که دست بزیر زانو باشد و رو بجانب شمال یا مشرق کند
و ادعیه خواند و در این هنگام آن مقدار آب پاک بی حباب برداشته بخورد که تا سینه او تر شود و چهتری تا
گلو تر کند و بقال دهان تر کند و اطفال و عورات لب تر کنند و بعد از آن در آب فرو شوند آنگاه ادعیه خوانان چند
کرت بر سر خود آب بپاشند و بینی را فرو گیرند چنانکه راه آمد و شد نفس بسته شود و بعضی از ادعیه که وارد است
بخوانند و هر روز بامداد و حین زوال آفتاب و شامگاه عبادت کنند و غسل کنند و از برای پدر و مادر و شیخ و
استاد سجده کنند و آتش در پیش روی برافروزند و نام خود را در سجده با آواز بلند بگویند که من که فلانم شما را
برای تعظیم نماز میکنم و از ایشان دعای خیر طلبند و سجده والده نیز از واجباتست آنگاه بخدمت استاد
شتابند اگر استاد و شاگرد هر دو درویش باشند شاگرد باید بدریوزه وجه معاش خود و استاد را فراهم کند و در
سفره باید از یکجا سیر نخورد بلکه از هر گوشه بگریه چیزی بگیرد و طعام باز مانده نخورد مگر آنکه از استاد خود باشد و دروغ
نگوید و زشت و تلخ نفرماید و با زنان هم بستر نشود و تا هنگام زن گرفتن عسل نخورد و سرمه بچشم نکشد و عطر با
بدن طلا نکند و هنگام فرو شدن و بر آمدن نظر بر آفتاب نیفکند و برهمن باید تلاوت هر چهار بید کند

وچون مجموع آن ممکن نیست به بعضی اکتفا کرده اند بید اوّل رگ بید گویند و آن در شناسائی حق و صفات او و ادا
سلوک و حیات و موت است دوّم یجر بید است و آن قواعد مذهب و ملّت و هوم و جپ است سیّم سام
بید است و آن در علم موسیقی است و تلاوت انتخابات هر چهار بید و آن آهنگها و نغمات بسته است چهارم
اتهرو بید و در آن روش کمانداری و ادعیه ایست که هنگام برابر شدن با دشمن و تیر انداختن با ادا باید خواند
گویند اگر کسی با این طریق و ادعیه یک تیر اندازد آن یک تیر صد هزار تیر شود که بعضی مشتمل بر آتش و برخی بر باد و طوفان
و غبار و باران و سنگ و خشت است و بعضی بصورت ددان و درندگان شود که بزدلان از آن بهراسند و بسیار
امور غریبه و آثار عجیبه آشکار گردد و این علم را اتهروید یا خوانند که این سحرها و افسونها در آن مذکور است و در
نزد ایشان زن تواند از شوهر یکسال و زن دیگری شود یا شوهرش بمیرد شوهر دیگر کند و میتواند شوهر اذن
بدهد و زنش با دیگری صحبت کند و فرزند آرد و میتواند چند تن که همدینند یک زن بگیرند و اگر بعد از مردن شوهر
زن ستی شود گناهان او و شوهر او آمرزیده گردد و اگر شوهرش در دوزخ باشد او را بکشاند به بهشت و
هر زن که ستی شود دیگر مؤنث بدنیا نیاید و چون بیدن دیگر بدنیا آید مرد باشد و اگر زن بعد از شوهر به بیوگی بسر
برد هرگز از زنی نرهد و چون زن خواهد ستی شود اگر زن برهمن باشد با شوهر در یک آتش ستی شود و دیگران
در آتش جداگانه در آیند و هیچ زنی را بستم نتوان در آتش انداخت و چون بخواهد ستی شود نتوان منع کرد امّا
محققین ایشان گفته اند که مراد از ستی شدن زن آنست که زن بعد از شوهر جمیع خواهشها را با شوهر بسوزاند و
پیش از مردن بمیرد چه در زبان رمز زن شهوت است یعنی آنست که شهوت را بر اندازد نه اینکه خود را با مُرده
در آتش بسوزد و این عمل ناستوده است و باید هر جا بتکده و ماده گاو و مرد زاهد بینند طواف کنند و سبعۀ سیّاره
را نیز پرستش کنند و نزد ایشان گریختن از جنگ گناه عظیم باشد و این طبقه کشتن حیوانات را روا دارند جز گاو
را که کشتۀ آنرا دوزخی خوانند و ایشان ریاضات صعب دارند چون ایستادن و آویختن و حرف نزدن
و لب فرو بستن و خود را دو نیم کردن و خویشتن را از کوه در افکندن و آنکه زن خود را با مرده بسوزاند این
جمله مشهورتر است طبقۀ دوّم ویدانتیانند و ایشان صوفیان این طبقه اند گویند وجود حق بر همه اشیا
محیط است و از زوال و فنا محفوظ باشد و ظهورات را مایا خوانند یعنی مکر ایزد زیرا که گویند جهان شعبدۀ اوست
و آن ذات مقدس هر دم بصورتی بر آید و آنرا گذاشته بلباس دیگر ظهور کند و او بلباس برهما و بشن و مهیش
در آید و این یک حقیقت را اقنوم ثلثه نمود و نسبت ارواح بذات چون نسبت موج است بدریا و شرار
با آتش و گویند نفس را سه حالت است اوّل بیداری که از مشتهیات جسمانی بهره گیرد و آسوده شود
دوّم خواب که از وصول مطلوب و عدم وصول مسرور و مغموم شود مرتبۀ سیّم آنست که از شادی

و غم رسته باشد و گویند سالک چون وصول بمرتبهٔ اطلاق یافت نخست در شهر فرشتگان رود و دویم مقرب فرشتگان
شود سیم بصورت فرشتگان درآید چهارم چنان با فرشتگان ملحق شود که آب با آب ملحق شود و بعد از این عوالم
اربعه عین وجود حقیقی شود که دوئی در آنجا نماند حکمای این فرقه یکی بششت است که در نصیحت راجه سخن گوید
و کتاب جوگ اذوسیت و آن مقالات را جوک بششت نام کرده اند و دیگر کشن است که در نصیحت ارجن سخن
رانده و آن کلمات را گیتا نامیده اند و آنان که در این صفت بکمال رسیده اند گیانیان خوانند و حکمای متاخرین
ایشان مانند سنکت چارج و جز آن اینجهان را جمله خیال دانند و این طهورات و عبادات و ثواب و عقاب
همه را خیال خوانند مانند صورت خواب و گویند فرشتگان صفات حق اند همانا برهما آفریننده بشن نگاه میدارد
مهیش برمی اندازد و این همه صفت حقیقت و انجمله در تو نیز باشد چون در دل تصور شهری کنی آن برهماست
چه آنرا در معنی آفریده و چندانکه آنرا در خاطر داری آن بشن است که نگاه دار است و چون ترک آن کنی
پس مهیش باشی و از حکمای ایشان که اکمل جوکیانند یکی بهرتری است و آن دیگر شیوربینه است که مردم را از
مرگ خود خبر داده و مجلس مردم نیکو داشته گویند شیوربینه با مردم کشمیر گفت من فردا از این جهان بدر خواهم شد
روز دیگر مردم بر سر او جمع شدند و حطب بر زبر هم نهادند شیوربینه خود بر زبر حطب برآمده همی با مردم
سخن گفت و یکبارگی دل برسته از جهان بگذشت پس مردم آن آتش در آن حطب زدند جسد او را بسوختند

ذکر عقیدهٔ سانکهیان

طبقهٔ سانکهیان اند ایشان گویند وجود منقسم شود به دو قسم یکی حقیقت و آنرا پرش گویند دوم غفلت و آنرا
پرکرت نامند و گویند پرش از عدم دانش با پرکرت درآمیخت و این عالم آبادان شد و پرش
پنج رنج است اول جهد و حواس دوم خودی و منی سیم شهوت چهارم خودپسندی پنجم غضب این پنج رنج
پرش را زحمت دهند و چون دل از اینها دور شود رنج زایل شود و این سلوک را ورطه گویند و آن چند قسم
است اول صدق با بزرگان دوم رحمت بر مظلوم سیم چیز مردم ناخواستن چهارم با بدکار سخن نگفتن و اینها
را چترورته گویند چون سالک بدین صفت آراسته شد پنج رنج زایل شود و پرکرت و پرش جداگانه در دل
آن سالک تافته و شناخته آید و بدین علم حقیقت پرکرت که عناصر خمسه است ناپدید شود و پرش حقیقت خود را

صفت جوکیان

بازنماید و مرد جوکی شود و جوگ در لغت هندوان بمعنی پیوستن است و جوکیان اصلا نرا گویند اینطایفه برهما
و بشن و مهیش را شاگردان گورکناتهه دانند و همچنان متاخرین ایشان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را شاگرد
و پرورده گورکناتهه دانند و نزد اینطایفه هیچ چیز حرام نباشد چه بر آئین هنود و نصاری خوک خورند و بکیش
مسلمانان گاو خورند و از خوردن گوشت آدمیان مضایقه نکنند بعقیدهٔ الکمیان و باکیران خمر خورند و این
گروه دوازده فرقه اند و هر یکیت در فروع و ریاضیات بروشی روند و طبقه از ایشان باشند که بول

و بواز خود را با هم آمیخته و صاف کرده بیاشامند و گویند عامل این عمل بر کارهای بزرگ توانا بود و ایشان را
اپیلیا و هم اگهوری خوانند و بزعم ایشان از هر دین و آئین بر گورک توان پیوست و با خدا توان رسید لکن آنکسان
که از راه یکی از این دوازده سلسله جوگیان شوند زودتر بمقصد رسد بالجمله جوگیان گویند ایشر که بمعنی صاحب
و خداوند است و غرض از آن واجب بالذات است یکتا و بی ضد و همتا ست و جدا و جیو نامند و جیو بمعنی جان باشد و ایشر
منزه است از لوم و اسقام و عیوب و این صفات لازم جیو افتاده و این جیو با آنکه در حقیقت جسم و جسمانی نیست
خود را بدین انگاشته و جسم بخود پنداشته و در اجسام و ابدان گردان بود و باقتضای زمان بدنی گذارد و جسم دیگر پذیرد
و آن جیو و جان باید بدین صفات تا از قید جسمانی برهد اول بی آزاریست و جزو اعظم آن نکشتن جیو است دویم
راستی دیگر دزدی نکردن دیگر از زن دوری جستن و برخاک خفتن دیگر چیزی از کس نخواستن و اگر ناخواسته
آرند نا گرفتن دیگر تسبیح و ترمت دیگر خورسندی و رضا دیگر پاکیزگی و طهارت دیگر عبادت حق دیگر نشستن به
جلسه و آن نزد ایشان چند قسم است دیگر کشیدن نفس و هشتن دم بطریق مستمر دیگر از حواس خمسه دل باز
گرفتن دیگر حضور قلب دیگر دل بر خدا بستن آنکه چنین کند از دور تواند دید و از دور تواند شنید و جمیع آلام
و نقایص از او زایل شود و علم دم و وهم چنانست که چون کس آهنگ نگاه داشتن دم کند باید از در آمیختن

صفت دم بستن

با زنان و خورش شور و تلخ و ترش پرهیز واجب داند و بداند که از نشستگاه تا تارک سر هفت پایه است
که آذریان عجم آن را هفت آسمان گویند چنانکه باد و دمی را در عروق به آمد و شد دانند که ماده حیاتست و باد را
ده گونه شناسند و باد فوقانی و تحتانی را درکشاکش دانند و بهترین جلسه نزد ایشان باشد که پاشنه پای
چپ را بر مقعد گذارند و پاشنه راست را بر فراز ذکر و تن راست بدارند و چشم بر هم نزنند و در میان
دو ابرو نگرند پس مقعد را حرکت دهند و باد پسین را بباد فرازین بسوی بالا کشند و هر پایه ببالا برند تا بسر رسانند
و هنگام کشیدن آغاز از جانب سوراخ چپ بینی کنند و براست بنهند و در هنگام کشیدن درچپ القصو
دررا وکنند یعنی بدانسوی قبض ماه را پدید دانند و بسوی راست آفتاب را و این عمل تر دهند و آن سر آمد
اعمالست و گویند چون بکمال رسد بیم مرگ برخیزد و خلع بدن تواند کرد و با زمین پیوست و عامل این عمل
حق مطلق شود و جوگیان روزها توانند دم در بست و سناسیان نیز طبقه از هند و انند که حبس دم کنند و چون

ذکر طبقه شاکتیان

جوگیان ریاضت کشند چهارم طبقه شاکتیانند ایشان گویند که مهادیو که اعظم فرشتگانست زنی دارد
روحانیه که او را مایا شکتی گویند و آن زن چیزی برنگ چیز دیگر نماید مثلاً خمر را آب و باد را آتش نماید و آن مایا
شکت خالق جهان و جامل ارواح و اجسام است و از نیروی او را جگت و دنیا گویند یعنی ما در عالم
و او را فنا نباشد و این روحانیه در جمیع حیوانات در شش دایره که آن را شت چکر گویند باشد اول نشستگاه

دوم ناف سیم فوق ناف چهارم دل پنجم از سر سینه تا چنبر گردن ششم ابرو و فوق آن تارک سر است و محل جان
قریب بکلیم کرآن دوحانیه باشد و او در آنجا بافروغ صد هزار آفتاب آرمیده و هزار گونه گل عطر و جامهٔ نیکو با اوست
پس او را باید چنین تصور کرده عبادت نمود و ازین هندوان بسیارند که پرستش ذکر کنند و فرج را نیز پرستند چه سبب
توالد و تناسل آنرا دانند و بهتر پرستش پرستیدن لنگ مهادیو است چه لنگ ذکر را گویند و محراب مسجد مسلمانان
صورت بهگ است که عبارت از فرج باشد و مناره بجای ذکر بود و مسلمانان ازین معنی غافلند و در این طایفه

صفت لنگیان

اکمی روا دانست و اکمی آن باشد که شراب خورده مست شوند و دانند خاصه در کاسهٔ سر آدمی و کشتن حیوانات را اگر همه انسان
باشد جایز شمارند و بیشتر با آنکه و آنجا که مردگانرا سوزانند رفته گوشت سوختهٔ اموات را بخورند و با زنان خود در
نظر بیگانگان هم بستر شوند و اگر زن بیگانه باشد ثواب آنرا بیشتر دانند و شاگردان برای استادان زنان
و دختران خود را بعد از ایشان بکام ایشان فرستانند و نزد ایشان وطی با مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر همه جایز باشد بر خلاف
بعضی از هندوان که دختر از خویش و قبیله بزنی نیارند و بعقیدهٔ ایشان هیچ خیرات و مبرات چون جماع دادن
نباشد و گویند چون زن و مردی با هم آمیزند هر که ایشانرا رنجه سازد سزاوار نفرین خداست چه در این کار
اندو تن همدم و لذت گیرند و المی ازین دو به یکی میرسد و گویند تمیز در زنان روا نیست و نباید گفت این
زن دیگریست چه مردان و زنان از عناصرند و هر چه از ایشان آید هم از عناصر است و زنانرا عظیم محترم دارند
و فواحش لولیانرا دختران فرشتگان خوانند و گوشت مردگان بخورند و هر که زن خود را نزد استاد نیاورد
او را پاک عقیده نشمرند و اگر کسی را زنی نازاینده باشد او را در انجمن بیگانگان حاضر کرده تا مردم در
حضور شوهر با او جماع کنند باشد که آبستن شود پنجم طبقهٔ پیشنوایان ایشان بشن را خالق اشیا و علت

ذکر عقیدهٔ پیشنوایان

اولی و موجد کل دانند و گویند او جسمی است مانند بشر و زن دارد و برهما و مهادیو مخلوق اوست و راه
آمیزش بدو ندارند و گویند هر چه جسم است جانی دارد و جان از جسم جدا نیست بلکه جزو اوست و
جسم را دو ماهیت است یکی مردی و دیگر زنی و جسد مرکب از عناصر خمسه است و مردم در خور اعمال
خود ترکیب حیوانی یا انسانی می پذیرند و همواره جان در قید غفلت و حرص گرفتار است و ارواح بر
سه گونه است اول سالک دوم راجس سیم تامس و سالک در خور آزادیست و چون بندگی بشن شعار خویش
سازد بمقام اطلاق رسد و جسد عنصری و جسم مثالی را بگذارد و پیکر اول که صورت مردی و زنیست بگیرد
و بهشت درآید و راجس آنست که ثواب و گناه او مساویست پس برای ثواب و گناه در اجساد متعدده
متردد باشد و بسبب ثواب با اهل ثواب محشور گردد و بکیفر گناه با اهل عقاب رنجور باشد و هرگز از محیط گیتی
بساحل نرسد و تامس آنست که دشمن مقام اطلاق باشد و عاقبت بدن مثالی را گذاشته با هیأت گشتن که

تکبر و نافرمانیش بجهنم پیوست شده و در عالم ظلمت یعنی تاریکی معذب باشند و از آن انتقام برنگردد و بعضی از ایشان بهواچاریند و
آنجا عبادت بشن را عبادت کنند و فرشتگان دیگر را بد گویند و اینطایفه در نزد برهمن خود غذا نخورند و فرقهٔ دویم از
ایشان مادهواچاری اند و ایشان در نظر برهمنان که بدین بنا شند غذا خورند و گروه سیم بهیاتی باشند و ایشان
با برهمنان همکاسگی کنند گروه چهارم دهالی باشند و ایشان هیچ قیدی ندارند و زنان خود را نزد استاد خود
فرستوده دانند و رام را مظهر صفت بشن دانند و کرشن را مظهر شهوت و شبق خوانند و اینطایفه گوشت نخورند
و مانند شلغم و گزر و چیزها که بگوشت شبیه است هم نخورند و در کتب ایشانست که برهمنان در هوا طیران همی‌نموده
اند و بر آب میگذشته اند و چون لب بخوردن گوشت آلوده اند این قدرت از ایشان سلب شد پیراکیان

صفت پیراکیان

نیز از اینطایفه اند و بیراک در لغت طلب را گویند و ایشان پشت با دنیا کنند و بعبادت پردازند و عبادت
اینگروه ابیاتیست که مشتمل است بر ستایش و صفت رام و کرشن و هم ایشان را مظاهر بشن دانند
و گویند بشن مجرد است و ارواح پرتو او دانند و آفرینش را ظل او شمارند و معتقد بریاضات و عبادات نمی
باشند گویند روزه داران آنانند که در عالمی که ازین پیش داشته اند و ایشان را بدن دیگر بوده زیردستان را
گرسنه داشته اند و نماز کنندگان آنانند که زیردستان را بپای داشته اند اکنون بمکافات عمل گرفتارند
و قس علی هذا ششم طبقهٔ چارواک باشند ایشان گویند حیوان جز پنج اسکند نیست اول روپ اسکند

ذکر عقیدهٔ چارواکه

که مدرک حواس ظاهر است دویم بیدنا اسکند که مدرک حواس باطن است سیم گیان اسکند و آن آنانیت
و خودی است چهارم سوکیان اسکند و آن علم بحیوانات است پنجم سوسکارا سکند و آن مکنون دل
و خاطر است و این جمله نفس ناطقه در انسان و حیوان است و عالم را صانعی نمی باشد و این ظهورات
باقتضای طبیعت است و آنچه در بید باشد دروغ است چه احکام بید است که چون از پی مردگان طعام
پزند و بدرویشان دهند عاید مردگان شود و این سخن کذب است چه اگر کسی از دهی بیرون شود اگر چه ده
گام مسافت باشد هر گاه در قفای او طعام پخته کنند و بیاد او بدیگران دهند او را سیر نکند چگونه آن کس که از
این جهان رفته باشد سیر خواهد شد و ازین گونه سخن در کلمات بید بسیار گویند و عقیدهٔ ایشان بر آن است
که مردم بهر چه دست یابند باید از لذات بهره گیرند که دیگر کس بدین عالم آمدنی نیست اما باید جانوران را
نرنجانند چه شرع عقل آزار کردن نشاید و گویند هیچ کس نگفته است که کس بر صانع تواند احاطه کند
و خدا شناسد پس چیز مظنون و موهوم چرا باید بندگی کرد و فرشته که هرگز مشهود نیست چرا باید قایل به
وجود او بود و چه باید شیفتهٔ سخنان جمعی جاه دوست شد که بهشت و دوزخ بر نسیه دهند و بنقد بندگی طلبند
و این طایفه هیچ چیز عقیده ندارند و اقرار بنا ورند جز آنچه را مشاهده توانند کرد و گویند جسد مردم از عناصر است

عقیدهٔ ترک شاستریان

نگهندارند و نیکو نباشد باهم الفت گیرد و باز خراب شود و هفتم ترک شاستر و ایشان اهل بحث اند و اثبات صانع نمی
کنند و گویند عالم مصنوع است و هر مصنوع را صانع ناچار است و نزدیک ایشان آزادی تقرب بمبدأ است
نه اتحاد و گویند اگرچه مردم بقرب با حق چون ایند اما او نشوند و متحد نگردند مانند تار و پود که با کمال قرب از هم جدا
باشند و علم بحث نزد ایشان مشتمل است بر شانزده قسم و اصول این علم بر منطق است و سخن از مراتب
آفرینش کنند که ذکر آن جمله موجب تطویل است و گویند آنچه ارسطو نموده از روزگار سلف ضوابط
غیر منفصل از علم منطق بما رسیده و ما آن جمله را بدین ترتیب پیراستیم اشارت بدین ضوابط است

عقیدهٔ بوده

طبقهٔ هشتم گروه بوده اند و این طبقه بحلول حق در اجساد و ظهورات اعتقاد ندارند اما به تناسخ نفوس و اجسام
قائلند و شریعت هندوان را انکار کنند اما جانور نکشند و گوشت حیوانات نخورند و بر آب دلیر پای
نگذارند تا مبادا در زیر پای جانوری کشته شود و پای بر سر سبزه ننهند تا مبادا النفس نباتی زحمت
بیند و چون خواهند آب بیاشامند با پارچهٔ صافی کنند تا مبادا جانوران خورد در آن باشد و آن
بافته را لختی در آب بگذارند تا اگر جانوری در آن باشد با آب رود و درویشان این طبقه موی سر و
ریش را با موی چینه بچینند و چون طی مسافت خواهند کرد جاروبی نرم با خود برداشته راه را برروبند
تا جانداری ضایع نشود و چون سخن کنند دستارچه بر دهان گذارند تا پشه و جانداری دیگر بدهان فرو نشود
و از میان جوی آب نگذرند و بتجرد و پارسائی روز گذارند و هرگز روی زن نه بینند و این درویشان را جتی
گویند و جتی نیز دو طبقه اند اول پوتوکی دوم پوچاری پوتکیان آنانند که خدای را یگانه شناسند و از نقایص
و حلول و اتحاد منزه دانند و بت نپرستند و پوچاریان بت پرستان باشند و این درویشان که جتی نام دارند
هنگام طعام خوردن بخانهٔ متخلفین روند و آن مقدار غذا برگیرند که زیان بهیچ وقسمت هیچ کس نرساند به
دمشان و در چند خانه روند تا سیر شوند و برای آب نوشیدن نیز در خانها روند و هر جا برای غسل کردن
آب گرم کرده باشند آن گرم نباشند و جمله را فراهم کرده سرد کنند و بیاشامند گویند از این طایفه مردی
شخصی را دید که از جامه خود شپش گرفت و خواست آن را بکشد جتی با او گفت که در ازای جان این
شپش زر از من بستان و آن را مکش و آن مرد پای سخت کرد تا جتی صد درهم بدو داد و آن شپش را گرفت
بدین گونه جهد کنند که زیان بحیوانی نرسد بالجمله و دیگر از متاخرین هند و آن گروه فراوانند که عقاید مختلفه
دارند و فروع مذاهب ایشان با متقدمین بینونت تمام دارد

والسلام



فصل دوم در ذکر سلاطین هنود بعد از طوفان نوح تا زمان هجرت و نزول ملت اسلام

آنچه ارباب سیر و مصنفین تراجم اسلام نوشته اند اینست که مملکت هند نیز مانند ممالک ربع مسکون از وجود فرزندان
آدم سمت معموری پذیرفته و شرح این اجمال آنکه بعد از طوفان نوح هر سه پسر خود سام و یافث و حام را باطراف
ربع مسکون فرستاد و حام بامر پدر از سوق الثمانین بجانب جنوب سفر کردن را تصمیم داده در اراضی و حدود جنوب
مقیم گشت و در معموری آنجا سعی نمود و از وی شش فرزند بوجود آمد از جمله اول هند دوم سند سیم حبش چهارم افرنج
پنجم هرمز ششم نوبه هر یک بنام خود شهری بنا کردند بدان اشتهار یافت اما هند که اکبر و ارشد اولاد حام بود چهار پسر داشت
اول پورب دوم بنگ سیم دکن چهارم نهروال و هر یک بنام خود شهری و دیاری بنیان کردند که تا حال آن شهرها بنام
ایشان مشهور است از دکن بن هند سه پسر بوجود آمد اول مرهت دوم کنهر سیم تلنگ پدر آن ملک را بفرزندان قسمت نمود
که هنوز آن طوایف که در شهر دکن موجودند از نسل ایشان میباشند و نهروال را نیز سه پسر بود اول بهروج دوم کنباج سیم مالراج
و نیز امصار و بلاد بنام ایشان آباد شد و چنان از اولاد و بنگ ملک بنگاله معمور گردید اما از پورب که ولد ارشد هند بود
چهل و دو پسر بوجود آمد و در اندک زمانی اولاد ایشان از حوصله تعداد افزون شدند از میان خود کشن که بهتر و مهتر بود منتخب
کرده بسلطنت برداشتند تا که در نظام ملک و ملت و توفیر سپاهی و رعیت ساعی باشد پس اول کسی که بعد از طوفان در ملک
هندوستان رایت سلطنت برافراشت کشن بن پورب بن هند بن حام بن نوح بود در روزگار وی برهمن نامی از نسل

چنانکه برهمن پدید آمد که بذکاوت خاطر و صفای ذهن از ابنای روزگار پیشی جستی و صنعت آهنگری و درودگری اختراع
و نوشتن بر همه و تعلیم کردی گویند کش را جثه بغایت جسیم و هیکلی بنهایت عظیم بود که هیچ اسب توانایش احتمال رکاب او
نیاوردی لاجرم پیلان وحشی را رام کرده بر آنها سوار میشد اول شهری که در هند بنا گذاشت شهر اوده بود و در عهد او
دو هزار قصبه و دیه سمت آبادی پذیرفت مدت ملکش چهارصد سال بود وی را هفت پسر از وی باقی ماند از جمله
مهاراج که بهتر و مهتر بود بعد از پدر بر مسند حکومت نشست بهتر و بیشتر از پدر در آبادی ملک کوشش نمود و اولاد پورب را امارت
و حکومت داد و فرقه که از نسل برهمن بودند منصب وزارت بخشید و گروهی را بکشت و زراعت نصب نمود و دیگر بشر
زراعت بنوعی سعی نمود که اکثر ولایت دوردست هندوستان هم آباد گردید با جمشید و فریدون معاصر بود و پیوسته
با پادشاهان ایران طریقهٔ محبت و وداد و سلوک میداشت اما در آخر برادرزاده‌اش از وی برنجید و بزابلستان آمد و
در آن وقت پادشاه ایران ضحاک بود لاکن فرمانفرمای زابلستان گرشاسب بود چون برادرزادهٔ مهاراج با وی
پناه آورد گرشاسب اعانت او را فرض شمرده با سپاهی بزرگ متوجه هند شد در پنجاب با ملچند سپهسالار مهاراج
جنگهای مردانه کرده ظفر یافت و بمملکت هندوستان درآمده اکثر مملکت مهاراج را تاراج نمود مهاراج ناچار
شده پارهٔ از مملکت خویش را ببرادرزاده تفویض نمود و او را از خود راضی کرد و گرشاسب را با ارسال نذر و جواهر خورسند
ساخته التماس مراجعت نمود و گرشاسب ملتمس وی را پذیرفته بحضرت خویش باز آمد لکن این فتنه علت فتور شوکت
مهاراج گشت تا هفتصد سال بدولت و اقبال بزیست از وی چهارده پسر بوجود آمد و ولد ارشد او کیشوراج بر تخت
اعظم هندوستان قدم نهاد در اول سلطنت هر یک از برادران را بحکومت بلدی مامور نمود و آنگاه خود سپاه
ساز داده به بلدهٔ کالپی آمد و کار آنجا را نظم داده و از آنجا بگوندواره درآمد و رایان دور و نزدیک را طلب
نموده هر یک را تشریفی درخور بداد و پیشکشی لایق بگرفت پس از گوندواره کوچ داده بکنار دکن آمد زمینداران آنجا تمکین نکردند گردن
ایشان بر کیشوراج دشوار آمده در طلب خراج و مطالبهٔ باج مبالغت و خشونت آغاز کرد و این معنی بر رایان دکن ناموافق افتاد
پس متفقاً لوای مخالفت برافراشتند و لشکریان خویش را از اطراف خوانده در دکن حاضر کردند کیشوراج چون نیک نظر کرد دانست
که تاب مقاومت ایشان ندارد و از در صلح بیرون آمده مراجعت و استمداد از گرشاسب نمود گرشاسب سام نریمان را با
سپاه گران گسیل نمود کیشوراج چون از آمدن نریمان آگاهی یافت شاد خاطر شده تا جالندر وی را استقبال کرد و آنگاه باتفاق
نریمان و دلیران ایران متوجه دیار دکن گشت مردان آن مملکت را پای اصطبار بلغزید و تاب مقاومت نیاوردند بعضی تمکین نمودند و برخی
بقدم ضراعت پیش آمدند و روی مسکنت بر خاک نهادند ملک دکن باز بتصرف کیشوراج درآمد و از آنجا باتفاق نریمان
بدار الملک آمده او را بجواهر بسته فراوان خوشنود نمود و نیز تحف و هدایا درخور گرشاسب مهیا کرده با وی سپرد و او را گسیل
ساخت خود بکار ملک و رعیت پرداخت و مدت دو صد سال در ممالک هندوستان باستقلال حکومت کرد چون

سپری شد فرزند مهین او فیروز رای صاحب تاج و تخت شد همواره باکتساب علوم روزگار میگذاشت و اوقات خویش را
بمصاحبت علما و مرافقت حکما خوش میداشت تا از فنون فضایل و اقسام علوم بهرهٔ وافی حاصل کرد و انگاه دست
جود از آستین بر آورد و پیوسته خواهندگان را ببذل دینار و درم شاد و خرم میداشت چون ده سال از زمان سلطنت وی
منقضی شد گرشاسب رخت بسرای جاودانی کشید فیروز رای با نریمان آئین مودت استوار کرد و آن قانون که با گرشاسپ
در میان داشت با وی نیز برقرار نمود و در حضرت فریدون گاه گاه عرض نیازی میکرد تا کار فریدون نیز بنهایت رسید و منوچهر
بر تخت ایران بر آمد فیروز رای وی را ضعیف شمرده و حقوق سام نریمان را بطاق نسیان گذاشته لشکر افزون از حد و
حساب بر داشته بجانب پنجاب آمده و آن مملکت را از دست عمال زال بیرون کرده متصرف شد و جالندر را دار الملک
ساخته آسوده بنشست تا سال یکصد و ششم سلطنت وی که افراسیاب بار دیگر بخسروی استقرار یافت نظر بر اینکه از ایرانیان
خائف بود صواب چنان دانست که با افراسیاب ساز مؤالفت طراز کند پس نامهٔ مهر انگیز بنوشت و بدیه چند فراهم کرده
با رسولی بدرگاه افراسیاب فرستاد و با وی رسم وداد را محکم کرد اما از آن پس که رستم دستان بکدر رشد رسید بعزم استرداد
پنجاب قصد فیروز رای کرد و او تاب مقابلهٔ رستم را نیاورده گریخته رخت بکوهستان ترهت برد و رستم بی منازعی مملکت
پنجاب و ملتان و سند را گرفت و در هر محل حاکمی از خود نشانده متوجه ترهت شد فیروز رای از عزم وی آگهی یافته بکوهستان
چهارکنده و گوندوانه گریخت رستم متعرض او نشده از ترهت مراجعت کرد و فیروز رای در آن کوهستان روزی چند بتلخی گذرانیده
جان بداد مدت سلطنت او در هندوستان ۲۳۵ سال بود چون خبر فوت فیروز رای برستم دستان رسید بنابر بی
وفائی که از فیروز رای بوقوع آمده بود رضا نداد که از اولاد او کسی سلطنت هندوستان کند پس یکی از سرداران هند را که سورج
نام داشت بر تخت سلطنت نشانید و کار مملکت را با او مستقر و مستحکم ساخته خود بزابلستان مراجعت نمود سورج به تمهید
قوانین ملک داری پرداخته تمامت هندوستان را فرو گرفت و پادشاهی با استقلال گشت چنانکه از لب دریای بنگاله
تا سرحد دکن نافذ فرمان بود و در عهدش برهمنی از طرف کوهستان چهارکهنده بملازمت او رسید چون در علوم غریبه و سحر دانا
بود تصرف تمام در مزاج سورج بهم رسانید و بسورج گفت که صورت بزرگان سلف را از زر و سیم ساختن و بدیشان سجده
بردن مایهٔ فتوحات عظیم است پس سورج بفرمودهٔ وی صورتی چند شبیه مردم گذشته از زر و سیم بساخت و قبلهٔ عبادت
و پرستش آن اصنام را سبب صلاح و فلاح دانست و مردم نیز بپادشاه اقتدا کرده هرکی صورت مردگان خود را
بساختند و بدان سجده بردند زمانی بسیار بر نیامد که در هندوستان نود طایفه هر یک بطریقی جداگانه بت پرستی داشتند
و آئین بت پرستی در عهد او رواج گرفت چون سورج بلدهٔ قنوج را تختگاه گردانید اکثر اوقات در آنجا می بود و پاس
حقوق رستم را نیکو میداشت و دویست و پنجاه سال در مملکت هندوستان سلطنت کرد و وی را پنج پسر از وی باز ماند
و ولایت عهد با رشد اولاد خود بهراج بگذاشت و بگذشت چون بهراج بعد از پدر در مملکت هندوستان خداوند جاه

و سپاه کشته و باسی و چهار برادر بود و ایشان را راجپوت نام نهاده و هر تن را بحکومت بلدی نصب کرده و از خود خوشنود ساخت
آنگاه که در کار ملکی استقرار یافت روزگاری اوقات خود را صرف علم موسیقی نمود و از آن علم کام تمام گرفت و از آن پس بجد درائی
سر بر آورده آن قواعد که مهاراج در مملکت استوار نموده بود بر انداخت و قانونی دیگر بنیاد نمود مردم از وی رنجیدند امور مملکت
مختل ماند و در هر سری سودائی پیدا آمده در تخریب کار مهاراج قدم زدند از جمله برهمنی کیدار نام لشکری فراهم آورده بر وی
خروج کرد و بعد از جنگ غالب گشته زمام سلطنت هند را بکف آورده بر تخت جهانبانی بر نشست و همیشه بارسال تحف
و هدایا خاطر کیکاوس را از خود شاد میداشت و در حضرت او اظهار عبودیت و چاکری میکرد چون در کار سلطنت
استقلال یافت قلعه کالنجر را بنیاد کرده بپایان آورد در آخر ایام مردی شنگل نام بر وی خروج کرده با سپاهی فزون از حوصلهٔ
حساب مردانه چند مصاف داده عاقبت الامر او را شکست داده سلطنت هند را از وی انتزاع نموده بر تخت حکومت
بر آمده صنادید هند با سلطنت او متفق شدند و حکم او را گردن نهادند چون بر سریر خسروی متمکن شد شهر لکهنوتی را بنیاد نمود چنان
تمکنی در سلطنت او را حاصل شد که صد هزار سوار و چهار صد هزار پیاده و چهار هزار فیل در لشکرگاه او فراهم بود و طریق تمرد
پیش گرفت در آن ایام افراسیاب طمع در تسخیر هند دربست و کس نزد شنگل فرستاد که یا از در اطاعت و انقیاد باش و خراج
مملکت بفرست یا آماده جنگ باش شنگل که خود را در سلطنت یگانه میدید سر باطاعت افراسیاب فرو نکرده فرستاده او را بخواری
براند چون این خبر به افراسیاب رسید بغضب شد و پیران ویسه را که سپهسالار لشکر بود طلب کرده حکم رفتن بسوی هندوستان داد پیران بدین
خدمت سر سپرده دلیران سپاه را فراهم کرده با پنجاه هزار سوار دلاور عزیمت هندوستان نمود این خبر چون بشنگل رسید حکم داد تا سپاه
هند مجتمع گشته باستعجال تمام باستقبال پیران از دار الملک بیرون شد و همه جا طی مسافت نموده تا در حدود بنگاله ساز
مقاتله و مقابله طراز گشت و دو لشکر با هم دو چار آمدند تا دو شبانه روز جنگ قایم بود ترکان داد مردی و شجاعت دادند
پنجاه هزار کس را بتیغ گذرانیدند اما از آن روی که لشکر هند فراوان بود از نقصان این مقدار مردم زیانی در ایشان پدیدار نشد
آخر آثار هزیمت در حال ترکان بادید آمد ناچار روز سیم پهلو از جنگ تهی نموده خود را بکوهستان بنگاله کشیدند و در شعب
قلل شامخه متحصن شدند پیران ویسه صورت حال را نگارش داده بدرگاه افراسیاب فرستاد افراسیاب چون از این حادثه آگاهی
یافت یکصد هزار مرد مبارز برگزیده بسرعت روانه شد وقتی رسید که شنگل دور پیران را محاصره نموده بود و بیم از کر دراه
جنگ در انداخت با شنگل مصافی بزرگ در پیوست مردم هند عنان بدست هزیمت دادند و افراسیاب از دنبال
همی تاخت و هر که را می یافت میکشت و اموال و اثقال آن جماعت را برگرفته بر لشکریان خویش قسمت نمود پس از حال
شنگل جستجو نمود معلوم شد که در اراضی بنگ بشهر لکهنوتی گریخته و از آنجا از نهیب سپاه ترک مجال درنگ نیاورده بشتاب
خود را بکوهستان ترهت رسانیده افراسیاب حکم داد تا سپاه ترکان دست بیداد بر آورده مملکت بنگ را خراب کنند
این خبر چون بشنگل رسید ناچار رسولی با تحف و هدایا بدرگاه افراسیاب فرستاد و معروض داشت که اگر پادشاه از خون من

مستمند میکنند بی توانی بحضرت آیم و خاک تهمتستان بوسم افراسیاب چون نامه نیا ناه را بدید از جرم او بگذشت و رسول او را دلجوئی
کرده باز فرستاد و آنگاه شنگل بدرگاه افراسیاب آمد و زاری و ضراعت انعقد بر و پادشاه ترکان بروی بخشود و او را
مورد نوازش فرمود و شنگل درخواست نمود که پیوسته ملازم رکاب باشد ملتمس وی باجابت مقرون افتاد و آنگاه افراسیاب
پسر شنگل را که رهت نام داشت طلب کرده حکومت هندوستان را باوی گذاشت و مراجعت کرد چون کار سلطنت
با رهت افتاد و او مردی بود پارسا و نیک اندیش از لشکرکشی افراسیاب و ظفر یافتن او زمین داران هند مکافاتی با رهت
نمیگذاشتند و بیشتر از فرمانگذاران هندوستان رایت خودسری برافراخته از اراضی که بهیچ مملکت او بارهت باقی ماند
وی نیز چون دیگر زمین داران در آن اراضی حکومت میکرد و هر چه از خراج این ممالک میشد سه بخش می نمود یک قسم برای معاش
پدر و پیشکش افراسیاب بترکستان میفرستاد و قسم دوم را صرف خیرات و مبرات مینمود و قسم سیم را برای معیشت خویشتن
میگذاشت بدینگونه روزگار بسر میبرد تا شنگل بدست رستم در جنگ هاوران نابود گشت و دولت افراسیاب نیز سپری شد
و رهت آن خراج که بترکستان میفرستاد برای خویشتن ذخیره میکرد و بدان مایه لشکری چون ریگ بیابان فراهم کرد و بهر سوی
تاختن کرده زمین داران هند را بضرب تیغ مطیع ساخت و بر تمامت هندوستان استیلا یافت آنگاه او را فرزندی نبود
که لایق سلطنت باشد از این رو وی چون در گذشت مهراج نامی از بزرگان قبایل کچهوا لوای جهانگیری برافراخت و اهل
خویش را فراهم کرده از ارض ... را خروج نمود و بلده قنوج را گرفته بر تخت ملکی برآمد و چهل سال باستقلال پادشاهی کرده
تخت و تاج را بخواهرزاده خود کیدراج گذاشت و بگذشت و کیدراج بر سریر سلطنت برآمد و مملکت هندوستان را
مسخر فرمان ساخت و بولایت پنجاب لشکر کشیده و آنجا را مسخر نمود و ۴۳ سال در مملکت هندوستان پادشاهی کرد
و بعد از وی چیچند که در زمان کیدراج سپهسالار بود قدم جلالت پیش گذاشته بنیروی بخت صاحب تاج و تخت شد از آنجا
که نسب از ملوک نداشت تیمار رعیت و لشکر و امور مملکت داری کم میدانست و روزگار خویش را بلهو و طرب بپایان میبرد لاجرم
کار مملکت پریشان شد و بلای قحط در هندوستان ویران گشت پس از شصت سال پادشاهی از جهان بگذشت و از وی
پسری اندک سال باز ماند و وی فرزند را بر تخت سلطنت جای داده خود امور مملکت را وارسی می نمود دیبا و چیچند
که او را دهلو می نامیدند گفت با وجود سن طفلی خورد سال را بر تخت نشاندن روا نباشد با بزرگان هند همداستان شده آن
پسر را از میان برگرفت و خود در دار الملک قنوج بر کرسی مملکت بنشست و مردم را بعدل و نصفت همی خوش داشت
خیر اندیش بود و بلده دهلی را او بنا گذاشته بنام خود خواند چون چهل سال از مدت حکومت او گذشت مردی از اراضی کمایون
که او را فور نام بود بر پادشاه خروج کرد در میدان جنگ دهلو دستگیر شد و لشکر او شکسته شدند فور او را در قلعه رهتاس برده محبوس
نمود و بر تخت سلطنت برآمد و مملکت هند را بحیطه فرمان درآورد و برتق و فتق مهمات ملکی پرداخت تا کنار دریای خضر را
بزیر حکومت آورد و پادشاهی جلیل الشان گشت و آن خراج که ملوک هند انفاد درگاه پادشاه ایران میداشتند قطع نمود

چون این واقعه در اواخر دولت بهمن بود فور از کیفر این عمل مصئون ماند تا نوبت سلطنت باسکندر رومی رسید بعد از تسخیر مصر و بابل
و غلبه با ایران عزم تسخیر مملکت هندوستان نمود و با جمعی از مردان دلاور روانه هندگردید چون این خبر به فور رسید باستعجال تمام با لشکر
انجمنند برآمده بسرحد پنجاب تاخت و با اسکندر مصاف داده منهزم و مقتول بدست اسکندر پورس را که از جانب فور حکومت داشت مورد
اشفاق و الطاف ساخت و حکومت آن اراضی را باو وا گذاشت لشکرگاه اسکندر در پنجاب بود که کار ممالک هند و ننا
انتقامگر گشت در اینوقت سنغیبار که یکی از سپهسالاران فور بود گروهی را با خود متحد کرده سر سلطنت برآورده در دار الملک
قنوج بتخت سلطنت جلوس نمود و بلاد و امصار را بتدریج متصرف شده در کار سلطنت استقلالی تمام پیدا کرد و نام لشکر
اسکندر در پنجاب بود به پنجاب عبور نکرد انگاه که اسکندر از پنجاب بجانب مملکت بابل سفر کرد و در روزگار او بنهایت
شد سنغیبار با سپاهی جرار بجانب پنجاب تاختن کرده و پورس که از جانب اسکندر حکومت پنجاب را داشت از میان بر
گرفت و در زمان او چون کار سلطنت ایران بملوک طوایف صرف سنغیبار را با هیچ کس سر ضراعت فرو نداشت بعد از آنکه
هفتاد سال از زمان سلطنتش بگذشت   جونه نامی خواهرزادهٔ فور جمعی از ابطال رجال را با خود یار کرده بر سنغیبار
بشورید و او را از کرسی مملکت بزیر آورده خود سریر سلطنت را بگرفت و تمام هندوستان را بتحت فرمان درآورد و با
مردم برافت و مهربانی سلوک مینمود و در معموری ملک کوشید و در کنار دریای گنگ دیه و قریه فراوان احداث نمود چون
نود سال از پادشاهی او گذشت رخت ازین جهان بسرای جاودانی کشید و از وی ۲۲ پسر بازمانده شد والاوشش
کلیان چند جای پدر بگرفت و در مملکت هندوستان نافذ فرمان گشت و برادران را در تحت حکومت خویش داشت
انگاه که کار سلطنت با وی راست گشت دست تعدی از آستین برآورد و بمیوجبی با هر کس درآویخت و خون مردم بریخت
با هر کس که کمان زر داشتی به بهانه و بهتانی او را آلوده کرده از آن بگرفتی ازین جهة دار الملک قنوج روی بویرانی نهاد جز
معدودی از مردم در پای تخت نماند خلق بهر سوی پراکنده شدند و هند پرآشوب گشت و از اطراف زمین داران از اطاعت
فرمان کلیان چند برتافتند از جمله راجه بکرماجیت بود که از میان قوم پوار سر برکشید و در روزگاری اندک بر مملکت نهرواله
و مالوه غلبه جست و در بلاد و امصار آن اراضی حکومت یافت و سایهٔ چتر احسان بر سر سکنهٔ هر شهر و دیار افکند اعتقاد هنود آنست
که او را حالتی ورای حال اهل دنیا بود و آنچه از سود و زیان شبانگاه در مملکت او واقع میشد بامدادی زیاده و نقصان در ضمیر او
مکشوف میگشت مردم هند افسانهای عجیب درباره او بر نگاشته اند بالجمله چون دولت از وی بگشت یکی از زمین داران
دکن که او را سالباهن میگفتند با لشکر آراسته بعزم تسخیر اراضی مالوه بیرون تاخت و راجه بکرماجیت مردم خود را فراهم کرده با استقبال
جنگ او کوچ داده در کنار دریای نربدا هر دو لشکر با هم دوچار شدند بعد از گیر و دار سالباهن غلبه یافت و راجه بکرماجیت در
درجه نکال مقتول گشت و سالباهن بقصد تسخیر ملک بکرماجیت میخواست از رود نربده عبور کند قضا را از شدت طغیان
آب اسب و فیل و آدم زیادی در آب غرق شد سالباهن از عبور پشیمان شده حکومت اوجین را به پسر بکرماجیت واگذاشت

و خود بپادشاهی رکن اکتفا نمود اهل هند تاریخ دفاتر را از زمان جلوس بکرماجیت می نویسند در آنوقت که حضرت رسول ﷺ
از مکه بمدینه هجرت نمود ششصد و بیست و یکسال از تاریخ بکرماجیت گذشته بود گویند بعد از بکرماجیت در تمامی مملکت هند رو بویرانی نهاد
و فرمان گذاری لایق پادید نیامد که در تمامت ممالک هند حکومت تواند کرد لاجرم سیصد و شش سال حکومت بالملوک الطوایف
میرفت تا نوبت حکومت براجه بهوج رسید او نیز از قوم پوار بود در عدالت و سخاوت پیروی بکرماجیت کرده شبها بالباس
تبدیل کرده کوچه و بازار بر میگشت و در تفحص حال مساکین و پژوهش احوال فقرا جهدی تمام میکرد و چون در کار سلطنت استقرار یافت بلده
کهرگون و بیجاگره و قصبه هندیه را آباد کرده و در جمع کردن پریشانان میلی تمام داشت و هر سالی دو نوبت جشنی بزرگ می آراست
و گروه گروه اهالی ساز و سرود و نوازندگان چنگ و عود را حاضر میساخت و ابتدای جشن را اچل روز نهاد و مدت
پنجاه سال پادشاهی کرد و آنگاه رخت بسرای دیگر برد و چون روزگار راجه بهوج بسر آمد یکی از سپهسالاران درگاه وی باسدیو نام
جای او را بگرفت و شهر قنوج را دار الملک ساخته در سلطنت انگاشت تمام بدست کرد و مملکت بهار را از تحت تصرف ایلیان
هند مستخلص ساخته زیر فرمان آورد و پس از آنکه شصت سال پادشاهی کرد رخت بسرای دیگر برد و از وی سی و دو پسر باقی ماند ایشان
بعد از پدر برای کسب تاج و کمر همه سر نه با یکدیگر از در قتال و جدال بودند و مدت ده سال این مخاصمت در میان بود و بیشتر از
فرزندان باسدیو بمعرض هلاک در آمدند سلطنت ببرام دیو که سپهسالار او بود قرار گرفت لشکر بمارواد کشید و آن ملک را از قوم
کچهواهه گرفته بتحت فرمان کرد و قبیله راتهور را در انجا ساکن نمود و طایفه کچهواهه را از آن اراضی کوچ داده در قلعه رهتاس
وطن داد و پس از آن بر سر لکهنوتی تاختن برد و آن مملکت را مسخر کرد و بعد از سه سال بدار الملکت قنوج مراجعت نمود و بعد
سالها بود که سلطانی بمکانت رامدیو در هندوستان پا دید نیامد بعد از مدت ۵۴ سال سلطنت از جهان بگذشت بعد از فوت
رامدیو فرزندان او در طلب تاج و تخت در هم افتادند و از یکدیگر همی گشتند این معنی را پرتاب چند که سپهسالار بزرگ رامدیو بود فرصتی
عظیم دانسته لشکری جمع نمود و عزم تسخیر دار الملک را تصمیم داده بر سر قنوج تاخت و بر حمتی اندک آن بلده را مسخر ساخت
و فرزندان رامدیو را که وارث تاج و تخت بودند دستگیر کرده سر از تن بر گرفت و بر تخت ملکی جای کرد و زمینداران هندرا
بقوت شمشیر فرمان پذیر ساخت اما بعد از وفاتش فرزندان او آن غرور را بدست نشد که تمام هندوستان را حکومت کنند از آن
سواد و اولاد او را اتا خوانند چه رانا راجه کوچک و ضعیف باشد لاکن این سلطنت کوچک هنوز در اولاد او باقی است چنانچه
راجگی اودیپور به رانا تعلق دارد و سایر راجهای هند بنابر قدامت حرمت خاندان او را امیدارند چون خبر فوت پرتاب چند
برانند یو که یکی از صناوید قوم طیس بود رسید در مملکت مالوه سر بجز و سری برداشت جمعی از لشکریان را گرد خود جمع کرده در زمانی
اندک تمامت مملکت مالوه و نهروالهرا و اراضی دکن و برار را بتحت فرمان آورده در چارپالش سلطنت متکی گشت بعد از فوت او
مالدیو از میان دواب خروج کرده قنوج و دهلی را مسخر کرده بر تخت سلطنت جای کرده و در عهد او قنوج چنان آبادی
یافت که در انجا شصت هزار خانه اهل طرب و رامشگران بود و از این آبادی آنشهر را قیاس توان کرد مدت ۴۲ سال پادشاهی

کرده و سپرداری متأکر و بعد از او در هند ملوک الطوایف شد چنانچه در قنوج کوره و در لاهور جیپال بن انندپال و در کالنجر راجه
بجرای و در میرته هرم دت و در مالوه و گجرات و دکن و گوالیار رایان علاحده بودند که هیچ یک اطاعت دیگری را
نمیکردند تا طلوع آفتاب دین محمدی در هندوستان راجه باستقلال بر مسند فرمان روائی متمکن گشت

فصل سیم ذکر ظهور اسلام در مملکت هندوستان

فصل سیم ذکر ظهور اسلام در هندوستان

اول کسی که از ارباب اسلام قدم در سرحد هند گذاشت و با اهالی آنجا غزا کرد مهلب بن ابی صفره بود و تفصیل این اجمال آن است
که در سال شصت و دو هجری یزید بن معاویه سلم بن زیاد را بایالت خراسان و سیستان تعیین نمود و از جمله کسانی که بهمراه سلم رفته
بود یکی مهلب بن ابی صفره بود و سلم برادر کوچک خود یزید بن زیاد را بحکومت سیستان فرستاد و چون یزید بن زیاد شنید که
پادشاه کابل تمرد نموده و ابو عبیدالله بن زیاد که حاکم ایشان بود مقید گردانیده لشکری جمع کرده متوجه حرب اهل
کابل شد و بعد از کشش و کوشش زیاد را آخر الامر شکست خورده جمعی کثیر بقتل رسیدند چون این خبر بسلم رسید لشکر خود را با فوجی را
بسرکردگی مهلب بکابل فرستاده اهالی آنجا را جبراً و قهراً مطیع و منقاد گردانید و خالد بن عبدالله را بحکومت کابل مقرر
نمود پس از فتح کابل ابن ابی صفره بهندوستان در آمده با راجهای آنجا محاربه نموده دوازده هزار جواری و غلام اسیر
کرده بخراسان معاودت نمود پس از آن در سنه ۹۹ هجری عماد الدین محمد قاسم ابن عم حجاج از جانب حجاج با شش هزار
سوار بهند آمد پس از جنگ غالب آمده تا شهر ملتان را مسخر نمود و بیست هزار راجپوت را مع زن و فرزند اسیر کرده مراجعت
نمود و بعد از فوت حجاج بسبب منازعاتی که در میان خلفا واقع شد هر قدر مملکتی که از هند بتصرف مسلمانان بود از دستشان
بیرون رفت و هند ملوک الطوایف شد چندی اهل هند آسوده بودند و بفراغت زندگانی میکردند چون مشیت
حضرت الهی جل جلاله اقتضای آن کرد که سلسله فرمان روائی هندوستان از فرقه هنود که از قدیم در این بلاد فرمانروا
بودند منقطع کرده و در هندوستان نیز بوئی از اسلام بمشام جهانیان رسد اول ناصر الدین سبکتگین رایت جهانگیری
کشوده بقدم جرأت مسالک این ممالک را پیموده نقش تسلط هنود را که ابا عن جد مسند آرای سلطنت و حکومت بودند بآب
شمشیر آبدار از صفحه روزگار شست تبیین این مقال آنکه سلطان ناصر الدین سبکتگین در سلک غلامان نصیر دقیقی فرمان روای
خراسان منسلک بود و بعد از فوت نصیر بخدمت منصور بن نوح سامانی بمرتبه سپه سالاری رسید و مصدر کارهای بزرگ
گردید و در آخر حال از جانب ابو اسحق والی بخارا بحکومت غزنین منصوب گشت پس از آنکه ستاره زندگانی ابو اسحق
بهبوط ارتحال در آمده وارثی که قایم مقامش تواند بود نداشت و از امرا او صاحب شوکتی که بتواند نظم مملکت را
بدید نبود لهذا سپاه و رعیت بضرورت رجوع به ناصر الدین سبکتگین کرده کمر اطاعت او را بر میان بستند و در سنه ۳۶۷
هجری بر سریر سلطنت جلوس نمود و با رای ثاقب مهام جهانداری را بکمال خوبی انتظام داده رایت جهان کشائی بر [illegible]
دلاوری برافراخته اکثر ممالک را بزور بازوی خود مسخر ساخت و مکرر بسمت هند تاخت آورده اکثر بلاد هند را

مسخر گردانید و اول کسی که در هندستان رواج دین اسلام را داده و بنیاد مساجد نهاده او بود و با جمله همواره در بلاد هند
تاخت و تاز نموده و سکنه آن دیار را از تاخت و تازش عاجز بوده که مال و متاع و زن و فرزند آنها بغارت میرفت و در آن
زمان راجه جی پال بر اطراف ممالک هند حکومت داشت بقصد مدافعه با سپاهی بیکران عازم غزنین گردید سلطان
از شنیدن این جسارت با لشکری زیاد در مقابلش صف آرا شد فیما بین جنگ سختی روی داد آخر الامر راجه جیپال
مغلوب گشت و از روی اضطرار مصالحه نموده که پنجاه زنجیر فیل با نقد فراوان پیشکش سلطان بدهد معتمدان سلطان
را برای دادن وجه معین همراه برداشته بملک خود رسید پس از رسیدن بمسکن خویش قول و قرار را بر طاق نسیان گذاشته
کلاه نخوت را کج نهاده کسان سلطان را که همراه آورده بود مقید ساخت سلطان از شنیدن این خبر بعزم انتقام و پاداش
بدعهدی او با لشکری جرار وارد هندستان شد راجه جی پال با یک لک سوار و پیاده بمقابله و مقاتله شتافت هر دو لشکر
صف آرا شده جنگ سختی درگرفت آخر الامر سلطان رایت فتح برافراخته غنیمت بسیار بدست آورده بغزنین مراجعت
کرد و بعد از چندی بچنگال اجل گرفتار آمده راه آخرت سپرد سلطنت او ۲۰ سال بود بعد از فوت سلطان ناصر الدین
امیر اسمعیل پسر بزرگتر او بر تخت جهانبانی جلوس نموده سلطان محمود را از میراث پدر محروم گردانید سلطان محمود تاب
جفای برادر بزرگتر را نیاورده با یاوری بخت بیدار آماده پیکار گشته بر امیر اسمعیل غالب آمده در سنه ۳۸۹ در غزنین
زینت افزای اورنگ جهانبانی گشت و بنیروی بخت تیغ عالمگیری بر میان بسته رایت جهانگیری برافراخت و
بر بلخ و بخارا و خوارزم و ترکستان و عراق و خراسان لشکر کشیده مظفر و منصور برگشته کمر همت بتسخیر ممالک هندوستان
بست در سنه ۳۹۲ هجری بعزم یورش بر سر راجه جی پال لشکر کشید راجه نیز بعزم مقابله روانه شد در پیشاور تلاقی فریقین شده هر
دو لشکر با یکدیگر در آویختند و داد مردانگی دادند آخر الامر سلطان محمود مظفر و منصور گشته پنج هزار هندو را در آن کارزار از زیر
تیغ گذرانید راجه جی پال با پانزده نفر از پسر و برادر و خویش و تبار اسیر گشته بقتل رسیدند آنگاه بنجار و هندوستان آورده اکثر بلاد
را بتسخیر در آورده و در اکثر اماکن بنای مسجد نهاده بترویج مراسم دین اسلام پرداخت چندی بعد آن نواحی بعیش و عشرت
پرداخته مراجعت بغزنین نمود بعد از آن اولاد او بتدریج راجه های هند را مستاصل گردانیده سرهند و تهانیسر و قلعه
هانسی را متصرف گشتند و در اندیشه دفع راجه اجمیر و دهلی بودند که دولت ایشان زوال پذیرفت و دولت
نصیب سلطان شهاب الدین غوری گشت تبیین این مقال آنکه در سنه ... سلطان شهاب الدین از جانب برادرش
سلطان غیاث الدین پادشاه غور با لشکری جرار مامور بتسخیر هند شده مملکت پنجاب را مسخر نمود و اراده کرد که بجانب لاهور
بازگردد در این اثنا خبر رسید که راجه پتهورا والی اجمیر با برادرش کهاندی رای حاکم دهلی با راجهای راجپوت باهم متفق
شده با دو لک سوار عزیمت جنگ نموده اند سلطان شهاب الدین فسخ اراده نموده باستقبال آنها شتافت
در موضع تلاوری مقابله روی داد پتهورا پیغام فرستاد که صلاح شما در این است که بملک خود بازگردید سلطان

در جواب گفت که من بحکم برادر و از وی منصوب گشته ام اینقدر فرصت بدهید که برادر خود را مطلع سازم و از او درخواست
کنم که با شما صلح کند بدین شرط که سهرند و پنجاب و ملتان از ما باشد و باقی مملکت از شما سرداران هنود این سخن سلطان را
حمل بر عجز نمودند و از مخالفت خود غافل گشتند سلطان همان شب تهیه جنگ دیده بعد از طلوع فجر در هنگامیکه هنود بیخبر
بودند طبل جنگ فرو کوفت هندوان اگرچه سراسیمه شدند لیکن بهر نوع بود خود را جمع آوری کرده صف آراستند
آتش جنگ مشتعل گردید چون مشیت قادر متعال بر آن شد که سلسلهٔ جهانبانی هندوستان از فرقهٔ هنود منقطع گردد
و زمام مهام مملکت در قبضهٔ اقتدار اسلام درآید نسیم نصرت الهی بر پرچم سلطانی وزیده نهال دولت رای
پتهورا بصدمات عواصف ادبار از بیخ برافتاد و پتهورا در میدان جنگ دستگیر و کشته گردید و غنیمت بسیار بدست
لشکریان اسلام افتاد و سلطنت هندوستان از فرقهٔ هنود بکلی منقطع گشته بسلاطین اسلام انتقال یافت بعد از
آن سلطان بندوبست صوبه اجمیر را نموده به دهلی رفت و آنجا را پای تخت خود قرار داد و سلطان شهاب الدین
پادشاهی بود شجاع و مدبر و دلاور چون از جهان رحلت نمود بجز یک دختر فرزندی نداشت بعد از وی
غلامانش بسلطنت رسیدند چون نوبت سلطنت با میر تیمور گورکان رسید یکبارگی ریشهٔ هندوان را از بیخ برکند
و همه محتاج بچاکری شدند چنانچه ذکر هر یک بطریق ایجاز در زیر ایراد شده است

شبیه سلطان شهاب الدین غوری



شبیه رای پتهورا



مقالهٔ دوم تاج التواریخ موسوم بسلالة السیر ذکر سلاطین سلسلهٔ تیموریهٔ گورکانیه که در مملکت هندوستان سلطنت کردند مشتمل بر ۱۳ فصل فصل اول در ذکر سلطنت امیر تیمور گورکان

در حجاب خفا و جلباب اختفا نماند که این سلسلهٔ رفیع الشان چندان در شرف و متانت است که هیچ یک از سلاسل سلاطین برابر آن نتوان شد و این خاندان در آن قدر علو رفعت است که هیچ خانوادهٔ خواقین بمرتبت آن نتواند رسانید بنا برین اسامی اجداد صاحبقران امیر تیمور که سر سلسلهٔ گورکانیه است تحریر میشود که دلیلی برین ادعا باشد نسب امیر تیمور و چنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم چنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومنا خان پادشاه ترکستان بود و دو پسر داشت یکی قبل خان و دیگری قاچولی بهادر از نسل قبل خان چنگیز خان بوجود آمد و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر نام پدرش امیر طراغای بود و ولادت امیر تیمور در ۲۵ شعبان ۷۳۶ مطابق نهم اپریل ۱۳۳۶ در قصبهٔ کش که بشهر سبز مشهور است و شهریست کوچک متصل سمرقند در زمان سلطنت ترمه شیرین خان از بطن تکینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود بدین سبب هرج و مرج در سر زمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن ۲۵ سالگی رسید خواهر امیر حسین بن امیر مسلای بن امیر قزغن را خواستگاری نموده و امیر قزغن بعد از قتل قزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبدالله قایم مقام پدر شد و بعد از وی خللی فاحش در مملکت بهم رسید و هر کس جائی را متصرف شده سر باطاعت دیگری فرو نمی آورد و چون امیر تیمور و امیر حسین بر دشمنان غالب آمدند و تمام ماوراء النهر را تصرف نمودند در آخر میانهٔ او و امیر تیمور کدورت کشید امرا نیز از بدرفتاری امیر حسین تنگ آمده بودند و خواهرش که حرم امیر تیمور بود در آن اثنا وفات کرد یکباره رشتهٔ دوستی و خویشی از هم گسیخته شد امیر تیمور باتفاق امرا لشکر ببلخ کشیده امیر حسین را از حصاریکه در او متحصن شده بود بدست آورده بقتل رسانید و افسر فرمانروائی بر سر نهاده بلخ را بیکی از هواخواهان خود سپرده بکش مراجعت نموده رو بجانب سمرقند آورده و آنجا را مرکز سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت سمرقند بجائی رسید که فوق آن متصور نبود و در ۷۷۱ ترکستان را مسخر ساخت و در ۷۸۱ خوارزم را گرفته هرات و توابع آنرا در تحت تصرف آورده در آنجا قشلاق نمود و در ۷۸۶ سلطانیه را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را تسخیر نموده گرجستان را فتح کرد و در ۷۸۹ از راه همدان متوجه اصفهان شده بر ظاهر شهر نزول نمود علما و سادات و فحول اکابر باستقبال شتافته طوعا و کرها امان قبول کردند محصلان بجهت وصول آن بشهر آمده آغاز مطالبه کردند کار بجائی رسید که ترکان بواسطهٔ مطالبهٔ وجه مذکور متعرض مسلمانان گشته علی کچه نام شخصی از آهنگران طهران طبلی ساخته بود و بجهت مشغولی آن طبل را نواختن گرفت رنود و اوباش پیش از آنکه معلوم کنند پنداشتند که هجوم عام شده لاجرم بوثاق تحصیلداران

شتافتند ایشان را با کسانی که بجهت داد و ستد در شهر آمده بودند قریب سه هزار کس را از تیغ گذرانیدند امیر تیمور وقت مغرب
ازین حرکت خبردار گشته بعد از طلوع صبح ماند و ابطال رجال متوجه باروی حصار شده تا صباح با عوام و اوباش تلاش
میکردند صباح حصار مسخر شده از موقف سیاست حکم بقتل عام صادر شد بروایتی هفتاد هزار نفر بقتل آمده بودند
شروع ۷۹۵ با شاه منصور والی فارس که کلاه گردن کشی کج می نهاد بقتل درآورد و آل مظفر را مقهور ساخته فارس را
بتصرف خود درآورد بعد از آن بغداد رفته اهل آنجا را بقتل آورده سلطان احمد جلایر بن سلطان اویس فرار کرده بقیصر
روم رفت بغداد مسخر او شد در ۷۹۷ بر سر توقتمش خان که حقوق امیر را فراموش کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک
گردانیده با آذربایجان معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا امیرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان
را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند بازگشت چون آشوب و فتنه هندوستان بسمع امیر تیمور رسید در شهر محرم ۸۰۱ هجری
عازم سفر هند شد از دریای سند گذشته با محمود شاه لودی که در آن ایام در دهلی پادشاهی میکرد محاربه نموده هندوستان را
فتح کرده در دهلی خطبه بنام خود خوانده و پانزده روز در دهلی توقف کرده مراجعت براه دواب نموده قلعه های بهنیت
و میرته را تاخت نموده از دریای گنگ عبور کرده بر سواد دیار کوتله را بقتل رسانیده معاودت براه جولاپور نموده
تا دامن کوه سوالک تاخت و تاراج کرده چندین قلعه را مفتوح و بتخانه هندوان را با خاک برابر کرده در جمو رسیده
حکومت لاهور و ملتان و دیپالپور را بخضر خان داده عازم سمرقند شد تا دو ماه تخت دهلی بی پادشاه ماند چنانچه
نصرت شاه لودی فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد و سلطان ابراهیم جونپور را و سلطان محمود قنوج را
و در ۸۰۳ سیواس و ملاطیه و ابلستان را تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی آن ولایت را مسخر ساخته حاکم آنجا را بقتل
رسانیده دمشق را گرفته آتش زد و در ۸۰۴ در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید پادشاه روم مصاف داده غالب
شده او را دستگیر کرده بچند او را در قفس کرده با خود میداشت بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای فرنگ تاخت
و تاراج کرد چون خاطرش از قضایای روم فارغ گشت بواسطه بدعهدی گرگین خان گرجی در ۸۰۶ بولایت گرج رفته
تمام گرجستان را زیر و زبر کرد و در ۸۰۷ ممالک ختا را تسخیر نموده از آنجا کوچ کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان
که از سمرقند تا آنجا ۷۰ فرسنگ است قشلاق نموده در آن اثنا مریض شده شب چهارشنبه ۱۷ شعبان ۸۰۷ مطابق ۱۸
فروری ۱۴۰۵ عیسوی روبجانب دار الملک بقا آورد بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده در گنبد
شیخ شمس الدین کلال مدفون ساختند بعد از وفات لقب او را علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل
اسم اوست کسی که در سلسله چنتا خان بقرابت و دامادی مشرف میشد بخطاب گورکان نوازش می یافت چون امیر تیمور
از آن نسل بود و با چنین پادشاه وقت کدخدا شده بود بنابر آن بالقاب گورکان اشتهار یافت گورکان بزبان ترکی داماد را گویند عمرش
هفتاد سال و یازده ماه و بیست روز بود ۳۶ سال و ۱۱ ماه و چیزی سلطنت کرد و در این مدت قلیل اکثر ربع مسکون بسکه و خطبه بنام خود

بعد از فتح هندوستان بسمت سمرقند رفت

شبیه امیر تیمور صاحبقران



امیر تیمور را چهار پسر بود اولین شاهزاده غیاث الدین جهانگیر و او در اوایل سلطنت پدر در سنهٔ ۷۷۷ در بلدهٔ
سمرقند به عمر بیست سالگی رخت سفر آخرت بربست دویمین عمر شیخ میرزا که یکسال بحکومت فارس پرداخته در سنهٔ ۷۹۶
حسب الطلب صاحبقران عزیمت شام نموده در اثنای راه بالای تلی به نظارهٔ یکی از قلاع مشغول بود ناگهان
تیری از آن قلعه برآمده بر گلویش رسید بدان زخم فوت شد سیومین شاهرخ میرزا هفت سال در زمان پدر حکومت
خراسان نمود و بعد از فوت پدر بدار السلطنت هرات بر تخت جهانبانی نشست و چهل سال پادشاهی کرد
چهارمین میرزا میرانشاه در زمان پدر حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر با ایشان متعلق بود در یکی
در شکارگاه از اسب بر زمین خورده ضربی عظیم بر سر وی رسیده خللی در دماغ او راه یافت اکثر افعالش
مخالف اطوار سلاطین بود امیر او را بحضور طلب داشته ابوبکر میرزا پسرش را بجای او مقرر نمود و چون امیر تیمور
فوت شد ابوبکر میرزا سکه بنام پدر خود کرده مهام سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرا یوسف
ترکمان که او را از هنگام امیر تیمور هوس سلطنت در سر بود و آذربایجان را متصرف شده بود سر بشورش
برداشته سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد و میرزا ابوبکر پدر را همراه برده بمحاربه شتافت میرزا
میرانشاه در جنگ کشته شده میرزا ابوبکر انهزام یافته بگریخت مدت عمر
میرزا میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز بود

فصل دوم ذکر پادشاهی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در مملکت هندوستان

در آنوقت که سلطان ابوسعید میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان در عراق کشته گردید
او را یازده پسر بود از انجمله چهار نفر بسلطنت رسیدند اوّل الغ بیگ میرزا در کابل دوم سلطان احمد میرزا در سمرقند
سوم سلطان محمود میرزا در بدخشان چهارم عمر شیخ میرزا در اندجان در زمانی که عمر شیخ میرزا در شهر اندجان بود در سنه ۸۸۸
هجری مطابق ۱۵ ماه فبروری سنه ۱۴۸۳ عیسوی از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان فرزندی بوجود آمد و موسوم
به محمد بابر میرزا گردید چون بسن دوازده سالگی رسید از جانب پدر ایالت خطهٔ اندجان را یافت چون عمر شیخ میرزا
روز چهارم رمضان سنه ۸۹۹ از بام افتاد و رحلت نمود محمد بابر میرزا باتفاق امرا پنجم ماه مذکور به تخت حکومت
اندجان نشست و خواجه عبید الله احرار که قطب وقت بود اسم او را ظهیر الدین محمد نهاد و بعد از آن در ما وراء
النهر با سلاطین چغتای و اوزبک جنگیده سمرقند را مسخر نمود و چون سلاطین اوزبک بخیال تسخیر ما وراء النهر لشکری
عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت در خود ندیده متوجه بدخشان گردید و بدخشان را متصرف شده در اوائل
سنه ۹۱۰ هجری کابل را هم بدست آورد و در سنه ۹۱۳ قندهار را تسخیر نمود تا این زمان اولاد امیر تیمور را میرزا میگفتند حکم داد
که بعد ازین ما را پادشاه گویند و در آخر این سنه شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال ۹۲۶
خان میرزا حاکم بدخشان فوت شد بابر شاه شاهزاده همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد
ساخت بابر شاه پانزده سال در ما وراء النهر و کابل حکومت نمود در آئین اکبری مرقوم است که بابر شاه
بیرون کابل در دامنهٔ کوه حوض کوچکی از سنگ مرمر ساخته بود و از شراب پر میکرد و با مردم خوش طبع در
انجا بزم و نشاط میداشت و این بیت مکرر میخواند نوروز و نوبهار می و دلبران خوش بابر بعیش کوش که عالم
دوباره نیست و در سال ۹۳۲ هجری عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه آن سمت گردید چون نزدیک به
دهلی رسید سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی با یک لک سوار و هزار زنجیر فیل در میدان پانی پت که بدهلی سه
منزل است نزول نموده قریب یکهفته هر دو لشکر باهم زد و خورد میکردند تا آنکه روز جمعه ۸ رجب سنه ۹۳۲ لشکر صف
آرائی نموده از جانبین جنگهای مردانه میکردند و بهادران لشکر بابری داد مردانگی میدادند چون تائید الهی هم
عنان موکب بابری بود نسیم فتح بر پرچم علم اقبال بابری وزیده شکست بر سپاه افغان افتاد و سلطان
ابراهیم با جمعی از مقربان کشته گشتند و سلطنت هند بعد از انقضاء یکصد و سی و یکسال از فتح امیر تیمور که در
این مدت نه پادشاه از اولاد افاغنه بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد از فتح دوازدهم شهر
مزبور داخل دهلی گردید و بر تخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای ممالک هند گشت بعد از آن شاهزاده همایون
را به آگره فرستاد تا خزاین آنجا را ضبط نماید شاهزاده چون به آگره رسید بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیار

الماسی بشاهزاده پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت شاهزاده اموال و خزانه آنجا را تصرف نموده مراجعت نمود و چندگاه در خدمت پادشاه توقف نموده اذن مرخصی گرفته روانه سنبل شد بعد از شش ماه بعارضه تب مبتلا شده پادشاه او را بحضور طلب نموده معالجه کرد قدری از آن بیماری سبکبار شده پادشاه بهمان مرض مبتلا گردید چون آثار انتقال از وجنات احوال پادشاه ظاهر گشت ارکان دولت را حاضر ساخته نخست نصایح بلند و وصایای ارجمند که سرمایه سعادت ابدی بود نموده شاهزاده همایون میرزا را ولیعهد و جانشین خود ساخته و امرا را بمتابعت شاهزاده امر نمود آخر الامر در ششم جمادی الاول سنه ۹۳۷ مطابق ۲۶ دسمبر سنه ۱۵۳۰ عیسوی در چهار باغ اگره برحمت ایزدی پیوست و در باغی که الحال بنور افشان مشهور است و آن باغ اکنون در قبضه شخص هندوئی است و وی او را بنام باغ موسوم نموده شش ماه برسم امانت نگاه داشته جنازه اش را بکابل برده دفن نمودند

شبیه ظهیر الدین محمد بابر شاه غازی



فصل سیم ذکر جلوس نصیر الدین محمد همایون پادشاه بر تخت سلطنت هندوستان

بعد از فوت پدر در عمر ۲۴ سالگی در ۹ جمادی الاول سنه ۹۳۷ در اگره بسریر آرای سلطنت نشست چون همواره مکنون خاطر همایون تسخیر ممالک و آسایش رعایا و خوشنودی برادران و پرورش چاکران بود بلاد کابل و قندهار را تیول میرزا کامران داد و سنبهل را بمیرزا عسکری و الور را بمیرزا هندال و بدخشان را بمیرزا سلیمان تفویض نمود و چاکران را هر یک علی قدر

بمناصب و انعام سرفراز نمود و بعد از آن تهیهٔ استفتاح قلاع و بلاد در امر کوز خاطر ساخته بعد از شش ماه از جلوس بجانب
کالنجر نهضت نموده رانیه آنجا را مطیع و منقاد خود ساخته و در اکثر ممالک هند رایات حکومت افراشت چون سلطان بهادر
فرمانروای گجرات مصدر بعضی بی ادبی ها شده بود بنابرین به تسخیر گجرات عزم نموده روانهٔ آن صوب گردید سلطان بهادر
تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافت گجرات بتصرف پادشاه در آمد در اندک مدت از قندهار تا صوبه بهار را در
حیطهٔ ضبط آورده استقلالی تمام پیدا کرد و در این اثنا اخبار خروج شیرشاه بعرض اقدس رسیده فوجی بدفع او نامزد نمود
شیرشاه باستماع توجه لشکر شاهی باستقبال و بر ایشان شبیخون آورده شکست داد پادشاه خود با لشکری عظیم
مقابله او برآمده. نواح بنگاله جنگ سلطانی فیمابین واقع و شکست بر فوج شاهی افتاده بهزیمت رفتند همایون
پادشاه به اکبرآباد رسیده خود سازی میکرد که شیرشاه از عقب در رسیده در آن نواح نیز جنگهای صعب فیمابین
روی داده و در دو مرتبه همایون شاه شکست خورده از هند رو بکابل نهاد و شیرشاه تعاقب نموده تا اینکه از
قلمرو او را اخراج کرده و خود بر مسند سلطنت متمکن گردید همایون شاه چون بحصار امرکوت رسید رانا حاکم آنجا
شرایط خدمتگذاری را بتقدیم رسانیده چندی در آن حصار ماند در پنجم رجب ۹۴۹ شاهزاده محمد اکبر از بطن حمیده بیگم
تولد شد و همایون شاه بعد از چند روز روانه قندهار گردید و حرم خود را در قندهار گذارده روانه هرات شد و در بین
راه حوالی قندهار میرزا عسکری خیمه و اسباب همایون شاه را غارت کرده محمد اکبر را بدست آورده پیش کامران
میرزا در کابل فرستاد و همایونشاه چندی در آن دیار پریشان و حیران بود و پس از انقضاء چندی ناچار شده
عزیمت بایران را قرار داد و چون بخراسان رسید بیرم خان خانخانان را بدرگاه شاه طهماسب صفوی گسیل نموده
این قطعه را از واردات حالات خود بشاه نوشت خسروا عمری است تا عنقای عالی همتم قلهٔ قاف
قناعت را نشیمن کرده است روزگار سفله خو گندم نما و جو فروش طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
دشمنم شیر است و عمری پشت بر من کرده بود حالی از کین و عداوت روی با من کرده است التماس
از شاه آن دارم که با من آن کند آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است چون نامهٔ همایون
بشاه طهماسب رسید شاه بدستخط خود این شعر را در عنوان کتاب در جواب نوشت همای اوج سعادت بدست
ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد چون جواب بهمایون رسید از خراسان متوجه بحضور فیض معمور گردید بحسب
الحکم پادشاهی در هر منزل حکام در خدمتگذاری و فروگذاشت نمی نمودند تا وارد قزوین شد شاه طهماسب مقدم
همایون را همایون پنداشته آنچه لوازم مهمان نوازی بود بجا آورده چند روز جشن خسروانه برپا داشت همایون در روز
جشن الماس گران بهائی که خراج اقلیمی بود برسم ارمغان پیشکش بشاه نمود و سه سال در آنجا بخوشگذرانی توقف
نمود بعد از آن استمدادهای اعانت و مدد نمود پادشاه پسر خود سلطان مراد میرزا را با دوازده هزار سوار قزلباش

ملازم رکاب او ساخته روانه هندوستان ساخت چون بقندهار رسید میرزا عسکری در حصار کابل متحصن گشت همایون
پادشاه در هفتم محرم ۹۵۲ بر قلعه یورش آورد میرزا عسکری مضطرب گردیده بصوابدید امرا با کمال شرمساری بحضور همایون آمده
حصار را باولیای دولت تفویض نمود همایون قلعه قندهار را موافق وعده که بشاه طهماسب کرده بود بشاهزاده
کامران میرزا سپرده متوجه تسخیر کابل شد میرزا کامران سراسیمه شده بطرف غزنین فرار نمود همایون بدون جنگ
کابل را تصرف نموده بدیدار محمد اکبر خوشوقت گردید بعد از چندگاه میرزا کامران لشکری وافر جمع آوری کرده
رو بکابل آورد همایون بدفع او مشغول و متوجه شد در این بین اکثر سرداران قزلباش که بکومک آمده بودند باوطان
خود برگشتند همایون خود با فوجی قلیل بر مخالف تاخت آورده تیری بر اسب سواری او رسیده از اسب افتاد
لشکر خصم غالب و سپاه همایون مغلوب شده فرار نمودند میرزا کامران قلعه را مسخر کرده بعد از سه ماه باز همایون
تدارک لشکر دیده با میرزا کامران جنگیده او را منهزم گردانید و میرزا عسکری را گرفته مقید نمود و باز میرزا کامران در میان افغانان
بجمع آوری سپاه مشغول بود همایون اول حاجی محمد خان را که بانی فساد بود بقتل رسانید و بعد متوجه تنبیه میرزا کامران
گردید چون بسواد خیبر رسید میرزا کامران به اعانت افاغنه بر لشکر همایون شبیخون زده کاری از پیش نبردند لیکن میرزا
هندال در آن شبیخون کشته شد چون میرزا کامران از این کشته جز کشتن برادر خود فایده ندید برگردید با افاغنه پیوست
چون افغانان دیدند که سوای نقصان جانی و مالی ثمره منظور نیست دست از رفاقت او کوتاه کردند ناچار
بهند رفته بسلیم شاه ملتجی شد سلیم شاه او را گرفته مقید نمود و بلطایف الحیل از قید گریخته براجه نگرکوت پناه برد چون
سلیم شاه میرزا کامران را مدعی سلطنت میدانست بتعاقب او به نگرکوت آمد میرزا کامران صلاح استقامت ندیده
از نگرکوت پیش سلطان آدم رفت و او میرزا کامران را نگاهداشته بهمایون شاه خبر داد همایون شاه از آب سند
گذشته سلطان آدم کامران را تسلیم همایون شاه کرد و امرا که با کامران عداوت داشتند بهمایون معروض داشتند
که بقای جان موقوف بر کشتن کامران است همایون بقتل او راضی نشد مگر بپاس خاطر امرا حکم بکور کردن او
داد او را کور کرده روانه مکه نمود چون همایون از فتنه میرزا کامران و دیگر برادران آسوده خاطر شد
شیرشاه و سلیم شاه فوت کردند در این اثنا عرایض از بعضی کسان اهالی دهلی و آگره متضمن باین معنی رسید که بعد
از فوت سلیم شاه رؤسای افاغنه با یکدیگر نفاق پیشه کرده اند اگر آن پادشاه رایات جهان گشایی را در ملک
هند باهتزاز آرند انسب و اولی است همایون منعم خان را بحراست کابل گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را همراه
برداشته با پانزده هزار سوار متوجه هندوستان شده بعد از انقضای مدت پانزده سال در ماه صفر ۹۶۲
وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازه
نهضت همایونی خود بخود پریشان شدند همایون وارد لاهور گردید و افواج بهر جانب تعیین نموده سرهند و دیپالپور را

در تصرف آورد و سکندر شاه که بر تخت دهلی نشسته بود با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شده قریب چهل روز در سرهند مقابل
یکدیگر محاربه می نمودند تا آنکه در دوم شعبان سنه ۹۶۲ هر دو لشکر صف آرا شده شکست بر لشکر سکندر شاه افتاده فرار نموده در کوه
سوالک پنهان شد همایون شاه روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرموده بر تخت سلطنت جلوس
نمود خطبه و سکه بنام خود جاری ساخت هفت ماه بعد از اتفاقات قضا و قدر روزی پادشاه بر بالای بام کتابخانه بر آمد
پایش در دامان پیچیده از بالا بزیر افتاد و بعد از دو روز در یازدهم ربیع الاول سنه ۹۶۳ این عالم بیوفا را بدرود
کرد نعش او را در کیلوکهری بر کناره دریای جمن بفاصله دو میل از شهر مدفون کرده عمارت عالی بر آن احداث نمودند
مدت سلطنت همایون پادشاه ۲۵ سال و پنج روز بود از آنجمله ده سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمود و بعد از
آن پانزده سال در کابل و قندهار و مرتبه ثانی هفت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و
هشت روز بود او را دو پسر بود محمد اکبر میرزا و محمد حکیم میرزا

شبیه همایون پادشاه غازی



ذکر پادشاهی اکبر شاه

فصل چهارم ذکر سلطنت عرش آشیانی ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

بعد از فوت پدر روز جمعه دوم ماه ربیع الثانی سنه ۹۶۳ مطابق ۱۴ ماه فبروری سنه ۱۵۵۶ عیسوی بسن ۱۴ سالگی
در باغ کلانور بر تخت سلطنت تکیه زد و بجهة انتظام ملکی و مالی منصب وزارت بخان خانان بیرم خان اختصاص

یافت بعد از ۲۵ روز از زمان جلوس سکندر شاه افغان که از همایون شاه شکست خورده در کوه سوالک پنهان شده
بود لشکری عظیم جمع آمده کرده سر بشورش بر آورد پادشاه لشکری شایسته بدفع او فرستاده او را شکست داد
بعد از آنکه خاطر پادشاه از طرف سکندر شاه مطمئن شد اخبار شورش هیمون بقال انتشار گرفت تفصیل این اجمال
آنکه هیمون یکی از معتمدان مبارز خان و با مخالفان او مخالف بود از اخبار رحلت همایون شاه چون جهان خالی
بر سرش افتاده با پنجاه هزار سوار و توپخانه عزم تسخیر دهلی نمود امرای شاهی که در دهلی بودند مجتمع شده بسرگردگی
تردی بیگ خان ثبات قدم ورزیدند بعد کشش و کوشش زیاد خان مذکور شکست یافته منهزم شدند و هیمون دهلی را
تصرف نمود این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند پادشاه در سیوم ذی حجه رایات ظفر آیات را بدفع هیمون برافراخت
چون خیام فیروزی انجام را در سواد پانی پت زدند تلاقی فریقین دست داد و در عین هنگامه تیری بچشم هیمون رسید
مشرف بموت شد و لشکرش پشت بکارزار دادند و هیمون را دستگیر کرده بحضور رسانیدند و وقت خواهش
معروض داشتند که چون جهاد اولست بدست مبارک بر گردن این بی دین شمشیر رسانید پادشاه سر تیغ بگردن
او رسانیده بهرام خان کار او را تمام ساخت و حکم شد که سر او را بکابل و تن او را بدهلی برده بر دروازه شهر
بیاویزند پادشاه مظفر و منصور داخل دهلی گردیده و تا چهار سال اختیار کلی و جزئی امور مملکت به بیرم خان
بود اما از آنجائی که پادشاه را خورد سال تصور میکرد از و حرکاتی که خلاف طبع پادشاه بود بظهور میرسید آنکه
در سال پنجم او را از عهدهٔ وزارت عزل ساخت پس از عزل بیرم خان در اندیشهٔ باطل افتاده فتنه و فساد در
ممالک محروسه مرتفع ساخت و چند بار با پادشاه جنگیده هزیمت یافت آخر الامر بوسیلهٔ منعم خان بعجز و نیاز
عازم عتبه گردید چون متصل لشکر پادشاهی رسید منعم خان دستمالی بگردن بیرم خان انداخته بحضور آورد پادشاه از
راه مهربانی عفو جرایم او را نموده رخصت رفتن مکه را باو داد خان مذکور عازم مکه گردید چون به پتن که تعلق صوبه
گجرات است رسید مبارک خان افغان بعوض خون پدر در پی کشتن او بر آمده با جمعی به بهانهٔ ملاقات نزد
او آمده خنجری بر پشتش زد که تا سینه بشگافت و جهان فانی را وداع نمود و در سال دوازدهم
از جلوس پادشاه بعزم تسخیر قلعهٔ چتور روانهٔ آنسمت شد و قلعه را محاصره نموده متصرف گردید و در سنه ۹۸۲
هجری پادشاه دار الخلافه را آگره قرار داد و در سال پانزدهم از جلوس شاهی قلعهٔ الهٰ آباد را بنا نمود و در مدت
چهار سال صورت انجام پذیرفت بعد از آنکه اکبر شاه تمام مملکت هندوستان را بحیطهٔ تصرف آورد و
خاطر را از اطراف جمع کرد اکثر اوقات با علما و حکما بمباحثهٔ علمی مشغول می بود تا آنکه پس از حکومت پنجاه و دو
سال شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه ۱۰۱۴ هجری مطابق ۱۴ اکتوبر سنه ۱۶۰۵ عیسوی در اکبر آباد رحلت بعالم بقا
نمود و در باغ سکندره که قریب سه میل از شهر اکبر آباد دور است در روضه که پیش از وفات خود تعمیر کرده بود مدفون گشت

شبیه ابو المظفر محمد اکبر شاه غازی



فصل پنجم ذکر سلطنت جنت مکانی نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی

ذکر ولادت محمد جهانگیر شاه و سلطنت

در سال ۹۷۷ هجری مطابق ۳۰ اگست ۱۵۶۹ عیسوی محمد جهانگیر از بطن جوده بائی بوجود آمد در آنوقتی که محمد اکبر شاه مریض بود شاهزاده محمد جهانگیر بعزم ملاقات پدر از اله آباد به اکبرآباد آمده هنوز در بین راه بود که پادشاه رحلت نمود اکثر امرا و اعیان سلطنت سلطان خسرو ولد محمد جهانگیر که در ایام جوانی در خدمت جد گرامی حاضر بود اتفاق داشتند و شیخ فرید که امراء معتبر آن سلسله بود مخالفت جمهور را اختیار کرده مذکور داشت که با وجود ولد ارشد مهام سلطنت به نبیره دادن خالی از اشکال نیست امراء ترک آن اراده ورا نموده به سلطنت جهانگیر راضی شدند و محمد جهانگیر شاه در ماه ربیع الثانی سال ۱۰۱۴ هجری در اکبرآباد بر سریر سلطنت جلوس نمود سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بدین منوال دید با جمعی که شریک مصلحت و محل اعتماد وی بودند از قلعه اکبرآباد برآمده راه خودسری پیموده تا حدود لاهور رفت در آنجا جمعی از جنود جغتای و افغانان بدو پیوسته قریب دوازده هزار سوار فراهم آورده به طرف اکبرآباد آمده و آماده جنگ شد در اول حمله از لشکر پادشاهی شکست خورده فرار نمود پادشاه باطراف ممالک فرمان داد که هر جا سلطان خسرو را یابند دستگیر کرده بحضور فرستند تا آنکه بر کنار آب لاهور کشتی بانان او را گرفته

بقلیج خان حاکم لاهور خبر داد که خان موصوف او را بحضور پادشاه فرستاد و پادشاه فرمود خسرو را بزندان فرستند و در قفای او راینه دار کشند در سال ششم از جلوس نور جهان بیگم صبیهٔ میرغیاث بیگ را خواستگاری نمود و با او محبت بهم رسانیده که در اخر عهد نام بیگم در سکه نقش میشد چنین «بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور · بنام نور جهان پادشاه بیگم زر» و پادشاه همیشه می گفت که من سلطنت هند را بنور جهان بخشیدم و مرا بجز نیم سیر کباب و یک سیر شراب هیچ در کار نیست بالجمله جهانگیر به نیروی طالع و قوت بخت از قندهار تا دریای عمان و از کابل تا سرحد بنگاله در حیطهٔ تصرف در آورده و در سنه ۱۰۳۶ هجری به کشمیر توجه نمود و در آنجا تکسر مزاجی بهم رسانیده و رایات عالیات بجانب لاهور باهتزاز آمد و در اثنای راه روز یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سنه ۱۰۳۷ هجری مطابق بیست و هشتم اکتوبر سنه ۱۶۲۷ عیسوی بعالم جاودانی سفر کرده و نعش او را به لاهور فرستاده در باغی که نور جهان تعمیر کرده بود بخاکش سپردند در همان باغ مقبرهٔ عالی شان تعمیر شد

شبیه محمد جهانگیر پادشاه غازی



فصل ششم ذکر سلطنت فردوس آشیان شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه غازی

ذکر پادشاهی شاه جهان پادشاه

شاه جهان پادشاه در شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول سنه ۱۰۰۰ هجری در دار السلطنه لاهور از بطن جودها بائی تولد یافت پدرش او را در سنه ۱۰۲۵ به تسخیر ولایت دکن فرستاده و او را بخطاب شاه جهان ملقب ساخت چون شاه جهان خبر فوت

پدر را شنیدند کن باگره روانه شده روز هشتم جمادی الثانی ۱۰۳۷ وارد آگره گردیده بر سریر فرمانروائی جلوس نمود و دیگر
امرا را بقدر مراتب بخطاب و منصب و انعام سرافراز فرمود و همگی همت را بر تجدید مراسم ملت مصطفوی و ترویج
احکام نبوی مصروف داشت اول حکمی که کرد مردم را از سجده کردن بوقت حضور منع نمود و گفت که لایق
سجده ذات پروردگار حقیقی است و در همین سال دوازدهم رجب جشن نوروز سلطانی بر تخت فرمانروائی جلوس کرد
و پادشاهزادگان عالیقدر را که چهار رکن سلطنت بودند در چهار گوشه اورنگ پادشاهی حکم نشستن داد و آصف خان
نزدیک تخت ایستاده همگی را سور و مراسم خسروانه گردانید شاهزاده داراشکوه را بخلعت ولیعهدی سرافراز نمود
و سلطان شجاع را بصوبه داری بنگاله مقرر داشت و اورنگ زیب عالمگیر را صوبه دکن تفویض نمود و سلطان مراد
بخش بصوبه داری گجرات تعین گردید و آصف خان را بمنصب وکالت سرافراز نمود و هشتاد لک روپیه از نقد و
جنس بفقرا و مساکین عنایت کرد و بسال دوم از جلوس افضل خان شیرازی بمنصب وزارت سرافراز شد و در سال
چهارم ملکه ارجمند بانو از عالم فانی بسرای جاودانی خرامید و در سال پنجم بندر هوگلی را از قوم پرتگیز گرفت و در سال
هفتم بر تخت مرصع مشهور بتخت طاوس که یک کرور روپیه خرج آن شده بود جلوس نمود و پسر بزرگ خود
شاهزاده داراشکوه را ولیعهد خود ساخت بنا بر آن دیگر برادرانش خصوص اورنگ زیب عالمگیر که پسر سومی
بود مدام باوی عداوت می ورزیدند تا وقتی که در سنه ۱۰۶۷ هجری پادشاه بیمار شد و اخبار ناخوشی پادشاه باطراف
منتشر گردید داراشکوه رتق و فتق مهام سلطنت را میداد عالمگیر که در دکن بود و در شجاعت گوی سبقت از برادران
دیگر می ربود و مدام خیال سلطنت در سر میداشت فرصت را غنیمت دانسته با امرا متفق شده لشکری عظیم
بر داشته عازم دار الخلافه گردید در اثنای راه شاهزاده مراد بخش که در گجرات بود نیز بدو پیوست چون هر دو برادر
بموضع دهرمت پور رسیدند مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان سپهسالار با افواج پادشاهی بتحریک داراشکوه بقصد
محاربه بفاصله یک فرسخی دهولپور مقابل شد تلاقی فریقین دست داد و بعد از کشش بسیار لشکر داراشکوه شکست فاحش
یافت اورنگ زیب عالمگیر از آنجا کوچ کرده بسواد گوالیار دایره لشکر نمود داراشکوه از اکبرآباد برآمده در دهولپور
به بستن سنگر پرداخت چون اخبار آمدن داراشکوه بگوش اورنگ زیب عالمگیر رسید بطریق ایلغار خود را مقابل
عسکر داراشکوه رسانیده بفاصله یک میل خیمه زده در همان روز وقتی که آفتاب بوسط السما رسید جنگ توپ
و تفنگ شعله کشید بعد از زد و خورد زیاد داراشکوه شکست فاحش خورد و آواز نقاره فتح و نصرت اورنگ
زیبی بمسامع جهانیان رسید داراشکوه بعد از هزیمت قریب شام باکبرآباد رسیده در آخر شب سپهر شکوه پسر
خود را با قدری جواهر برداشته با معدودی از سواران جانب شاه جهان آباد رفت شاهزاده اورنگ زیب
از آنجا کوچیده در باغ نور منزل که در سواد اکبرآباد واقع است نزول نمود و مالک تاج و تخت گردید مقدمات

جشن هشتم خطبه و سکه را موقوف بر جلوس ثانی داشته روز دوم بتعاقب داراشکوه روانه شده در جانب پنجاب خیمه
زد و در آنجا شنید که داراشکوه بجانب گجرات روانه شده شیخ میرزا با نه هزار سوار بتعاقب داراشکوه روانه ساخت و
در خلال این حال شنید که شاه شجاع برادر دیگرش در بنگاله عزم جنگ دارد لهذا و از و هم محرم رایات را مقابله
شاه شجاع باهتزاز آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمکن پور رسید و شاه شجاع بمسافت چهار میل لشکر پادشاهی رسیده
توقف نمود و بعد از چندین جنگ و جدل و کوشش بسیار هزیمت شده خدم و حشم او بتاراج در آمد و از آنجا عنان عزیمت
بر تهتم داراشکوه معطوف داشت و داراشکوه مدت یکماه در گجرات بسر برده با بیست هزار سوار بجانب اجمیر روانه شد
اما دو نیم کروه دیده و پادشاه نزدیک لشکر او رسیده حکم جنگ داد و داراشکوه تاب صف آرائی میدان در خود
ندیده پناه بکوهستان اجمیر برد پادشاه بعد از این فتح متوجه دار الخلافه شاه جهان آباد گردیده و از راه دروازه
داخل ارک شده شاه جهان پادشاه را محبوس نمود و بعد از هشت سال در حبس شب دوشنبه بیست و چهارم
شهر رجب ۱۰۷۶ از این دار فانی رحلت نمود مدت سلطنتش سی و یکسال و چهار ماه و بیست و سه روز بود
و عمرش هفتاد و شش سال و یکماه و بیست و شش روز بود در گنبد تاج گنج زیر زمین آسود

شبیه شاه جهان پادشاه غازی



فصل هفتم ذکر سلطنت خلد مکانی محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی

در شنبه یازدهم ذی قعده مطابق دهم اکتوبر ۱۶۱۹ عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم تولد شد در حالت بیماری و محجوبی
پدر در غره ذی قعده ۱۰۶۸ بر سریر سلطنت جلوس نمود و خطبه و سکه بنام خود جاری داشت برادر خود سلطان مراد و شاه
شجاع را بدست آورده مقتول کرده و حکم باطراف ممالک داد که دارا شکوه را هرجا دیده دستگیر نموده بحضور برسانند تا
آنکه دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدست ملک جیون گرفتار گشته بحضور عالمگیر فرستاد در بیستم ذی حجه بدهلی رسید
پادشاه حکم به حبس آنها نمود چون از رسیدن دارا شکوه [illegible] در شهر بلوا پیدا شد عالمگیر در خفیه حکم بقتل آنها داد چنانچه
در غره محرم ۱۰۶۹ آن بیچاره را در محبس شهید کردند عالمگیر هنگامیکه از فتنه برادران مطمئن شد ده سال در شاه جهان
آباد نشسته بنظم و نسق سلطنت پرداخت بعد از انتقال پدر فارغ البال گشته متوجه تسخیر ملک دکن شد در ۱۰۹۸ بعضی
از ممالک دکن را مسخر نموده در سنه ۱۰۹۷ قلعه بیجاپور را محاصره نموده راه دخول آمد و رفت را بر متحصنان قلعه بسته
برج و باره قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت خواست داخل قلعه شود سکندر عادل شاه والی آنجا قلعه را
حواله اولیای دولت نمود و خود بحضور عالمگیر شتافته مشمول عنایات شاه گردید چون از بند و بست بیجاپور
فارغ گردید لوای عزیمت بطرف حیدرآباد افراشت و در سنه ۱۰۹۸ حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان
ابوالحسن مشهور به تاناشاه گریخته بطرف قلعه گولکنده رفت افواج پادشاهی گولکنده را محاصره نمود و زمان
امتداد قلعه مذکور چون بهشت ماه کشید و گرفتن قلعه ممکن نبود لهذا [illegible] وقت شب چند نفر از امرا
از دیوار قلعه داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم نیز با فوج خود طرف دروازه قلعه آمده منتظر فتح الباب بود
که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانیده در را باز کرده روانه قصر سلطان ابوالحسن شدند از این معنی صدای
گریه و زاری از اندرون قصر بلند شد ابوالحسن به تسلی وابستگان کوشیده همگی را وداع نموده منتظر مهمانان
ناخواسته بود چون هنگام طعام خوردن او بود طعام حاضر کردند و مشغول طعام خوردن گردید کسانی که حاضر بودند
از راه تعجب سوال کردند که درین حالت تشویش چگونه رغبت بطعام می نمائید جواب داد که موافق طریقه جمهور سنت آ
و باحاضرین بخوش [illegible] هم کلام شده گفت دانشمندان تجربه کار نوشته اند که هرگاه صاحب دولتان برگشته بخت
را با حوادث روزگار سر و کار افتد سر رشته حوصله بردباری از دست نداده رضا و تسلیم را ملجأ خود دارند بالجمله
بعد از فراغ از طعام لباس پوشیده بکمال استقلال باتفاق امراء عالمگیر روانه گردید چون شاهزاده نزدیک
دروازه قلعه خیمه مختصری زده انتظار او داعی کشید او را نزد شاهزاده حاضر کردند شاهزاده اظهار لطف و
مهربانی نموده او را تسلی داده بحضور عالمگیر آورد پادشاه نیز با او سلوک شایسته نموده بعد از چند روز او را روانه
دولت آباد ساخت تا در آنجا نظربند باشد پادشاه پس از تنظیم ملک حیدرآباد و ولایات الحضرت ایالت ها

جانب ظفرآباد برافراخت و در اوایل شهر جمادی الاول سواد کلبرگه را مضرب خیام ظفر انجام گردانید و در سال پنجاه و دوم از جلوس که سال نود و یکم عمر او بود در شهر احمدنگر در سنه ۱۱۱۸ هجری مبتلا بمرض تب گردیده امید زندگانی در خود ندید محمد کام بخش پسر کوچک خود را که عزیز میداشت بنظامت بیجاپور مقرر داشته با شوکت تمام بصوب مقصود روانه نمود و محمد اعظم پسر وسطی که دایم الحضور بود برفتن مالوه رخصت داد و شاهزاده هنوز مسافتی چندان طی نکرده بود که عالمگیر روز جمعه بیست و هشتم ماه ذی قعده سنه ۱۱۱۸ برحمت حق پیوست و شاهزاده محمد اعظم بمجرد استماع این خبر بسرعت معاودت نموده داخل اردوی پادشاهی گردید و نعش پدر را روانه اورنگ آباد ساخت

عالمگیر را پنج پسر و شش دختر بود اولین شاهزاده محمد سلطان که در حیات پدر فوت شد دومین شاهزاده محمد معظم سومین شاهزاده محمد اعظم چهارمین شاهزاده محمد اکبر که در حیات پدر بطرف ایران رفت و در مشهد گذشت پنجمین شاهزاده محمد کام بخش و دختران او زیب النسا و زینت النسا و زبدة النسا و بدر النسا و مهر النسا

شبیه اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی



فصل هشتم ذکر سلطنت محمد معظم پادشاه دومین پسر عالمگیر پادشاه

در سنه ۱۰۵۳ هجری در دوازدهم ماه شعبان از بطن نواب بیگم بوجود آمد بعد از روانه نمودن نعش پدر روز سه شنبه دهم ذی حجه

در شهر احمدنگر قدم بر اریکه سلطنت گذاشت و آصف الدوله را به منصب وزارت مستقل ساخته و ذوالفقار خان را
سپه سالار نمود و دیگر اعیان و ارکان دولت پدری را بجایی که مامور بودند برقرار داشت چون مرض عالمگیر در تمام
ممالک هندوستان اشتهار یافته بود سلطان محمد معظم پسر بزرگ او از کابل کوچ کرده عازم هندوستان شد در اثنای
راه خبر فوت پدر را شنیده به لاهور آمده روز سه شنبه سلخ محرم سنه ۱۱۱۹ تاج سلطنت بر سر گذاشت و خود را موسوم به بهادرشاه
ساخت و از آنجا به محمد اعظم شاه نامه نگاشت که اگر بحسب فرمان پدر مغفور شاه به فرمانروائی صوبه جات دکن اکتفا
نماید و پادشاهی باقی هند را به من گذارد بنای صلح و انسب می نماید اعظم شاه در جواب نوشت که دو پادشاه در
اقلیمی نگنجد محمد معظم ازین معنی برنجید و همت بعروة الوثقی توکل ایزدی زده روانه اکبرآباد گردید چون اخبار رسیدن
محمد معظم شاه به اکبرآباد گوشزد محمد اعظم شاه شد باراده جنگ از احمدنگر با فوجی کثیر کوچ نموده و بعد از طی
منازل در میدان دهولپور تلاقی فریقین دست داده جنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه
با دو پسران خود با بسیاری از امرا کشته شدند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم محمد معظم شاه وزید اکثر امرا بحضور او
آمدند و این واقعه در هجدهم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ هجری بوقوع آمد

شبیه محمد اعظم پادشاه



فصل نهم ذکر سلطنت شاهزاده معظم شاه عالم بهادرشاه

در سنه ۱۰۵۳ سلخ رجب از بطن نواب بائی در برهانپور تولد یافت بعد از فوت پدر و کشتن برادر در نوزدهم ربیع الاول
سنه ۱۱۱۹ در اکبرآباد بر تخت سلطنت جلوس نمود و بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان و عهده وکیل
مطلق به اسد الله خان مرحمت نمود و آصف الدوله را بشاه جهان آباد مرخص نمود که تنبیه اشقیا نماید و در تهیه
همگی افواج شاهی مرفه الحال گشتند محمد کام بخش چون اخبار کشته شدن محمد اعظم شاه را استماع نمود سر به اطاعت
فرود نیاورده با وجود بی استعدادی آماده جنگ شد پادشاه هر قدر او را نصیحت کرد فایده نبخشید و جوابهای
سخت داد لاجرم پادشاه روز یکشنبه غره شعبان سنه ۱۱۱۹ از راه فتح پور متوجه بیجاپور شد و محمد کام بخش با فوجی که
داشت از بیجاپور با کمال جرئت پیش آمده در سواد کلبرگه تلاقی شد روز سیم ذی قعده جنگ سلطانی فیمابین
هر دو برادر بمیان آمد و محمد کام بخش مغلوب و زخمدار گشته بیخود افتاد ملازمان شاهی در همان حالت بی هوشی
او را دستگیر نموده بحضور پادشاه آوردند و زخمهای او را بخیه کردند که روز جان بجان آفرین تسلیم نمود پادشاه پس از
انتظام دکن علم مراجعت بدار الخلافه شاه جهان آباد افراشت درین بین خبر رسید که جماعت نانکیه که در صوبه
لاهور از قدیم الایام توطن دارند اجماع نموده برواج کفر و هدم اسلام برخواسته اند و وزیر خان فوجدار
آنجا را کشته اند و بتخریب مساجد و نبش قبور مسلمین و بتصرف در آوردن ملک شورشی کرده اند پادشاه توجه بدان
صوب نمود و یکی از آنها که گرفته بقتل رسانید و رفع شر آنها را نمود و در همین سال کنارات لاهور را خیمه گاه با علمای
سنت جماعت گفتگو نمودند تا آنکه وصایت امیر المؤمنین ع ثابت نمود و در خطبه کلمه علی وصی رسول الله را داخل نمود
پادشاه مردی عالم و فاضل بود از کمال عزم و شجاعت او جمیع حکام و نوکران و زمین داران قریب و بعید
مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه هفده شاهزاده در دست
راست و چپ او می نشستند در چهاردهم محرم سنه ۱۱۲۴ خللی در مزاج پادشاه راه یافت و ۱۹ شهر محرم در لاهور جهان
گذران را وداع نمود نعش او را بدار الخلافه شاه جهان آباد آورده بخاک سپردند هفتاد و شش سال زندگانی کرد
پنج سال و دو ماه سلطنت نمود و پادشاه را چهار پسر بود که در حین حیات در رکاب بودند بعد از فوت پدر در امر
خلافت اختلاف در میان آمد محمد عظیم الشان که از ایام سلطنت جدش بجهت نظامت بنگاله صاحب استطاعت بود
و در عهد پدر نیز بجای خود مستقر بود و خزانه و اسباب سلطنت همه در تصرف او علیحده شده و سه برادر دیگر با وجود
عدم استطاعت با هم شریک شده عهد و میثاق نمودند که بعد فتح بر عظیم الشان ملک را بالسویه قسمت
نمایند و هر یک بر ممالک متعلقه خود فرمان روا باشند باین عزیمت هر سه بر عظیم الشان صفوف قتال آراسته
و در آن معرکه تحسین تدبیر فتح نمودند و عظیم الشان در گرداب فنا افتاد و بعد فراغ این مهم هر سه برادر نقض عهد نمودند

[illegible]

علیحده شدند اول درمیان معز الدین جهاندار شاه و شاهزاده خجسته اختر جهانشاه جنگ عظیم واقع شد و رفیع
الشان خود را بر کنار کشیده نظر بانجام هر دو برادر میکرد که لشکر جهانشاه چیره شده سپاه او را از پیش رانده قریب
بود که شاهزاده جهان شاه فتح کند که در این اثنا فرخنده اختر مهین پور شاهزاده جهان شاه کشته شد این معنی
موجب اضطراب شاهزاده گردیده سراسیمه فیل سواری خود را در صف کارزار راند از هر طرف کشته پشته میساخت که ناگاه
از قضا کند فیل بر تلی افتاد که تفنگچیان از عقب بکمین بودند بمجرد یکه فیل شاهزاده محاذی تل مذکور رسید
تفنگچیان شلیک آغاز کردند جهانشاه بضرب گلوله آهنگ روضه رضوان نمود بعد از کشته شدن
جهانشاه رفیع الشان با وجود قلت سپاه و عدم استعداد متوجه کارزار شد آنهم ببرادرش ملحق گشت
جهاندارشاه نعش برادران را برای دفن در مقبره همایون پادشاه بشاهجهان آباد فرستاد و خود
بی مزاحمت بر تخت کامرانی نشست

شبیه شاه عالم بهادرشاه



فصل دهم ذکر سلطنت محمد معز الدین جهاندار شاه

[illegible]

در ۲۱ محرم ۱۱۲۴ بعد از فتح برادران بعمر پنجاه و سالگی در لاهور اورنگ جهانبانی را بجلوس آرایش داد

آصف الدوله را بمنصب وکالت سربلند ساخت و ذوالفقارخان را بوزارت سرفراز نمود و هریکی از اعیان
سلطنت و ارکان دولت را بمناصب بلند و خطابات ارجمند اعزاز و اکرام نمود و درین بین خروج فرخ سیر بخونخواهی
پدر و برادر گوش زد خاص و عام گردید پادشاه محمد اعزالدوله را با فوجی عظیم بسمت او کوچ داد وقتیکه
بکهجوه تلاقی فریقین روی نمود اعزالدین هزیمت یافته بطرف اکره شتافت جهاندارشاه که در شاه
جهان آباد بود و انتظار فتح پسر را می کشید چون قضیه را برعکس دید در شاهجهان آباد و تهیه اسباب
جنگ را دیده با توپخانهٔ شایسته و فوج قریب هفتاد هزار سوار و همین قدر پیاده لوای عزیمت افراخت
بعد از طی مراحل و قطع منازل با کمال عظمت و شکوه و غایت کثرت و انبوه بر سواد سموگر متصل
اکبرآباد بمقابل فرخ سیر فرود کش گردید و از آن طرف فرخ سیر با فوج قلیلی با کمال بی سرانجامی شتافت
دو روزه را در یک روز طی کرده و آن طرف رودخانه مقابل لشکر جهاندارشاه نزول نمود عبدالله خان
سپه سالار فرخ سیر در آخر شب از آب عبور کرده عقب فوج پادشاه مقیم گشت و فرخ سیر نیز با جمعیت
خود باو ملحق گردید جهاندارشاه وقتی خبردار شد که فوج مخالف از عقب نمودار شد از جانب رو
متوجه طرف پشت گردید مجدد بارادهٔ ترتیب افواج و اهتمام پیش بردن توپخانه در آن حال بودند
که لشکر مخالف حمله آورده لشکر جهاندارشاه را پای ثبات استوار نمانده برهم خورده راه هزیمت
سپردند و کار بر جهاندارشاه بمثابه تنگ شد که خود را در عماری فیل تنها کشیده راه اکبرآباد را
پیش گرفته بوقت مغرب بشهر رسیده آن شب را در اکبرآباد بسر برده در
آخر شب تغییر هیأت داده روانه شاه جهان آباد گردید فتح
نصیب فرخ سیر شد سلطنت جهاندارشاه
ده ماه و سیزده روز بود

شبیه جهاندارشاه در صفحهٔ بعد

شبیه جهاندار شاه



فصل یازدهم ذکر سلطنت جلال الدین محمد فرخ سیر عظیم الشان پادشاه

در سنه ۱۰۹۴ در ششم شهر رجب متولد شد بعد از غلبه بر جهاندار شاه در سنه ۱۱۲۴ در اکبرآباد بر تخت فرمانروائی جلوس نمود جمله امیران و صاحب منصبان بحضور آمده مورد مراحم خسروانه گردیدند بعد از چندی بطرف شاهجهان آباد کوچ نمود چون در خضرآباد که یک روزه دهلی فاصله دارد رسیدند آصف الدوله و پسرش ذوالفقارخان را طلب داشته پدر و پسر را بحضور آوردند هر یکرا خلعت داده بظاهر مورد مراحم ساخته حکم شد که آصف الدوله برود و ذوالفقارخان در خیمه بماند که ما را با ایشان مشورت امورات ضروری منظور است آصف الدوله مراجعت نمود و چشم از عافیت بربست و ذوالفقارخان مستعد قتل خود در مکان مأمور نشسته پادشاه اول پیغام خشونت آمیز بدعوی خون عظیم الشان و پسرش محمد کریم میرزا بوی داد ذوالفقارخان نیز بنابرین که هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید جوابهای درشت داد و درین ضمن لاچین بیگ بیرغضب از عقب ذوالفقارخان رسیده طناب بگردنش انداخته کشید تا آنکه طایر روحش از قفس بدن رهائی یافت و همان روز لاچین بیگ مذکور بحکم پادشاه جهاندارشاه را در قلعه ارک مقتول نمود و فرخ سیر با شان و شوکت تمام داخل شهر شده حکم نمود

که سر جهاندارشاه را بر سر نیزه کرده و لاش او را در هودج فیل انداخته و نعش ذوالفقارخان را واژگون بر دم فیل
بسته و در شهر گردانیده در پیش قلعه انداختند و آصف الدوله را حکم حبس نمود و خلعت وزارت را به سید عبدالله
سادات بارهه داد و بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ملقب نمود و خلعت امیرالامرائی به برادرش سید
حسین خان مرحمت کرد بالجمله بعد از چندی باغوای بعضی از امرای حسدپیشه در میان فرخ سیر و قطب الملک
غبار نفاق بمرتبه بلند گردید که تدابیر اسیر و دستگیر کردن قطب الملک در خاطر فرخ سیر جهید و روز بروز در تدبیر
گرفتار کردن قطب الملک بود تا آنکه مدت عداوت بامتداد گذشت و نوشتجات قطب الملک درین ماده
متواتر بطلب برادرش امیرالامرا رفت تا آنکه او با فوجی از حد و حساب بیرون از دکن طی مسافت نموده به
دارالخلافه رسید چون هیچ نوع رفع تکدر پادشاه و تسکین خاطر او نکرد دید بنابرین هر دو برادر حق نمک خوارگی از دست
داده برای محافظت جان خود لوای نمک بحرامی افراشتند و بنای جلوسش از اوج تخت جهانبانی انداختند
و پادشاه سررشته صلاح حال از دست داده و در دام اغوای کوته اندیشان افتاده او را به فضیحت بی ادبی
تمام از ارک بیرون آوردند و میل نابینائی در چشم کشیده در تنگنای زندان اندرون قلعه ارک که جائی از گور تنگ
تر بود محبوس ساختند بعد از دو ماه او را خفه کرده نعش او را برای دفن بمقبره همایون شاه رسانیدند ایام سلطنتش هفت سال

شبیه فرخ سیر پادشاه



فصل دوازدهم ذکر سلطنت شمس الدین رفیع الدرجات ابن رفیع الشان

چون قطب الملک و امیر الامراء از کشتن فرخ سیر فارغ شدند نظر بتمشیت امور سلطنت و رتق و فتق ممالکت که
بغیر از نام یکی از شاهزادگان تیموری صورت نمی بندد رفیع الدرجات را از حبس برآورده در ۱۱۳۱ نهم ربیع الثانی
بر سریر سلطنت نشانیدند و برای رفع شورش و آشوب طبل شادیانه بگوش اهل شهر رسانیدند و امیلت
خان که از مصاحبان قطب الملک بود بمشرفی دیوان و اتالیقی و معلمی پادشاه و چند خدمات مقرر کردند
و تمام امورات ملکی و مالی را خود متحمل میشدند خزانه و جواهر آلات و اسباب سلطنتی تمام بتصرف ایشان بود
و هر قدر جواهر و نقود و نفایس بدیعه که میخواستند بر میداشتند با وجود این تسلط باز از بیم و هراس و دغدغه
هر دو برادر شبی بر بساط آسایش نیارمیدند و گوش بر اخبار فتنه و فساد و اطراف ممالک میداشتند و
پیوسته چشم براه قصاص اعمال خود می بودند چون رفیع الدرجات بسبب بیماری تب و خوردن کوکنار اینقدر
ناتوان و ضعیف البنیه شده بود که اطبا از معالجه اش مایوس شده تا اینکه پادشاه فرمود که سزاوار تخت
رفیع الدوله برادر بزرگ من است مناسب آن است که مرا ازین تکلیف معاف داشته این امر خطیر را به
او واگذارید قطب الملک حسب الحکم رفیع الدرجات روز شنبه بیستم ماه رجب ۱۱۳۱ هجری در خدمت
رفیع الدوله شتافته او را بر سریر حکمرانی جلوه داد و بعد از پانزده روز از جلوس رفیع الدوله رفیع الدرجات
رخت حیات بعالم بقا کشید ایام سلطنتش سه ماه یازده روز بود

و در همین سال بزایان قلعهٔ اکبرآباد نیکوسیر را که در قلعه محبوس بود از حبس برآورده بر تخت نشاندند قطب
الملک بمجرد استماع این خبر پادشاه را برداشته عزیمت اکبرآباد نمود و در اندک زمان بمحاصرهٔ قلعه
پرداخته بعد از یکماه قلعه داران ناچار شده قلعه را بقطب الملک سپردند و نیکوسیر را باز بزندان بردند رفیع
الدوله چون بدستور برادر معتاد به کوکنار بود در حالت اثر و بعد از جلوس ترک کرده منجر باسهال
گردید هر چند اطبا معالجه کردند فایده نبخشید و آثار انتقال از وجنات او نمایان گشت قطب الملک
کس بطلب میرزا روشن اختر که ایام گذشته‌شان جهاندار شاه با والدهٔ خود در قلعهٔ دار الخلافه بود روانه نمود هنوز
شعشعهٔ مژدهٔ طلوع آفتاب جهانتاب از افق مشرق برج دار الخلافه پرتو شیوع نینداخته بود که ماه حیات
رفیع الدوله در مغرب ممات غروب نمود افسوس از آن دو نهال روضهٔ
صاحبقرانی که با وجود جلوس بر تخت جهانبانی از
جهان ناکام رفتند

شبیه رفیع الدرجات



شبیه رفیع الدوله



فصل سیزدهم ذکر سلطنت ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی

در سنه ۱۱۱۳ شب جمعه ۲۲ ربیع الاول از بطن قدسیه بیگم بوجود آمد بعد از وفات رفیع الدوله بتاریخ پانزدهم شهر ذی قعده ۱۱۳۱
بعمر هیجده سالگی در سواد فتح پور سریر آرای سلطنت گردید سکه و خطبه بنام محمد شاهی رونق گرفت تا چندی مطیع امر
و نواهی قطب الملک و امیر الامرا بود و از حسن تدبیر این هر دو مدار المهام کار سلطنت انجام میگرفت از انجا که
در میان قطب الملک و نظام الملک آصف جاه قمر الدین خان که یکی از امرای کبار دولت تیموریه بود صفای
باطنی نبود تازه دیگر منازعتی دست داد نظام الملک از صوبه مالوه عزیمت دکن نمود و بر اکثر صوبه و قلاع
دکن علاقه امیر الامراء تسلط یافت امیر الامراء و قطب الملک از شنیدن این خبر ملول گشته برای دفع
شورش هر دو برادر مصلحت دیدند که قطب الملک به نیابت پادشاه روی توجه بجانب شاه جهان آباد
و بندوبست صوبه ارد و امیر الامراء در رکاب پادشاه همت به تنبیه نظام الملک گمارد لهذا امیر الامراء
بفراهم آوردن سپاه پرداخت تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آورده در اواخر شوال پیش خانه را بسمت
جنوب ... دیگر بمسافت دو میل از اکبر آباد کوچ نمود و بهم ماه ذی قعده در سال دوم از جلوس پادشاه از

مستقر خلافت بمسافت سه میل نهضت نموده مضرب خیام ظفر انجام فرمود و چهاردهم از آنجا کوچ نموده
متصل فتح پور محیط عساکر گردید و چهار روز توقف نموده روز پنجم از آنجا کوچ کرده متوجه دکن شدند و قطب الملک
نوزدهم ذی قعده کوچ بر پنج میلی اکبرآباد جانب شاه جهان آباد تخییم ساخت و پادشاه ششم ذی حجه با لشکر کوچ
نموده منزل توره که از فتح پور مسافت سی و پنج میل دارد واقع شده خیام پادشاهی برپا نمودند چون پادشاه
داخل حرم شد و امراء هریک بخیمهٔ خود رفتند امیر الامرا نیز از حضور پادشاه رخصت شده متوجه خیمهٔ خود گردید که
درین راه میر حیدر خان باشارهٔ پادشاه نزدیک امیر الامراء به بهانهٔ دادن عریضه ناگاه بیکبارگی خنجری به پهلوی
او زد و کسان دیگر که درین کار شریک بودند بشمشیر کار او را تمام کردند درین اثنا از هر طرف یورش آورده سر امیر الامرا
را از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند درین حین خواهرزادهٔ امیر الامرا به اصغای این خبر بدون آنکه مجمع سپاه پرداز
با چند نفر متوجه خیمهٔ پادشاهی شدند چون نزدیک رسید هواخواهان شاهی او را امان نداده مقتول ساختند از طرف
پادشاه صدای طبل شادیانه بلند آوازه گردید اسباب و اموال امیر الامرا که زیاده بر کرور روپیه بود بضبط پادشاهی در
آمد قطب الملک هنوز بشاه جهان آباد نرسیده بود که خبر این حادثه را شنیده زمانه در چشم او سیاه گردید با امرا و
رؤسا که همراه داشت مشورت نموده صلاح درین دیدند که هنوز جمعیت شایسته در رکاب پادشاه نیست
اگر درین وقت عزیمت آنجا شود مقرون بصلاح است و تدارک خواهد شد قطب الملک که سالار تجربه کار
بود صلاح ندانسته فردای آن روز روانهٔ دار الخلافه شاه جهان آباد گردید چون قریب دار الخلافه رسید به نجم
الدین خان صوبه دار نوشت که از شاهزادگان که در سلیم گده هستند یکی را برآورده بر تخت سلطنت جلوس
باید داد و به تدارک افواج اهتمام باید بکار برد و مقدمهٔ کشته شدن امیر الامرا را بقلم آورد و چون این خبر به نجم الدین
خان رسید پیراهن صبوری بر تن درید چون از تقدیر چاره نبود فرستادهای قطب الملک را همراه گرفته
در ارک شاه جهان آباد رفت اول نزد جهاندار شاه رفته پیام و تهنیت جلوس را دادند ایشان راضی نشدند
از آن مأیوس شده نزد نیکوسیر شتافتند آنهم قبول نکرد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان را دیده باظهار
مطلب پرداختند بعد از اصرار بسیار سلطان ابراهیم قبول نموده قدم بر تخت سلطنت گذاشت و قطب
الملک بعد از دو روز داخل شاه جهان آباد گردیده در اندک روز قریب هشتاد هزار لشکر سواره و
پیاده جمع آوری نموده برفاقت سلطان ابراهیم از شاه جهان آباد برآمده بجانب عیدگاه لشکرگاه
ساخت پس از آنکه خبر توجه پادشاه از اکبرآباد بسمت شاه جهان آباد انتشار یافت قطب الملک
نیز راه فرید آباد اختیار نموده متصل شاهپور بلشکر شاهی مقابل شده شروع جنگ نمودند چون ایام زوال قطب
الملک رسیده بود مغلوب شد از فیل زیر افتاد و سپاه چون فیل را بی سوار دیدند بگمان کشته شدن او راه فرار

پیمودند حیدر قلی خان قطب الملک را اسیر کرده زنده بحضور پادشاه آورد پادشاه حکم بحبس او فرمود و آوازه فتح
و فیروزی پادشاهی از چار سو بلند گردید بتاریخ شانزدهم محرم کوس توجه بصوب دار الخلافه نواخت روز
نوزدهم متصل درگاه حضرت شیخ نظام الدین خیام ساخت بتاریخ بیست و دوم محرم سنه ۱۱۳۳ پادشاه با کوکبه
و دبدبه تیموری بابری بر فیل سوار شده داخل دار الخلافه شده وارد ارک گردید شکر حق تعالی را بجا آورد و بعد از
آن نظام الملک خلعت وزارت پوشیده ملقب به آصف جاه گردید و در آخر مالک صوبه دکن شد پادشاه
مشغول بعیش و عشرت گردید ارکان سلطنت خودرای شده با یکدیگر عداوت پیدا کردند خلل کلی در امور سلطنت
پدید آمد در این اثنا اخبار آمدن نادرشاه بهندوستان رسید مجمل از مفصل آنکه در سنه ۱۱۴۹ چون نادرشاه بر ممالک
ایران مسلط شد یکی از ارکان دولت را که علی مردان نام داشت بسفارت هند نزد محمد شاه فرستاد و برای
اخراج افاغنه که از ایران فراری شده در هند آمده بودند یکسال طول کشید و از سفیر مذکور خبری نشد
نادرشاه بقندهار آمده قندهار را مسخر نمود و ثانیا یار محمد خان ترکمان را بسفارت روانه نمود و از آنهم خبری
نشد نادرشاه از قندهار بکابل آمده از توقف ایلچی آزرده خاطر شده یکی از جلوداران خود را با چند نفر سوار بشاه
جهان آباد فرستاد جلوداران چون بشاه جهان آباد رسیدند پیام نادرشاه را با امرا رسانیده کسی ملتفت او
نشده ناچار مراجعت نمود چون بجلال آباد رسید چند نفر از اوباش آنجا بر سر او هجوم آورده او را بقتل رسانیدند
نادرشاه از استماع این خبر عزیمت هندوستان نمود چون بجلال آباد رسید بقتل و غارت اهالی آنجا پرداخت
بعد از آن به پیشاور و از لاهور آمده آنجا را مسخر نموده در آخر شوال موکب نادری از لاهور نهضت نموده
در هفتم ذی قعده وارد سرهند شدند و در آنجا بتحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد و دو هزار عراده توپ
وارد کرنال بیست فرسخی شاه جهان آباد گشته بعزم مقابله توقف دارد نادرشاه شش هزار نفر از قزلباش را تعیین نمود
که تا حوالی اردوی محمد شاه دستبردی زده تحقیق احوال نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از روانه شدن
ایشان موکب نادری از سرهند حرکت روز چهارشنبه نهم ذی قعده وارد قصبه انباله گشته بنه و اغروق را
بسرکردگی فتحعلی خان افشار و جمعی از سرکردگان در آنجا گذاشته روز پنجشنبه دهم از انباله حرکت کرده بشاه آباد
محل نزول اردو را ساخته روز دوازدهم از شاه آباد روانه تهانه سرور روز سیزدهم وارد عظیم آباد شدند و
قراولانی که برای تحقیق حال اردوی محمد شاه رفته بودند بر وفق فرمان حاضر شدند و از آنجا متوجه طرف
پانی پت شدند و دو سه یوم در محل مزبور توقف نموده روز دوشنبه چهاردهم از آنجا حرکت نموده در دو
فرسنگی اردوی محمد شاه و بمکان مسطحی خیام افراشته خود با چند نفر از دلاوران تا نزدیکی معسکر محمد شاه رفته لشکر
و لشکرگاه ایشان نظر بتحقیق انداخته مراجعت نمود تا هنگام شام خبر رسید که برهان الملک سعادت خان

کرنالی که از امرای معظم هندوستان بود دست با سی هزار قشون و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد پانی پت
شده فی الفور جمعی از سپاه بمقابله او مامور شدند درین بین خبر رسید که سعادت خان برهان الملک در نیم
شب از بیراهه خود را باردوی محمد شاه رسانیده روز دیگر برهان الملک آماده جنگ گشته خان دوران سپهسالار
هندوستان و جمعی از خوانین محمد شاه باعانت او از جا برآمده آهنگ میدان جنگ نمودند جمعی بحرکت عرق
حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک که صوبه دار دکن و از امرای اعظم آن دولت بود با توپخانه نیم فرنگی
میدان جنگ بیرون آمده صف آرائی نمودند نادر شاه فی الفور با افواج و توپخانه متوجه میدان نبرد گردیده
قریب دو ساعت بعرصه بی اندازه نایره حرب اشتعال داشت تا اینکه سعادت خان از لشکر هندیان روی بافته
بیکباره بجانب انظام اشتافتند برهان الملک و شاهرخ خان برادر نادر شاه و که در هودج فیل قرار داشتند بجان
محمود زنده گرفتار و خان دوران که سپهسالار هندوستان بود زخمدار گشته و جمعی کثیر زنده بسلسله گرفتاری پیوستند و محمد
شاه بمعسکر خویش بازگشته خوانین بجد و تحت حیطه تصرف درآمد و تا شام عرصه میدان از وجود هندیان خالی گردید بعد از وقوع
این فتح از چهار طرف اردوی محمد شاه را محاصره نمودند چون کار محمد شاه باضطرار انجامید از در صلح برآمده روز دیگر
خلع سلطنت از خود کرده و افسر سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا وارد دستگاه نادری گردیده و در حینی که پادشاه
عازم دار الامان بود بمراعات نسبت عالی که فیما بین تحقق داشت از جانب نادرشاه شاهزاده نصرالله میرزا را
تا خارج اردو باستقبال فرستاد و هنگام ورود خود تا بیرون خیمه رفته دست پادشاه را گرفته در مسند همنشین
خویش ساخت و اظهار ملاطفت نموده اول سخنی که نادرشاه درمیان آورد این بود که چند مرتبه سفیر روانه آن
خدمت نموده که از روابط قدیم که فیما بین سلسله تیموریه و شاهان ایران بود استمداد جسته دفع افاغنه که
فرار را به هر دو دولت بسته نموده و چند سال منتظر جواب شده مایوس گشته ناچار حرکت برین سمت شده والا
هرگز غیر از قواعد اتحاد امری دیگر پیرامون خاطر نبود و این همه تغافل شایسته سلاطین نیست محمد شاه گفت
تغافل موجب سعادت ملازمت گردید این سخن موجب سرور خاطر نادرشاه شده گفت سلطنت هند
به اعلیحضرت مبارک باد هر که از حکم اعلی سرتابد برای گوشمال او حاضرم محمد شاه چاشت آن روز مهمان نادر
شاه بود و بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت نمود روز دیگر با امرا از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی نادر
شاه شده خیمه خود را در حوالی معسکر نادرشاه قرار داده روز پنجشنبه غره ذی حجه رایت نادری بجانب دهلی نهضت
کرده روز هفتم در باغ شعله ماه نزول نموده و یک روز در آنجا توقف پادشاه برای تدارک لوازم مهمانی
مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید و روز نهم از باغ مزبور سوار شده با کوکبه تمام بدار الخلافه دهلی داخل شده
و بروز عید اضحی خطبه بنام نادرشاه خوانده شد و در شام آن روز در هر دو رنگ فتنه عجیب بحیث و نقش

طرفه بر آنکه بتعیین ... از شب یازدهم جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده چند نفر
ایرانی را بقتل رسانیدند چون خبر بنادرشاه رسید جمعی از دلیران قزلباش را مامور نمود که در سر محلات پاس
دارند تا فردا آنچه مقرر کرده عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب نادرشاه بقصد انتقام تیغ از نیام کشیده از
قلعه برآمده در مسجد روشن الدوله قیام نموده بعد از تحقیق حرکات دوشینه حکم بقتل عام داد و شور محشر و آشوب
فزع اکبر در میان شهر پدید آمد دکاکین تجار و ارباب کسب و تمامی اسواق شهر بحیطه یغما در آمد از هنگام طلوع
آفتاب تا غروب آفتاب هنگامه قتل و غارت برپا بود پادشاه و امرا در صدد شفاعت برآمده نواب
آصف جاه بخاک افتاده عرض کرد اگر پادشاهی بخشش و اگر تاجری بفروشش و اگر قصابی بکشش نادرشاه بطوع
مطالبه گفت بریش سفید تو بخشیدم حکم امان داد جارچیان در کوچه و بازار دویده حکم امان رسانیدند بعض
صدور حکم دیگر کسی را یارا نبود که بکسی اذیت رساند بالجمله بعد از عشره محرم جشن عروسی نصر الله میرزا
با دختر محمد شاه در میان آورد و پس از آن از خزانه پادشاهی آنچه توانست گرفت و صوبه کابل با بعضی
از محالات پنجاب ملحق به مملکت ایران ساخته محمد شاه را بر تخت سلطنت نشانیده در هفتم ماه صفر سنه ۱۱۵۲
از دهلی رایت مراجعت افراخته بهمه جهت پنجاه و هفت روز در هند توقف داشت

شبیه نادرشاه افشار پادشاه مملکت ایران



پس از رفتن نادرشاه محمد شاه سرگرم انجام مهام سلطنت گردید عمدة الملک را به صوبهٔ اله آباد و آصف
جاه را خلعت و فرمان نظامت صوبهٔ اوده و نظام الملک پسر آصف جاه را برای بند و بست صوبهٔ دکن
روانه نمود که درین هنگام اخبار خروج احمد شاه ابدالی بسمع پادشاه رسید از شنیدن این خبر پسر خود شاهزاده
احمد شاه را با وزیر الممالک نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرا با سپاهی وافر برای مقابله مأمور
نمود چون شاهزاده از سرهند درگذشته بر کنار دریای ستلج مخیم ساخت احمد شاه ابدالی با سی هزار سوار
راه راچپ کرده در سرهند رسید شروع در تاراج شهر نمود چون خبر وصول شاه درانی بسرهند بعرض شاهزاده
رسید فوراً عنان توجه بجانب آن بلده گردانیده بر چهار فرسنگی سرهند خیام نمود و لشکر را صف آرائی کرده
رو بمیدان آورد از هر دو لشکر کوس رزم سر بآسمان کشید و جنگ توپ و تفنگ در آن مرحله گرم گردید
قریب شانزده روز جنگ توپ درمیان بود و بعد از آن جنگها را در میدان انداختند از هر دو جانب
لشکر حمله ور گردیده اکثری از سرداران ابدالی بی سر شدند افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده بجانب
قندهار شتافتند و نسیم فتح بر پرچم اقبال شاهزاده وزیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند هنوز
شاهزاده در نواحی سرهند بود که پدرش محمد شاه در شاه جهان آباد بتاریخ بیست و هفتم ربیع
الثانی سنه ۱۱۶۱ مطابق شانزدهم اپریل سنه ۱۷۴۸ عیسوی داعی حق را لبیک گفته برحمت ایزدی پیوست
نواب ملکهٔ زمانه باتفاق امیر الامراء اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتن
این راز تا ورود شاهزاده سعی بلیغ بکار بردند شاهزاده بمجرد اطلاع برین حادثه نواب معین الملک را
بدار السلطنهٔ لاهور رخصت نموده بایلغار متوجه دار الخلافه گردیده بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعد از آن
نعش پدر را تجهیز و تکفین نموده بخاک سپرد بیت بدنیا دل نبندد هر که مرد است
که دنیا سر بسر اندوه و درد است برو یاری بگورستان گذر کن
که این دنیا حریفان را چه کرد است ایام سلطنت محمد شاه
سی سال و یازده ماه و هیجده روز بوده

شبیه محمد شاه در صفحهٔ بعد است

شبیه محمد شاه غازی



فصل چهاردهم ذکر سلطنت مجاهد الدین احمد شاه بن محمد شاه غازی

روز شنبه غره ربیع الثانی سنه ۱۱۶۱ بعمر بیست سالگی بعد از فوت پدر بدو روز تاج شاهی و سریر سلطنت را
زینت داد و افسر جهانبانی بر سر گذاشت و مراسم آرایش جشن جلوس را بر آئین آبای کرام بتقدیم رسانید
رای جهان آرایش مقتضی این شد که صفدر جنگ بهادر را بمنصب وزارت سرافراز دارد مقربان حضور
معروض داشتند که تا بودن آصف جاه در قید حیات انتقال این خدمت بدیگران مقرون صلاح نیست
و او آفتاب لب بام است تا که خبر فوت او از دکن برسد معطل داشتن این امر ضرور است این عرض پسند خاطر
پادشاهی افتاد بمتصدیان دفتر دیوانی اشاره شد که رجوع مهمات خود بانتظام الدوله خلف وزیر الممالک
داشته باشند از قضا بعد از سی و هفت روز آصف جاه چشم از اسباب هستی بربست بعد از فوت آصف جاه
پادشاه بدهلی آمده خلعت وزارت بصفدر جنگ مرحمت نمود و جاوید خان خواجه سرا را بخطاب نواب
بهادر نامور گردانید بعد از چندی میانه صفدر جنگ و جاوید خان کدورت واقع شد جاوید خان
میخواست که باتفاق نواب قدسیه والده پادشاه جمیع امور ملکی و مالی را بلا شرکت غیر باختیار خود

بگیرد صفدر جنگ را زیرا عظیم تیز خواهان این مطلب بوده‌اند و منتظر وقت بودند آخر صفدر جنگ پیش‌دستی کرده
او را به بهانهٔ ضیافت بخانهٔ خود طلبیده بقتل رسانید ازین سبب پادشاه و ارکان دولت تخم عداوت صفدر جنگ
را در دل کاشتند و بمرور ایام پادشاه را ازو بدگمان کردند تا اینکه پادشاه صفدر جنگ را از وزارت معزول ساخته
بنواب انتظام الدوله محول نمود صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده از شهر بدر رفته مستعد جنگ گردیده شروع بمجادله
نمود و تا چند ماه هنگامهٔ کارزار گرم داشت چون دید که روز بروز اهالی لشکر به طمع زر بطرف لشکر مخالف میروند چاره جز
صلح ندیده عریضه داشت بحضور پادشاه نوشته بطرف اوده که تعلق باو داشت روانه شد بعد از وفات صفدر جنگ تمام امور
سلطنت محول بعماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میانهٔ او و پادشاه کدورتی بهم رسید وزارت را از عماد الملک گرفته
به محمود خان داد عماد الملک با امرای هندوستان متفق شده و ارباب شرع را جمع آورده در باب عدم احمد شاه از سلطنت شقه
نوشته و همان روز نوکران خود را فرستاده از ارک کامرانی احمد شاه را بزندان ناکامی فرستاد بعد از آن نزد شاهزاده
های تیموریه رفته برای جلوس بتخت جهانبانی اظهار نمودند چون در آن حال از بیم انتقال کسی تن باقبال این امر نمیداد
لهذا بعد از الحاح بسیار سلطان عزیز الدین بن محمد معز الدین جهاندار شاه را که در آن عزلت نشینی بتحصیل علوم
مشغول بود براقدام این امر راضی ساخته تخت جهانبانی زیر پایش گذاشتند احمد شاه ۶ سال و ۴ ماه و ۱۹ روز

شبیه احمد شاه بن محمد شاه



فصل پانزدهم ذکر سلطنت عزیز الدین عالمگیر ثانی بن معز الدین جهاندار شاه

روز یکشنبه دهم شعبان سنه ۱۱۶۷ بر اورنگ سلطنت و تخت خلافت جلوس نمود و عماد الملک را خلعت وزارت بخشید
و بهر یک از امرای نجیب حال منصب مواجب مقرر نمود و فرمود ما تخت سلطنت را بجهت نگهبانی رعایا قبول نمودیم
و این بار گران را محض رفاهیت عباد الله بر ذمت همت خود نهاده دایم صلاح ملک و ملت در آنست که فرزندان
و برادرزادگان خود را از حرم سرا بحضور آورده بمدارج و مراتب ارجمند سرافراز نمائیم و بر صوبه جات ممالک هندوستان
حکمران نمائیم تا متمردان و سرکشان صبحی آنها بمکافات کردار رسیده باشند عماد الملک طوعا و کرها متابعت حکم
والا نموده بموجب ارشاد پادشاه شاهزادگان عالی جاه را بحضور آورده و هر یک را مناصب ارجمند سرافراز
نمود چون هشت روز از جلوس پادشاه گذشت در چشم احمد شاه و مادرش میل نابینائی کشید بعد از آن عاقبت محمود
خان را بسبب بعضی حرکات ناشایسته مقتول نمود در سال دوم از جلوس عماد الملک پادشاه را در دار الخلافه گذاشته
شاهزادهٔ عالی گهر را با سایر خوانین همراه گرفته از راه هانسی روانهٔ لاهور شد چون به لودهیانه رسید فوجی را به
سرکردگی جمیل الدین خان سپهسالار معین کرده به تعجیل تمام بلاهور فرستاد و آنها در یکشب خود را به لاهور رسانیده
و خواجه سرایان را در حرم سرا فرستاده مغلانی بیگم زن معین الملک را که در خواب بود مقید ساخته در خیمهٔ خود جا داده و دختر
عماد الملک را به نکاح در آورد و صوبه داری لاهور را به آدینه بیگ خان داده به دهلی معاودت نمود شاه درانی با
استماع این خبر از قندهار بکابل و از کابل بلاهور رایات عزیمت برافراخت آدینه بیگ خان تاب مقاومت خود
ندیده فرار نمود شاه درانی از آنجا کوچ نموده در قصبهٔ سونی پت خیمه زد و عماد الملک که وزیر کرد بر آنجا بود جز اطاعت
چاره ندیده خود را بملازمت شاه رسانیده اول بمنصب سلطانی در آمده و آخر بسفارش بیگم مورد عنایات
گردید و منصب وزارت بشرط دادن پیشکش معقول برو مقرر شد شاه درانی در هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ داخل
قلعهٔ شاه جهان آباد شد و با عالمگیر ملاقات نموده به نهب و غارت شاه جهان آباد دست کشاده دقیقه
فروگذاشت نکرد و یکماه در آنجا توقف گزیده دختر عالمگیر ثانی را به ازدواج تیمور میرزا پسرش در آورد و از
شاه جهان آباد کوچ کرده بملک شمال سورجمل که از سالها بر صوبه اکبر آباد تصرف داشت رفته و قلعهٔ بلمگده را
مسخر نموده و مستحفظان آنجا را بقتل آورده و از آنجا به متهرا شتافته بقتل و غارت آنجا پرداخت به اکبر آباد
آمده چندروزی در آنجا اقامت نموده روانهٔ کابل گردید چون نزدیک شاه جهان آباد رسید دختر محمد شاه را
بعقد خود آورد و نجیب الدوله را خطاب امیر الامرائی هندوستان داده و سفارشش او را بعالمگیر کرده روانهٔ
کابل گردید عماد الملک چون شنید که منصب امیر الامرائی به نجیب خان رسیده بطرف فرخ آباد رفته نواب احمد خان
بنگش را از آنجا برداشته در دهلی نجیب الدوله را از شاه جهان آباد بدر کرده متکفل رتق و فتق مهمات سلطنت گشت

داعود خان بنگش را عهده امیر الامرائی داد پادشاه چون از عماد الملک مطمئن نبود و نظر به بعضی ملاحظات شاهزاده
عالی گهر را روانه محالات غربی شاه جهان آباد نموده و درین هنگام عماد الملک بتقویت مرهته زیاده از سابق
در امور سلطنت مسلط شد و هر روز به پادشاه اصرار می نمود که طلبیدن شاهزاده را از محالات صلاح دولت
است تا آنکه مجبوراً شاهزاده را طلب نمود چون شاهزاده نزول اجلال بدار الخلافه نمود و در قصر علی مردانشاه
فرود آمد هر چند عماد الملک اصرار نمود که شاهزاده داخل قلعه ارک شود قبول ننمود عماد الملک بعد از ده روز
فوجی بسرکردگی نواب سیف الدوله فرستاد که شاهزاده را بهر نوع که توانند داخل قلعه نمایند شاهزاده با
وصف قلت لشکر و کثرت افواج عماد الملک در باغ مذکور سنگر محکمی بسته یکروز و یکشب باستقلال تمام در دفع
دشمن کوشش نمود پس از آن شاهزاده تکیه بر عون الهی کرده از باغ برآمده جنگ کنان خود را بخیمه سیتل راو
که یکی از سرداران عمده مرهته بود و با فوجی کثیر متصل دار الخلافه جانب تکیه مجنون مقیم بود رسید او قدوم
شاهزاده را غنیمت دانسته بلوازم خدمت جان فشانی قیام نمود شاهزاده از آنجا بفرخ نگر نهضت نمود
و از آنجا متوجه کنج پوره شد و از دریای جون عبور نموده روانه سهارن پور گردید نجیب الدوله که در آنجا
بود بهشت ماه لوازم خدمتگذاری را بتقدیم رسانیده شاهزاده از آنجا رایات اندراه مرادآباد و بریلی به
صوبه اوده جنبش داد و در بیست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۱۷۲ در قصبه مهین متصل موهان که به لکهنو هفت میل مسافت
دارد وارد گردید از آنجا نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده بحضور رسید و یک صد و یک اشرفی بطریق
نذر گذرانید بعد از آن چهار لک روپیه و چهار زنجیر فیل و چند راس اسپ و اسلحه و چهل شتر قرابار آتشی بنظر شاهزاده
در آورد شاهزاده ساعتی با شجاع الدوله خلوت کرده او را رخصت نمود شاهزاده رو به اله آباد آورد
ناظم اله آباد استقبال نموده لوازم خدمت را بجای آورد شاهزاده از اله آباد جانب پتنه عظیم آباد متوجه
شده در موضع بیلواری قیام نموده اول سال با فوجی قوی همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده روانه شد چون درین
ایام غلبه مرهته ها بسیار شد هنود و مسلمان از دست آنها عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله عرضه
داشت ها باحمد شاه درانی فرستادند که تشریف آورده این فرقه بیدین را مستاصل گردانند چنانچه احمد
شاه در سنه ۱۱۷۳ روی توجه بسمت هندوستان آورد از شنیدن این اخبار عماد الملک بخیال جسارتهائی که نسبت
به عالمگیر شاه از وی بظهور آمده بود از خوف جان خود انتظام الدوله را از تیغ گذرانید و بعد از سه روز بچند نفر از معتمدین
خود اشاره نمود پادشاه را کشتند و جسد نعش را از بالای ارک بطرف دریا انداختند بعد از شش ساعت
بعضی کسان نعش او را برداشته در مقبره همایون مدفون ساختند و همان روز بحکم عماد الملک محی السنت را
بر تخت جلوس داده بشاه جهان موسوم نمود و شاهزاده عالی گهر نیز باستماع خبر فوت پدر در سواد عظیم آباد

و بهیم خلافت بر سر نهاد درین بین خبر رسیدن احمد شاه گوش زد خاص و عام گردیده و تا رسیدن با لشکر خود که قریب پنجاه
هزار سوار بودند بمقابلهٔ احمد شاه روانه شد در حملهٔ اول کشته گردید و تا رسیدن بعد ایشو میرزا درباره او و جدگرن سید فوجی
عظیم روانهٔ هندوستان گردید چون بشاه جهان آباد رسید اول شهر را تاراج نمود بعد از آن محی السنه که بر تخت نشسته
بود معزول ساخته میرزا جوان بخت را بخطاب جهاندار شاه ملقب نموده بولیعهدی پدرش که در بنگاله بود بر مسند فرمانروایی
نشانیده خود متوجه جنگ احمد شاه گردیده در آن جنگ کشته شد احمد شاه در شاهجهان آباد آمده چندی
توقف نمود و بپاس خاطر خویش سلطنت هند را بشاه عالم پادشاه که در آن ایام در بنگاله بود مقرر ساخته
و جهاندار شاه را همچنان بجای پدر بولیعهدی گذاشته خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و
عهدهٔ امیر الامرائی را به نجیب الدوله بخشید تاریخ شانزدهم شهر شعبان سنه ۱۱۷۴ بطرف قندهار مراجعت نمود
و نواب شجاع الدوله بعد انصراف احمد شاه ابدالی وزیر از طرف شاه عالم گردید

شبیه عالمگیر ثانی



شبیه محی السنه



فصل شانزدهم ذکر سلطنت ابو المظفر جلال الدین شاه عالم پادشاه غازی بن عالمگیر ثانی

در سنه ۱۱۴۱ از بطن زینت محل بوجود آمد پیش ازین مرقوم شد که شاهزادهٔ عالی گهر در عین حیات پدر از شاه جهان آباد

فرار کرده به تسخیر ملک بنگاله عزیمت نموده بود و در آن ایام تنی چند از انگریزان از طرف کمپنی در کلکته و عظیم آباد و کوتهی
تجارت داشتند کمیان قتلی زده و شاهزاده در میان نواب سراج الدوله ناظم بنگاله و رؤسای انگریز خصومتی دست
داد که همان باعث خرابی و تمامی او شد شرح این مقال آنکه در سنه ۱۱۷۰ سراج الدوله ناظم بنگاله شد بعد از آن
اراده تصرف نمودن ملک پورنیه عازم راج محل گردید در آن اثنا خبر رسید که کسانی که برای گرفتن کشن پسر راجه
بلبه بود رفته بودند باز آمده اند زیرا که کشن گریخته خود را به کلکته رسانیده پناه به انگریزان آورده و سرداران
انگریز حمایتش می کنند از استماع این خبر معاودت به مرشدآباد کرد و بعد از چندی لشکر به کلکته کشید و با انگریزان جنگید
چون عرصه بر انگریزان تنگ شد سرداران انگریز با معدودی چند خود را بر جهازی رسانیدند و جان بسلامت
بردند و باقی ماندگان اسیر پنجه سراج الدوله شدند بعد از یکسال کرنیل راد کلیو که سردار انگریزان بود با یک فوج
انگریزی و دو فوج هندوستانی قریب مرشدآباد با نواب موصوف جنگیده با وجودی که همراه نواب قریب
پنجاه هزار سوار و پیاده بود هزیمت یافته دستگیر شد و بقتل رسید و امیر جعفر علی خان را که نایب نواب
مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشاندند یک سال بعد از این مقدمه شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده
باراده تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت در این اثنا خبر فوت پدر بدو رسانیدند شاهزاده بصوابدید
امرا که همراه داشت بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه ۱۱۷۳ در حوالی عظیم آباد دیهیم فرمانروائی بر سر نهاده
جلوس نمود و خود را ملقب بشاه عالم نمود و سکه و خطبه بنام خود کرد و خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله
صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرائی به نجیب الدوله فرستاد و با فوجی عظیم بتسخیر قلعه عظیم آباد متوجه شد
و مدتی با متابعان نواب جعفر علی خان جنگ داشت تا آنکه میر صادق علی مشهور بمیرن صاحب بقضا وفات
نمود و قاسم علی خان نایب او گردید بعد از چندی قاسم علی خان با رؤسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را
معزول گردانیده خود بر مسند ریاست نشست تا ملک انوریت گردید بعد از آن بحضور شاه عالم آمده برای مصارف
پادشاه از صوبه بنگاله بیست و چهار لک روپیه سالیانه مقرر نمود از آنجا کوچ کرده به الهآباد توجه نمود و در آنجا شجاع
الدوله بحضور رسیده مدت دو سال در آنجا بسر برده چون اواخر سال ۱۱۷۷ هجری میانه رؤسای انگریز و
نواب قاسم علی خان ناظم بنگاله کدورتی واقع شد بنابرین انگریزان قاسم علی خان را معزول و جعفر علی خان را
بجای او منصوب نمودند تا چندی نواب معزول با ایشان محاربه داشت آخر الامر هزیمت یافته متوجه الهآباد
شده از شاه عالم استمداد و کمک خواست که مدد کرده او را بر ملکش مسلط گردانند چنانچه شاه عالم و شجاع الدوله
در اواخر سنه ۱۱۷۸ با فوجی عظیم کوچ کرده به عظیم آباد رسیدند بسبب ایام بارش یک ماه توقف نمودند چون ایام بارش منقضی
گردید توقف را مناسب ندیده از آنجا کوچ نموده در بکسر رسیده مقام کردند میجر منرو صاحب از سرداران انگریز جنگ

الاشاره صاحبان کونسل با نرجی آلیل که در آن ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ با نواب شجاع الدوله انداختند
آخر الامر نواب موصوف تاب مقاومت نیاورده از میدان جنگ در رفته بطرف بریلی شتافت انگریزان بفتح
و فیروزی تا اله آباد و لکهنو و فیض آباد داخل شدند چون شاه عالم دید که شجاع الدوله منهزم شد با سرداران انگریز
طرح صلح انداخته باتفاق ایشان تا اله آباد آمد این واقعه در ماه مئی ۱۷۶۴ عیسوی مطابق ۱۱۷۸ هجری بوقوع
پیوست از همین وقت پایه دولت کمپنی انگریز در هند قائم گردید و عملداری انگریزها از همین زمان تصور باید کرد تاریخ
دولت انگریزها ازین مصرع یافته اند در هند امیر شد فرنگی خلاصه شجاع الدوله بعد از انهزام طرح
صلح با روسای انگریز درمیان آورد و با جنرل کلاینک صاحب ملاقات نموده عهد و پیمانی که تا چند سال
قبل ازین بر آن قائم بودند درمیان آمد و ازین زمان کل مملکت هندوستان در تصرف دولت بهیه انگلستان آمد
بعد از صلح نواب شجاع الدوله خلعت پادشاهی اوده پوشیده بطرف صوبه اوده رفت و سند نظامت صوبه
بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علی و سند دیوانی بنام کمپنی انگریز بعذر آنکه بیست و چهار لک روپیه خراج به پادشاه
برساند نوشتند و محاصل صوبه بنگاله را بطریق باج بنام کمپنی انگریز در سند شاهی نوشتند و مقرر شد که نجم الدوله
سالی شصت لک روپیه جهت مخارج خود گرفته و جمیع معاملات ملکی و مالی و مخارج فوج و تحصیل مال متعلق صاحبان
کمپنی باشد بعد از آن بتاریخ دوازدهم ماه اگست ۱۷۶۵ عیسوی مطابق چهارم صفر ۱۱۷۹ هجری لارد کلیو بطرف کلکته
روانه شد و شاه عالم در شهر اله آباد طرح اقامت انداخت

چون نجیب الدوله در شاهجهان آباد جهان فانی را وداع نمود سرداران مرهته عرایض پی در پی بحضور شاه عالم
ارسال داشتند که آمده ملک موروثی را متصرف شود پادشاه در شهر ذی حجه ۱۱۸۴ هجری مطابق ۱۷۷۱
عیسوی از اله آباد بجانب شاهجهان آباد کوچ نموده سواد فرخ آباد را مخیم ساخت از اتفاقات احمد خان بنگش
حاکم فرخ آباد قبل از ورود عساکر شاهی فوت شد و دلیر همت خان ولد خان مرحوم بحضور پادشاه رسیده از خدیو
خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت و بر ملک پدر حاکم روا شد پادشاه بعد از بیست و دو روز از آنجا کوچ
نموده بعد از طی منازل و مراحل در گلشن گنج که دو منزل به دار الخلافه مسافت دارد محل نزول را قرار داد
سرداران مرهته باستقبال شتافته مشمول عواطف شاهانه گردیدند و از آنجا کوچ کرده روز عید رمضان ۱۱۸۵
داخل ارک شاهجهان آباد شد ضابطه خان که مصدر بعضی حرکات ناشایسته شده بود پادشاه چند روز بعد از
ورود خود در استیصال او و انهدام طایفه روهیله کمر همت بر بست و با استمداد مرهته با آتش جنگ در پیش
داشت تا آنکه ضابطه خان هزیمت یافته رو بفرار نهاده خود را بکوهستان قلب رسانید و از آنجا ملتجی
بشجاع الدوله شده روزگار بناکامی بسر میبرد پادشاه با فتح و فیروزی داخل شاهجهان آباد گردید

چون میرزا نجف خان درین مهم مصدر بعضی خدمات نمایان شده بود پادشاه عهدهٔ امیر الامرائی باو مرحمت
نمود و بخطاب نواب ذوالفقار الدوله غالب جنگ او را مخاطب ساخت اگرچه پادشاه را بعد از مغلوب ساختن
طایفهٔ روهیله ملکی وسیع بدست آمده بود لاکن روز بروز کار بسمت تنزل داشت زیرا که آنچه ملک از دست
ضابطه خان و روهیله‌ها گرفت مرهته‌ها رشوه گرفته به ضابطه خان مسترد کردند تا آنکه ضابطه خان با توکوجی هلکر
وعدهٔ رشوهٔ کلی نموده بواسطهٔ او طالب منصب امیر الامرائی گردید چون پادشاه گوشهٔ نظر بمیرزا نجف خان
داشت این مطلب مقرون باجابت نشد توکوجی رنجیده مستعد جنگ شد پادشاه نیز بمیرزا نجف خان حکم داد
که تهیهٔ لشکر دیده مستعد جنگ باشد در اندک روز لشکر فراهم آورده با مرهته‌ها بجنگ در پیوست آخر الامر بعد
از کشش و کوشش میرزای معصوف هزیمت یافت بعد از آن مرهته‌ها پادشاه را بران واشتند که ضابطه
خان را خلعت امیر الامرائی بخشید خلاصه مرهته‌ها از پادشاه مرخص شده باراده تسخیر ملک آقا غنه‌ها وارد شدند
میرزا نجف خان را نیز همراه بردند و از گنگا عبور نموده سیاهی تاخت و تاراج نمودند چندی نگذشته بود که
خبر فوت نارایِن راو از دکن رسید سرداران مرهته ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند
که توقف ما حال در اینجا صورتی ندارد اگر شما شصت لک بما دهید ملکی که از افاغنه گرفته ایم بشما
می سپاریم چون نواب بجز ابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلبیده گفتگو نموده اورا
راضی ساخت حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه بمرهته‌ها از خود بدهید شصت
لک بحساب خود و چهل لک در حساب من بنویسید و من این مبلغ را بتدریج سرانجام نموده بخدمت میرسانم
نواب وجه مذکور را تسلیم مرهته‌ها نموده آنها پس از وصول وجه بملک دکن روانه شدند بعد از آن میرزا
نجف خان بخدمت نواب شجاع الدوله رسیده بسفارش ایشان بمختاری مهمات سلطنت عنایت وزارت
کردن آفتی را بلند ساخت بدهلی آمده مجد الدوله که مشیر سلطنت بودلی رجوع نموده و حسام الدوله را حسب
الاشاره پادشاه محبوس ساخت بعد از آن به تسخیر قلعهٔ اکبرآباد که بتصرف راجه نول سنگه بود رفته محاصره
نموده قلعه را مفتوح ساخت بعد از آن قلعهٔ دیگ را محاصره نموده می جنگید که درین اثنا راجه نول سنگه
در قلعه فوت کرد قلعه را مسخر نمود چون میرزا نجف خان ملکهای مفتوحه را تماماً بتصرف خود میداشت مجد الدوله
پادشاه را بر آن داشت که فرمانی بنام میرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون درین ولا دو فوج انگریزی
ملازم رکاب شده‌اند لازم است که از ملکهای متصرف بقدر مواجب دو فوج جدا ساخته حواله ملازمان
سرکاری نمائی غرض مجد الدوله این بود که اگر میرزا نجف خان اطاعت نماید نصف ملک او صرف
در مواجب دو فوج خواهد رفت و اگر سر از فرمان باز زند فوج انگریزی فرستاده لشکر او را برهم زنند لاکن چون نجف

گورنر جنرل شامل حالش بود خللی بدو نرسید و درهمان سال از اکبرآباد بشاه جهان آباد آمد حسب الشان پادشاه
مجدالدوله را مقید ساخت بعد از چند یوم در هشتم جمادی الثانی سنه ۱۱۹۶ بعارضه تپ فوت کرد پادشاه
منصب امیرالامرائی را با افراسیاب خان بخشیده او را مخاطب بخطاب شرف الدوله ساخت مجدالدوله از
حبس رهائی یافت بعد از چندی میرزا شفیع خان که او نیز پسر خوانده میرزای موصوف بود افراسیاب خان را
از دهلی بدر ساخت و منصب امیرالامرائی را از پادشاه گرفت بعد از یکسال میرزا شفیع خان در قلعه
دیگ کشته شد بعد از کشته شدن او مجدداً افراسیاب خان پسر خوانده میرزا نجف بخلعت امیرالامرائی
سربلند گردید چون سالی ازین مقدمه گذشت فتنه و فساد کلی برپا شد و میرزا جهاندارشاه از جور افراسیاب
خان گریخته بلکهنو رفت و در شروع سنه ۱۱۹۹ عهده وکالت به مادوجی رسید و تمام مهام سلطنت را بقبضه
خود آورد و چنانچه پادشاه را بجز نامی نبود و درین بین غلام قادرخان پسر ضابطه خان فرصت غنیمت شمرده
لشکری از افاغنه جمع آوری نموده شاه جهان آباد را محاصره نمود و عرصه را بر پادشاه چنان تنگ
ساخت که مجبوراً او را طلبیده منصب امیرالامرائی را باو واگذار نمود و پس از آن خان موصوف بسبب خوف
که مرهته ها را از ملک بدر ساخته بی مزاحمت بکار ملک بپردازد مبلغی کلی از پادشاه جهت مصارف سپاه طلب
نمود چون پادشاه میدانست که او از عهده این کار برنمی آید در دادن وجه راضی نشد غلام قادرخان
مکدر شده روز دیگر چند نفر از افغانان را برداشته بهمراه خود آورده اول پادشاه را مع شاهزادگان
دستگیر نموده مقید ساخت و شاهزاده بیدار بخت را از محبس برآورده بر تخت نشانید پس از آن از زر و جواهر
آنچه توانست از خزانه بدست آورد و درین هنگام پادشاه و شاهزادگان چند روز بی آذوقه بودند بلکه چندی
از آنها از گرسنگی جان دادند بالجمله بعد از جبر بسیار در هفتم ذی قعده هر دو چشم پادشاه را از حدقه برآورده
دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشت و از ترس مرهته ها فرار نمود و بطرف [illegible] شتافت بعد از روانگی او
مرهته بشاه جهان آباد آمده پادشاه را بدستور سابق بر تخت نشانیده و از نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد
چنانکه سکه او تا سنه ۱۲۰۳ در تمامی ملک هندوستان جاری و رواج بود بعد از آن مرهته ها بتعاقب غلام
قادرخان رفته او را دستگیر نموده بسزای عمل خویش رسانیدند پادشاه تا چند سال دیگر بر تخت نشسته
بود لاکن جز نامی باقی نبود بعمر هشتاد سالگی در هفتم شهر رمضان سنه ۱۲۲۱ هجری مطابق نومبر سنه ۱۸۰۶
عیسوی در شاه جهان آباد برحمت ایزدی پیوست چهل و چهار سال سلطنت کرد از انجمله دوازده سال
در صوبه بهار و هفده سال با دو چشم بینا و نوزده سال با دو چشم کور در شاه جهان آباد

شبیه شاه عالم پادشاه در صفحه بعد است

شبیه شاه عالم پادشاه



فصل هفدهم ذکر سلطنت معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم پادشاه غازی

بتاریخ ۸ شهر رمضان ۱۲۲۱ هجری مطابق ۲۰ نومبر سنه ۱۸۰۶ عیسوی بعد از فوت پدر بعمر چهل و هشت سالگی بر تخت سلطنت نشست لیکن نظم و نسق امور مملکت تماما بسرکار کمپنی انگریز بود و سالیانه برای مصارف شاهی دوازده لک مقرر کرده بودند بعد از سی سال بروز جمعه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق بیست و هشتم ستمبر سنه هزار و هشتصد و سی و هشت بمرض استسقا بدرود جهان فانی نمود

شبیه محمد اکبر شاه ثانی در صفحه بعد است

شبیه محمد اکبر شاه ثانی



فصل هجدهم ذکر سلطنت سراج الدین محمد بهادر شاه بن محمد اکبر شاه ثانی پادشاه غازی

بتاریخ بیست و هشتم جمادی الثانی ۱۲۵۳ هجری مطابق بیست و هشتم سپتمبر ۱۸۳۷ عیسوی بعد از فوت پدر و سالگی
بر تخت حکومت نشست و از سرکار کمپنی ماهی یک لک روپیه جهة مصارف او مقرر شد مخفی نماند که بعد از
احمد شاه در سلطنت دهلی هرج و مرج زیاد روی نمود سرداران دولت تیموریه بر اقطاع هند متصرف
گشتند و بطریق نذر آنچه برای پادشاه میفرستادند پادشاه غنیمت شمرده قبول میکرد و فرامین ایالت حکومت
با خطابهای شاهی نوشته میداد و بر این مداخل مصارف شاهی مقرر بود و چون انگریزان بر اکثر بلاد هند تسلط
یافتند سرکشان را مطیع ساخته با همه عهد و پیمان نمودند از آنجمله جهة اکبر شاه ثانی سالیانه دوازده لک
روپیه معین ساختند و چند قریه از توابع دهلی که در سال قریب سه لک روپیه آمدنی آن بود به پادشاه
واگذاردند و بظاهر احترام شاهی را مرعی میداشتند چون نوبت به بهادر شاه ثانی رسید قانون گرفتن فرامین
حکومت و گذرانیدن نذر هم بهم خورد و فقط همان مقرری که برای پدر تعیین بود برای پسر نیز مقرر شد بهادر شاه
چون مرد صوفی منشی بود بهمین قناعت کرده در شاه جهان آباد بسر میبرد و هندوستان تماما زیر حکومت ملکه

انگلند کوین وکتوریا شد تمام راجگان و نوابان مطیع حکام فرنگ شدند تا آنکه از لندن فشنگ های جدید الوضع
جهت تفنگ سپاه آوردند کاغذی که بر آن فشنگ ها پیچیده بود روغنی بود جهت آنکه در دریا از آسیب رطوبت محفوظ
ماند هندوان گفتند که چون باید بوقت استعمال هر فشنگ را بدندان برید یقین بروغن گاو چرب کرده اند اهل
اسلام مذکور داشتند که غالباً باید از پیه خنزیر باشد بریدن از دندان خلاف دین و آئین ماست انگریزان از این
گفتگو برآشفتند و بعضی از سران سپاه را از هندو و مسلمان در میرت مقید نمودند فوج احاطه بنگال سر از اطاعت
باز زدند و بقدر شصت سوار و چند سردار خود را که انگریز بودند کشتند و در قشلاق و ایلاق ها آتش زدند و خانهای
انگریزی و بیوت رعایا را تاراج نمودند فوج فوج در شاه جهان آباد آمده در ماه رمضان سنه ۱۲۷۳ بهادر شاه ثانی را
بر جنگ فرنگیان برانگیختند گرد فساد تا فلک دوار بلند گردید تا چندی فرنگیان منکوب مخذول بودند چون لشکر
فرنگ از لندن و جزایر متفرقه فرنگیان و احاطه بمبئی و مدرس و پنجاب با لشکری که برای جنگ خلیج فارس رفته بود کومک
آمد و راجه جمون و نیپال و دیگر فرمانروایان هند منجمله نظام والی حیدرآباد دکن و رئیسه بهوپال فوج مدد انگریزان
مامور کردند حال دگرگون گردید و در اوایل سنه ۱۲۷۴ مردمان شریر بدست سرداران فرنگ گرفتار شدند و شاهزادگان
بقتل رسیدند و قلعه دهلی بتاراج رفت و بهادر شاه را بشهر رنگون برده قید کردند و وی در حبس در سنه ۱۲۷۹ هجری از قید
هستی نجات یافت و دولت تیموریه بالمره نابود گردید جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس

شبیه بهادر شاه ثانی



مقالهٔ سیم تاج التواریخ موسوم ببلاغة التبیر ذکر حالات خاندان شاهان صوبه اوده مشتمل بر ۱۲ فصل

فصل اول نواب برهان الملک سعادت خان است

نامش میر محمد امین پسر میرزا نصیر که اصلش از نیشاپور بود و در سنه ۱۱۲۰ هجری بملاقات پدر با برادر ترک وطن کرده [illegible]
در هند بشهر عظیم آباد رسید که پدرش فوت شده بود از آنجا هر دو برادر بسوی دهلی روانه شدند و روزی چند در
دهلی بسر بردند بشاه جهان آباد در آمدند و در زمان سلطنت محمد معظم شاه بهادر به امرا و ارکان سلطنت در ساخته
بمناصب مختلفه روزگاری خوش گذرانیدند و در این اثنا میر محمد امین علاقه جات تحصیل و فوجداری هندون
بیانه از مضافات صوبه اکبرآباد را بجمعی هفده لک روپیه بدست آورده بنظم و نسق علاقهٔ مذکور باعمال
اشتغال میداشت تا آنکه باوان سریر آرائی فردوس آرامگاه محمد شاه بهنگام شورش سید عزت خان با جمعیتی که
داشت مصدر خدمات نمایان شده در نزد پادشاه خصوصیتی پیدا کرده بمنصب پنجهزاری با پنج هزار
سوار و خطاب بهادری سرافراز گردیده و در سنه هزار و صد و سی و یک ۱۱۳۱ بمنصب هفت هزاری و خطاب
نواب سعادت خان بهادر جنگ برهان الملک سرافراز شد پس از آن در سنه هزار و صد و سی و دو ۱۱۳۲
خلعت صوبه داری ممالک اوده را پوشیده با افواج و توپخانه و انواع تجملات بسرزمین اختر نگر اوده
رسیده همانجا رحل اقامت انداخته و باندک زمانی از حسن تدبیر آن حدود را از خس و خاشاک مخالف
پاک ساخت و در پنج اضلاع آن ملک که راجهٔ اوده و خیرآباد و لکهنو و بهرایچ و معظم آباد نام داشت
با انتظام شایسته کوشیده محاصل هر پنج اضلاع را که هفتاد لک روپیه سالیانه بیش نبود افزایش داد و زیاده
از یک کرور روپیه بخزانه شاهی رسانید و سال دوم محض از مساعی جمیلهٔ خود بدون جبر با حدی محصول
آن ممالک را بدو کرور رسانیده مورد عواطف خسروانی گردید و به همین سال میرزا محمد مقیم همشیره زادهٔ
خود را از وطن طلبیده دختر خود را بسلک ازدواج او در آورد و چون انوار فراست و کامگاری از ناصیهٔ
احوال میرزا بصنوف فروزان بود بنیابت خودش برگماشت و لهذا گرفتن قواعد سلطنت و درس
فنون معدلت و حکمرانی مصروف و مشغولش میداشت و در سنه هزار و صد و پنجاه و یک که نادرشاه افشار
از ایران متوجه هندوستان گردید از او خدمات نمایان بمنصهٔ ظهور رسید و همان اوان از جهان فانی
بسرای جاودانی رحلت نمود بالجمله نوزده سال بصوبه داری
ممالک اوده بسر برد

شبیه او در صفحهٔ بعد است

شبیه نواب برهان الملک



فصل دوم ذکر صوبه‌داری صفدر جنگ بهادر که همشیره‌زاده و داماد برهان الملک

اسمش میرزا محمد مقیم است در زیرکی و فطانت از ابتدای عمر متصف بود حسب الاشاره مرحوم نواب
برهان الملک به هندوستان آمده و در سنه هزار و صد و شصت و یک ۱۱۶۱ پس از فوت نواب برهان الملک
بخلعت صوبه‌داری اوده سرافراز شد در اوایل همین سال هنگامی که احمد شاه درانی بهند آمد
حسب الحکم پادشاه خدمات نمایان کرده عساکر خصم را شکست داد و تقرب کلی بدرگاه پادشاه بهم رسانید
بمنصب وزارت فایض گردید و بخطاب مدار المهام وزیر الممالک اعتماد الدوله مباهی گشت و در
عهد وزارت خود بضبط محالات احمد خان بنگش داد مردانگیها داد صاحب رای ثاقب و شجاع بود
در سنه هزار و صد و شصت و هفت ۱۱۶۷ هجری در مقام پرگهات
بلحوق عوارض جسمانی از این جهان فانی
رحلت نمود
شبیه او در صفحه بعد است

شبیه صفدر جنگ بهادر



فصل سیم ذکر صوبه داری نواب شجاع الدوله بهادر ابن وزیر الممالک صفدر جنگ

نامش میرزا جلال الدین حیدر است بعد از فوت پدر بر مسند امارت متمکن گردید و در عهد سلطنت عزالدین عالمگیر
ثانی و زمان ولیعهدی شاهزاده بلنداختر شاه عالم بطرد فتنه پردازیهای علی مردان روهله و غیره همت
برگماشت و بهر طرفی که توجه می نمود علم نصرت بتدابیر شایسته برمی افراشت خصوصاً هنگامی که باز احمد شاه درانی
باستماع غصه افغانان متوجه هندوستان شد در حفظ و حراست حدود ممالک و دفع هرگونه فساد و رفق
و مراعات با فدائیان بدانچه مناسب آن هنگام بود پرداخت و با اینهمه بطلب رضای پادشاه فرمان نیز
کوشید تا هم در آن بست و کشاد در سنه هزار و صد و هفتاد و دو هجری ۱۱۷۲ بمنصب وزارت هند بدو قرار
گرفت و بوزیر الممالک شجاع الدوله بهادر مخاطب گردید و تمام اطراف و اکناف را بمساعی جمیله خود
از شدائد حوادث وارهانید و چون در سنه هزار و صد و هفتاد و هشت ۱۱۷۸ قاسم علی خان ناظم صوبه بنگاله
از جنگ با افواج انگریز بستوه آمده پناه بنواب شجاع الدوله آورد نواب ممدوح فوری بقصد اعانت
ناظم آماده گردید جنبش افواج بر روی کار آمد با وجود آنکه اکثر سرداران افاغنه و کارپردازان هند و نیز از قیاسات

تنگ نظری تطمع دنیوی قلوب مغشوش همه آن وقت میداشتند و در حقیقت معاملهٔ این نبرد با معان نظر خالی از
خوف منی نمود فاما چون نیر بخت و اقبال نواب از افق سعادت تابان بود کج روییهای معاندین کاری نکرد
تا آنکه بعد از طی بسیار مراحل که تفصیلش بتطویل می انجامد آب صلح و وفاق بر آتش بغض و نفاق افتاد و دو دانش
آگاهان جانبین دست از خون ریزی خلایق باز داشتند و بهمین اثنا باشارهٔ خاقان هند و انگلند مابین
شجاع الدوله و سرکار کمپنی معاهدهٔ صلح و محبت باستحکام شرایط چند مصادقت پیوند حسن انعقاد یافت
و رزیدنسی سرکار انگریز در ممالک اوده قایم گردید پس عهدهٔ گورنری هم از حضور پادشاه انگلستان هم کشور
هندوستان بماه اگست سنه هزار و هفتصد و هفتاد و سه ۱۲۲۳ عیسوی مقرر گردید و اولین ملاقات نواب گورنر
جنرل با نواب شجاع الدوله در مقام بنارس بمنصهٔ ظهور آمد پس از آن معاودت بمستقر ریاست خود نموده
توجه شایسته بانتظام مهام مالی و ملکی مبذول میداشت تا آنکه بعمر چهل و پنج سالگی در بیست و چهارم ذی قعده
سنه یکهزار و صد و هشتاد و هشت هجری داعی اجل را لبیک اجابت گفت مدت ریاست او نوزده
سال بود محاصل قلمروش دو کرور و هفتاد لک بود

شبیه نواب شجاع الدوله بهادر



فصل چهارم ذکر صوبه داری نواب آصف الدوله پسر مرحوم نواب شجاع الدوله بهادر

اسمش میرزا امانی محمد یحیی خان بعد از فوت پدر بیست و پنجم ذی قعده سنه ۱۱۸۸ بر مسند فرمانروایی صوبه اوده نشست
و از جانب پادشاه بخطاب وزیر الممالک آصف هزبر جنگ مخاطب شد پس از آن از فیض آباد بشهر لکهنو قدوم
ارزانی فرمود و بتعمیر عمارات عالیه و باغات پرفضا و مساجد پرداخته چون رابطه محبت و وداد و واسطه تودد
و اتحاد فیما بین سرکار دولتمدار کمپنی انگریز زیاده تر ترقی پذیرفت نظر بمصالح ملکی و مراعات روابط تودد
و یکجهتی علاقه جات بنارس و جونپور و غازیپور را بسرکار کمپنی مفوض کرده و از طرف کمپنی بعوض اینگونه احسان
نمایان اقرار جدید بخصوص حفظ ملک و مال وزیر الممالک از هر قسم مخالفان و بدخواهان درونی و بیرونی موثق گشته
در مراسم وداد و لوازم اتحاد و کمال توکید پدید آمد شهر لکهنو که پیش از آن بقریه بیهم می مانست بروزگاری چند زینت
البلاد گشت از جمله اعمال خیری که از و باقی هست یکی آنست که در نجف اشرف نهری در آن زمین حفر نمود
باسم نهر آصفی ملقب و مشهور است قریب هفت لک روپیه خرج آن شده بتاریخ هشتم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۱۲
هزار و دویست و دوازده در عمر پنجاه و یکسالگی برحمت ایزدی پیوست ۲۳ سال ایالت نمود

شبیه آصف الدوله بهادر



فصل پنجم ذکر صوبه‌داری میرزا وزیر علی خان بهادر آصف‌جاه

چون آصف‌الدوله وزیرالممالک فرزندی نداشت وزیر علی خان پسری را از خانواده شریف بفرزندی خود گرفته
پس از تعلیم و تربیت ولیعهد خود ساخته بود و بعد از رحلت نواب موصوف ولیعهد ممدوح باتفاق امرا و
انگریز بر مسند ریاست متمکن شد و بلقب نواب وزیر آصف‌جاه شهرت یافت اما از افعال بی‌باکانه و مزاج
طفلانه و عدم مناسبت با این دودمان بزرگی را متنفر از وی و امیر کبیر خاطر گردید تا اکثری از اراکین
ریاست سر از متابعت او واز زدند تا اینکه بعد از چهار ماه حسب ایمای گورنر جنرل از منصب وزارت و ریاست
خارجش کردند و پس از تقرر سه لک روپیه سالانه در بنارس محل اقامتش را قرار دادند چون اختر سعادتش رو
به پستی بود آنجا هم مصدر هیجان مستم بی‌اعتدالی‌ها شد چنانچه رزیدنت آنجا را مع سه نفر از صاحب منصبان
انگریز را کشته سر به آوارگی نهاد و در اطراف هند گرفتار شده در قلعه کلکته مدت هفده سال محبوس شد
و در ماه شعبان سنه هزار و دویست و سی و دو ۱۲۳۲ بعمر سی و شش سالگی از قید حیات نجات یافت چون وقت
مسندنشینی میرزای موصوف بسیار قلیل بود از وی امری تازه بظهور نرسید که قابل یادگار باشد

شبیه نواب وزیر علی خان آصف‌جاه



فصل ششم ذکر صوبه‌داری نواب یمین الدوله سعادت علی خان بهادر پسر دوم شجاع الدوله

باشارهٔ گورنمنت سوم شعبان سنه ۱۲۱۳ هجری رونق افروز دولتخانهٔ وزارت شده بآئین مستمرهٔ ریاست
و ساده آرای منصب پدر گشت از آنجائی که مراتب محبت و اخلاصش با سرکار انگریز وافر و متکاثر گردید در وقت
ایفای بعض مواعید و عهود که سابق بمیان آمده مطمح نظرش افتاد و بنا علیها مبلغ نوزده لک و بیست و
دو هزار و ششصد و شصت و دو روپیه سالانه بمبلغ پنجاه و شش لک و هفتاد و شصت و هفت روپیه مصارف
سالانه افواج که برای حفاظت و اعانت او متعین بود بیفزود و بنای مودت را فیمابین دولتین از
سر نو موثق تر ساخت چون در سال چهارم از جلوس نواب گورنر جنرل به لکهنو آمد ذکر افزونی مصارف
سرکار انگریزی و احتیاج نگهداشت افواج در انگلستان پیش آمد خواهان استمداد شد نواب وزیر الممالک نظر بمزید
اتحاد بجواب فرمود که در مقدار سالانه زیاده از آنچه مقرر است گنجایش افزایش بنظر در نمی‌آید فاما از برای تسهیل
و تحصیل وجه مقرر ممکن که بعوض مصارف تنخواه افواج انگریزی متعینه ملک اوده جمله ملک دوآب تا صوبه اله آباد مع
قلعه فتح گده و فتحپور و اعظم گده و فرخ آباد و تمامی حدود روهیلکند مع اخراجات تحصیلی و مشاهرهٔ شاهزادگان
و سالانه معمولات اولاد ناصر جنگ و احمد خان بنگش و معافیها و چاکرات و غیره که همه از خزانه وزارت ادا میشود
بکارپرداز گورنمنت مفوض کرده میشود و بقیه ممالک بعلاقهٔ وزارت باشد چنانکه تقسیم این هر دو حصص بخوبی نمود
هر دو سرکار قرار یافت و بتاریخ سوم رجب سنه ۱۲۱۶ تقسیم مذکور بمنصه ظهور آمد بعد از طی این جمله مراتب
وکشاد کار ریاست توجه نمود و رونق و آبادی ملک را دو مقابل افزود و تا اینکه ملک هند از کمپنی متعلق بپادشاه انگلند
شد کیفیت اینکه انگریزان چند نفر بهم متفق شده برسم تجارت بهند آمدند چندی که در هند توقف نمودند
بتدبیر بعضی جاها را متصرف شدند بپادشاه انگلند قرار دادند که تا بحدیکه ممکن باشد مملکت هند را بدست می‌آوریم
بشرط آنکه جز ما دیگری مرخص نیست که برای تجارت بهند آید و هر قدر ملک که مفتوح شود در اجارهٔ خود ما باشد
و آنچه مال الاجاره معین شود خود بخزانهٔ شاهی میرسانیم پادشاه انگلند قبول نموده عهد و پیمان با ایشان
مؤکد ساخت و ایشان رفته رفته تمام هند را متصرف شدند تا در سنه ۱۲۷۴ مملکت هندوستان بنام کمپنی
نامیده میشد و بعد از سنه مذکور بسبب اغتشاشی که در هند پیدا شد و فوج هندی سر از اطاعت کمپنی باز زده
و هزارها انگریز کشته شد ملک هند از تصرف کمپنی بیرون آمد و کوئین وکتوریا ملکه لندن اختیار خود
کارفرمایان بهند برگماشت نواب موصوف خواست که ممالک هند را بنوعی که بمستاجری کمپنی است
از حضور پادشاه انگلستان گرفته بحیطهٔ انتظام خود آرد و تا اینکه تحریکی اندرین خصوص بمیان آمد و درخواست
نواب پذیرا شد بشرط آنکه یکساله محصول ملک را پیشکی نواب ازین نوید شاد خاطر گشته هیجده کرور روپیه

عزایم نموده و برای یک کرور دیگر بیخواست که وام گرفته سرانجام کار خود نماید که کارکنان قضا و قدر سرگرم
انتظامی دیگر بودند کشور چهار و آنکه تن عنصر بیش پیش از سرانجام این مرام خارج از قبضه مستأجر جان مستعار
گردید یعنی بعمر شصت و شش سالگی در ماه رجب سنه هزار و دویست و بیست و نه ۱۲۲۹ هجری ازین سرای فانی رخت بربست

شبیه نواب یمین الدوله بهادر



فصل هفتم ذکر ابو المظفر غازی الدین حیدر پادشاه

نام وی در اوان ولیعهدی رفعت الدوله رفیع الملک حیدر خان بهادر شهامت جنگ بود و بعد از فوت پدر
در شهر رجب سنه ۱۲۲۹ هجری تاج شاهی بر سر و قبای پادشاهی در بر کرد و بر مسند نشست و همی را رعایت مراسم اتحاد
و خلوص با سرکار انگریز زیاده تر از نیاکان خود منظور نظر افتاد و گورنمنت نیز نظر بر عواقب امور کرده ابواب
محبت را مفتوح نموده چنانچه در پانزدهم ذی حجه سنه ۱۲۳۵ از طرف ملکهٔ انگلند بخطاب شاه زمن مخاطب گردید
و صاحب خطبه و سکه شد و در تعمیر عمارات رفیعه مشغول گردید و مبالغی کثیر صرف این کار نمود و آقا میر
معتمد الدوله ضیغم جنگ را خلعت وزارت بخشید با تحوه وزیر باتفاق ارکان دولت شاه ماقبل نیز درخت زوال
نموده روز و شب بنوشانیدن بنگ و کشیدن چرس و در لهو و لعب مشغول داشت خلاصه شاه زمن عزایم پدر را

شیا منشینا کرد و عمر عزیز را در عیش و عشرت کذرانید و در بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه هزار و دو صد و ثلث و
چهل و چهار هجری بعارضهٔ اسهال انتقال نمود

شبیه غازی الدین حیدر پادشاه



فصل هشتم ذکر سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پادشاه

بعد از فوت پدر روز بیست و هشتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و ثلث و چهل و سه هجری با تجملات خسروانه رونق افروز تخت سلطنت گردید و در لهو و لعب هزار مرتبه زیاده از پدر مرتکب و منهمک شد رتق و فتق امور مملکت بوزرا بود مدت ده سال با حشمت و خوشی سلطنت و جهانبانی نمود و بعمر سی و پنج سالگی در اوایل عهد فرمان روائی ملکه وکتوریا پادشاه انگلند بتاریخ چهارم ربیع الآخر سنه هزار و دو صد و ثلث و پنجاه و سه هجری پیوند زمین گردید

شبیه او در صفحهٔ بعد است

فصل نهم ذکر میرزا رفیع الدین حیدر معروف منّا جان

وی پرورده و پسر خوانده شاه بود و اوّل زیر سایهٔ الطاف نواب عالیه پادشاه بیگم پرورش یافت بعد هفت سالگی
بعد و بعض امور خلاف از نظر شاهی بیفتاد و حتی آنکه بسرکار گورنمنت اطلاعش داد و لاکن میرزا مطمح نظر عاطفت بیگم بود
چون بعد از فوت پادشاه بهانشب بیگم صاحبه و میرزا رفیع الدین حیدر با جمعیت دو هزار تن مسلح بدولتخانه شاهی
داخل شده بر تخت سلطنت جا گزین گردید همراهیان و هواخواهانش نذر گذرانیدند چون خبر به رزیدنت رسید
گفت شخص عاق استحقاق مسند سلطنت ندارد و فی الحکم با افواج انگریزی داده متوجه خانه شاهی شدند از هر دو
جانب آتش محاصره زبانه زن گشت اگرچه از جانب رزیدنت کمال احتیاط ملحوظ بود و لیکن باز چندین از سپاهیان
کشته شدند و پادشاه بالانشین چون خود را مطمح ضرب توپ دید فرود آمده از سر تخت بگذشت بیگم صاحبه
مع منّا جان بعد ساعتی از تخت نشینی بمحاصره در افتادند و مشیران خود را نیز با خود باسیری همراه بردند اول
بکانپور بعد از آن بقلعهٔ چنارگده رفته با سایش اقامت گزین شدند و مبلغ مبیت هشت هزار روپیه سالیانه از برای
مصارف بیگم و منّا جان از خزینهٔ سلطنت اوده مقرر گردید تا آنکه شانزدهم ماه محرم سنه هزار و دویست و
شصت و دو منّا جان در قلعهٔ مذکور وفات یافت

شبیه میرزا رفیع الدین حیدر منّا جان





فصل دهم ذکر صوبه داری محمد علی پادشاه

وی فرزند وزیر الممالک نواب سعادت علی خان بود و بعد از محبوسی منا جان باتفاق رزیدنت در چهارم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۳ بر تخت پادشاهی اوده جلوس نمود در آغاز جلوس پادشاه ممدوح حسب مشاورت رزیدنت با پادشاه ترمیم و تجدیدی در عهدنامهٔ موثقهٔ سابق بتقرر جدید چند لک روپیه سالانه از خزانهٔ شاهی جهت مصارف انگریزی سلحشوران که متعین بحراست حدود و لضقهٔ کوهستان می مانند راه یافته بود و از کیفیت این قرار داد گورنر جنرل آگاهی شد و کنکاشی اندرین خصوص فیما بین ارباب محکمهٔ علیهٔ پارلمنت بعمل آمد نظر بمراعات حقوق حکم بنام رزیدنت رسید که پادشاه اوده را برای ادای این مبلغ تکلیفی نتوان داد و بسا لی استکفای باکه در کارخانجات مالی و ملکی این دیار که بیوه تعطیل کار پردازان پیشین راه یافته بود از حسن تدبیرش باصلاح گرائیده طبع والای این پادشاه باشاعت خیر و اجرای کارهای حسنه مایل بود و لیکن حیف که در آغاز سال ششم از جلوس که سنه هزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری باشد در پنجم ماه ربیع الثانی ازین جهان فانی متوجه عالم جاودانی گشت و زیر سایهٔ رحمت یزدانی جا گزید

شبیه محمد علی پادشاه



فصل یازدهم ذکر ثریا جاه محمد امجد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بعمر چهل و سه سالگی پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۵۸ بر تخت سلطنت جلوس نمود پس از جلوس علاوه اجرای قوانین عدالت و مراعات حقوق هر گونه خدامان و تاسیس مبانی دین مبین و اتباع اوامر و نواهی شریعت قصب السبق را از سایر پیشینیان این سلطنت برده و در کثرت طاعت و عبادت و داد و خالقو و خزاین خیر و سعادت بر اکثر سلاطین با عز و تمکین فضیلتی و مزیتی حاصل کرده مراعات مراتب وداد و اتحاد با سرکار انگریز اکثر جاگزین خاطر آن پادشاه می بود چنانچه هنگام منهضت افواج انگریز بسمت کابلستان و هلم دادن نگهداشت عساکر جرار که پیش آمد مهم لاهور چه قدرها اعانت نمود و لکوک ها روپیه تفویض کرده که هنوز از منافع مستمره اش شاهزادگان کامیاب هستند چون مدت حیات این پادشاه با مضای پنج سال و سه ماه و هشت روز قلیل مانده شب یکشنبه بیست و ششم ماه صفر سنه هزار و دو صد و شصت و سه داعی اجل را لبیک گفت

شبیه ثریا جاه محمد امجد علی شاه پادشاه



فصل دوازدهم ذکر سلطان عالم محمد واجد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بیست و ششم ماه صفر سنه ۱۲۶۳ بر تخت شاهی جلوس نمود جمله متوسلان سلطنت و ارکان دولت

بیافتن خلعت های گران بها پیرایهٔ عزت و اعتبار خود برافزودند و سرگرم کارگذاری گردیدند چون میلان و توجه
پادشاه بطرف علم موسیقی بود در تحصیل تکمیلش کوششها بکار برد که اوستادان این فن بجانب کمالاتش دم از دعوی
اوستادی خود بستند روزکی چند در تدبیر آسایش و اصلاح مزاج مصروف بود و بتفریح و آرامش طبع صرف
اوقات گرامی نمود و چون درین اوان جملهٔ رتق و فتق مهمات سلطنت تعلق بعلی نقی خان وزیر داشت رزیدنت انگریز
ببعضی وجوهات ناملایم کدورتی با وزیر رو داد و روش حکومت و طرز کارگذاریها خاصه اش ناپسندیده افتاد
تا آنکه شکوه و شکایت وزیر را بحضور پادشاه آغاز نهاده و خواهش تبدیل وزیر را نمود و وزیر نظر به اقتداریکه درین سرکار
داشت علی العکس توصیف حسن انتظام خود را با تردید شکایت رزیدنت بوساطت بیان سایر مقربان شب
و روز بمعرض عرض در می آورد و از اینکه پادشاه باحاطه و تدبیر وزیر حرف شکوه و شکایتش از هیچ دیگری نمی شنید
عزل وزیر را بهیچ و اظهار رزیدنت خلاف آئین مروت دانسته تن بقبول این مسئول نمیداد چون رزیدنت شکایت
این معنی بگورنر جنرل نوشت درین اثنا بسال ۱۸۳۱ عیسوی گورنر جنرل هنگام سیر ممالک بملاقات پادشاه
قصد لکهنو نمود و از استماع این خبر در تدارک مهمان آماده شده تا کانپور باتفاق امرا استقبال نمود بوقت
ملاقات باکمال مهربانی در یک هودج نشستند و بکلمات لطف آمیز سرگرم گفتگو شدند بعد ازین تلاقی پادشاه پیغام
طلب ضیافت بمستقر خلافت داد و خود از پیشتر متوجه دار الخلافه گردید بعد از آن گورنر جنرل بحکم ضیافت از
عقب بمستقر خلافت در رسید سه روز در لکهنو توقف نموده روز چهارم بوقت روانگی محبت نامهٔ متضمن بعضی
شکایات و نصایح دوستانه در خصوص انتظام سلطنت برای گذرانیدن بحضور پادشاه به رزیدنت سپرد و رزیدنت
آن نامه را پس از روانگی گورنر جنرل بحضور پیش کرد پادشاه چون در آن نامه نیک نظر کرد و توجه باستکشاف
مندرجاتش نمود وزیر باز حسن انتظام خود را بشهادت سایر مقربان بپایهٔ ثبوت رسانید پادشاه بر گفته وزیر
اطمینان نمود و چون سالی چند بر همان وطیره بگذشت رزیدنت تحریری باظهار شوق تفرج اضلاع ممالک اوده
بحضور فرستاد پادشاه نظر بر تواحد و اتحاد انگشت قبول این مسئول بر دیدهٔ صلاح بین نهاد و رزیدنت را
اجازت سیر سفر داد و چون این هشتم دورهٔ رزیدنت درین مملکت امری بود عجیب از همان وقت توهمات
کاسده و بدگمانیهای عوام راه یافت بلکه وساوس و اشتباهات ببعضی خواص هم باطراف خلاف سرایت
کسانیکه باغراض نفسانی باطنه بعضی بی اعتدالیها که از وزیر چیزی بدل میداشتند چنین موقع را از مغتنمات
انگاشته عریضه های شکایت بنظر رزیدنت گذرانیدند و همه را رپورت بگورنر جنرل می نمود تا آنکه از شکایات
متواتره که تسلسلش را در آن دور انقطاعی نمیشد گوشهای ارباب صدر ولایت انگلند آگنده بود و دیگر تاب شنیدن
نمانده تا آنکه از کمال دلتنگی های اعالی چنان آماده شدند که سررشتهٔ انتظام مهام سلطنت اوده را بکف کفایت

خود در کمینه چنانچه حکمی درین خصوص بنام گورنر جنرل بهادر نفاذ یافت و میجر جنرل اوترم رزیدنت لکهنو از برای اجرای همین حکم
حسب الطلب گورنر جنرل بکلکته فراهم رسیده و سرکردگی افواجیکه برای ضرورت این مهم فراهم آمده بود باز پس روانه اوده
گردید بهوا خواهان دولت اوده خبر توحش اثر را بپادشاه رسانیدند لیکن همه معروضات از بیهودات و بی بنا پنداشت
کما که با وصف یکانگی از گوناگون اندیشیها بیگانه افتاده بود و درپرده اختفا ماند و میجر جنرل اوترم با افواج انگریزی چون
بالای لکهنو رسید وزیر با استعجال باستقبالش شتافت و بوقت ملاقات اراده‌اش را دریافت بعد دو روز
جنرل موصوف حاضر بارگاه شاهی گشت پس از تقدیم لوازم ادب محبت نامه که بحقیقت بعکس بود از نظر
پادشاه گذرانید پادشاه آنوقت بر کردار ناسزاوار وزیر واقف شده و درینوقت هیچ سودی نداشت و در غره ماه
جمادی الثانی ۱۲۷۲ هجری پادشاه را از تخت فرود آورده و ملک اوده را شامل ملک انگریزی نمودند و نظم و نسق
انگریزی در آن سلطنت کهن سال جاری کردند و یک لک روپیه ماهانه جهة مخارج پادشاه مقرر نمودند پادشاه بعزم سفر
لندن از لکهنو بر آمده بکلکته رسیده مقیم گشت و مادرش بلندن رفت و در پاریس انتقال نمود و شاه معزول
در کلکته عمارات عالی بنا کرده و از دنیا و ما فیها چشم بسته به عیاشی و خوشگذرانی مشغول گردیده در ۲۰ محرم ۱۳۰۵ شنبه
انتقال نمود و نعشش را در امامبارا بردند بعد از رحلت او سرکار انگریز جهة اولاد ایشان ماهانه بقدر رسد حق معین گردیده
و قریب سه هزار کس وظیفه خوار بودند برطرف شدند

شبیه محمد واجد علی شاه پادشاه



خاتمه

مخفی مبادکه در وقت روانگی واجد علی شاه از لکهنو یک پسر صغیر موسوم به برجیس قدر با مادرش در لکهنو گذاشته
بود در سنه ۱۲۷۳ هجری که فوج فرنگ باغی شده در دهلی و غیره فساد برپا کردند مردم برجیس قدر را پادشاهی مقرر کردند
و خزانه او را انگریزان از لکهنو باین خیال دست نزده بودند که مادر و برادر شاه بلندن رفته بودند برای دادخواهی
که هرگاه استرداد ملک با ایشان نشود بالضروره مال و متاع ایشان با ایشان واگذار خواهد شد لهذا خزانه بجای خود بود پس
برجیس قدر بر خزانه دست یافته زیاده از یک لک سپاه جمع آوری کرده دلیرانه با فوج فرنگ جنگیدند و قریب ده
یوم سلطنت کرد و از بی وفائی و نمک حرامی ملازمان خویش و کثرت سپاه فرنگ بستوه آمده از لکهنو برآمده در
دامن کوه نیپال مدتی با فوج فرنگ جنگ جویان چون نوکران خیرخواه او کشته شدند و ساز و سامان حرب نماند
در ماه جمادی الاول سنه ۱۲۷۵ هجری پناه براجه نیپال برد راجه او را در حمایت خود جای داده و بلشکریان فرنگ
گفت زبون گشته را تیغ و خنجر زدن بود بر رگ مرده نشتر زدن بدنبال آهو چه پوئی چو تیر اگر شیر مردی
پس شیر گیر انگریزان سخن راجه را قبول کردند و دست از پیکار کشیده مراجعت نمودند راجه برای برجیس قدر خواست که
وظیفه مقرر کند وی قبول نکرد و گفت هنوز نزد من قدری زر و جواهر موجود است هرگاه صرف شد مهمان
شما هستم راجه در سواد شهر کوت ماند و برای سکونت او جائی مقرر نمود و از بعضی ثقات شنیده شد که شخصی
سوداگر ایرانی که ساکن لداخ بود دختر خود را به برجیس قدر داده و برجیس قدر آنچه جواهر داشته بشخص سوداگر
مذکور داده به تجارت نماید و فایده آنرا سال بسال میدهد برجیس قدر بان آمدنی گذران میکند لاکن از اخبار که
معلوم شد این اوقات حسب الخواهش سرکار انگلیسیه بکلکته آمده و بجای پدر جای نشین است و ماهانه از دولت
بهیه انگلیشه برای ایشان مقرر شده جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس

مقاله چهارم کتاب زینت الزمان تاج التواریخ و سلالة السیر در بیان مجملی از کیفیت تملک و تسلط اهالی سلطنت برطانیه بممالک وسیع الفضای هندوستان از آغاز طلوع نیر حکومت انریبل ایست انڈیا کمپنی

برخاطر عاطر اولی الالباب مطالعه کنندگان این کتاب مکشوف و معلوم باد که مملکت هندوستان در جنوب آسیا
واقعست بحساب اهل جغرافیا در چهار حصه تقسیم شده است اول گنجیتک یعنی ولایتی که از رود گنجس شروع میشود
دوم [illegible] یعنی ولایتی که [illegible] خانه سند آباد میشود سیم سنترل انڈیا یعنی ممالک مرکزی چهارم سودرن
انڈیا یعنی ممالک جنوبی تسلط و استیلای سلطنت انگلیسیه که بار سوی هندوستان بدو که بعزم تجارت بود

چنین بیان می‌کنند که در سنه ۱۶۰۰ عیسوی از پیشگاه ملکه الیزبت فرمانفرمای انگلستان جماعتی از تجاران مملکت بخصوص بجهة
سیر و سفر تجارت شرقیه هندوستان فرمانی حاصل نموده اساس کار تجارت این ملک را محکم کردند و این جماعة
از ابتدا به ایست اندیا کمپنی ملقب و موسوم گشت در آغاز کار در عهد سلطنت نورالدین جهانگیر پادشاه دهلی بمقام
بندر سورت آمده طرح بنای تجارت انداختند پس در سنه ۱۶۳۹ عیسوی در عهد سلطنت چارلس اول پادشاه انگلستان
و در زمانه سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه پادشاه دهلی جماعتی از تجار مذکور به بندر پپلی برای تجارت رفتند
و در سنه ۱۶۴۰ عیسوی زمان سلطنت همان چارلس اول و عهد حکومت شاه محمد شجاع پادشاه دهلی در مقام هوگلی نیز
با آغاز کار تجارت پرداختند و در سنه ۱۶۸۱ عیسوی که عهد فرمان روائی چارلس ثانی و زمان سلطنت اورنگ زیب بود
گماشتگان کمپنی مزبور کارخانه تجارت ملک بنگاله را نسبت به مدراس افزودند نظر بمراعات عالمگیر در دستگاه
تجارت کمپنی در مملکت هند خیلی ترقی پدید آمد پس در سنه ۱۶۸۱ عیسوی بحکم کورت آف دیرکترس کارخانه تجارت ملک
بنگاله از تجارت مدراس علیحده گشت چون نواب شایسته خان صوبه دار در آن وقت بعضی احکام منافی رای کمپنی
جاری کرده بود لاجرم از پیشگاه جیمس ثانی پادشاه انگلستان حکم جنگ با صوبه دار مذکور و پادشاه دهلی بنام کمپنی
صادر شد و برای انجام این مهم فوجی لشکر جنگی با دو صد توپ با ده مرکب جنگی از انگلند به هندوستان مامور شد
و با افسران کمپنی حکم شد که جهازات را بچاتگام برند و اول آن مقام را بحیطه التصرف خود در آورند و بنای قلعه
در آنجا اندازند خلاصه بعد از گفتگوی بسیار و زد و خورد ملتشبا بتاریخ شانزدهم ماه اگست ۱۶۹۰ عیسوی مابین
کمپنی و صوبه دار عقد مصالحت بسته شد و کمپنی بنگاله را ریاستی جداگانه قرار داد و در کلکته قلعه ساخته بنام شاه
انگلستان فورت ولیم موسوم نمود و در سنه ۱۷۱۲ عیسوی بعهد سلطنت [illegible] نواب مرشد قلیخان از وضع حرکات
کمپنی رنجش بنا نهاده احکام چندی که خلاف طبع کمپنی بود جاری کرد و کمپنی مستر سرمن و خواجه سرهد ارمنی را
برسم سفارت بحضور فرخ سیر پادشاه دهلی فرستاده انجام مرام خود را بضمن [illegible] حاجات چهارگانه ذیل بخواست

اول آنکه حکم شود به دار الضرب مرشدآباد بهر ماهی سه روز سکه طلا و نقره برای کمپنی طیار کرده شود.
دوم آنکه هر کسی که پروانه راهداری بدستخط کمپنی داشته باشد در سرحدات تفحص در مال و متاعش نکنند.
سوم آنکه هر کسی که مدیون کمپنی گردد محکوم حکم سردار کلکته باشد.
چهارم آنکه کمپنی میخواهد سی و هشت قریه نزدیک کلکته بخرد منع و تعرض درین امر راه نیابد.

فرخ سیر هر چهار خواهش آنها را قبول نموده سفرای مذکور با نیل مرام عنان عزیمت بصوب کلکته منعطف
نمودند در سنه ۱۷۵۶ عیسوی پس از آنکه نواب مهابت جنگ داعی اجل را لبیک اجابت گفت و نواب سراج الدوله
بصوبه داری بنگاله و بهار و اودیسه منصوب گردید کشنداس نایب نواب شهاب جنگ [illegible] را که بتحریف صوبه

موصوف با اهل و عیال گریخته در ظل حمایت کمپنی بکلکته آمد و از کمپنی امان خواست سراج الدوله بجهت استکابی و پیامی
بکمپنی فرستاد و از آنجائیکه حمایت مستامن از واجبات آئین ملکداری است کمپنی خواهش او را قبول نکرد و سراج الدوله
ازین فقره برآشفت و بتاریخ بیستم جون سنه ۱۷۵۶ عیسوی با کمپنی در کلکته جنگی عظیم کرد و کمپنی مدراس از شنیدن این خبر کرنیل کلیو را
با یک فوج سپاه انگریزی و دو فوج هندوستانی بمدد روانه کلکته نمود و دوباره میان فوج انگریز و نواب نایرهٔ آتش
جدال و قتال ملتهب شد آخر الامر نواب شکست خورده کلکته بتصرف انگریز و بندر هوگلی را نیز مسخر نمودند بعد از چندی
مصالحهٔ ظاهری درمیان کمپنی و نواب منعقد گردید لاکن بعد از عرصهٔ قلیل صورت مصالحه بهم خورد و باز بمقام پلاسی
محاربتی عظیم روی داد باوجودیکه لشکر انگریز قلیل و لشکر نواب زیاده از چهل هزار تن بودند نواب تاب مقاومت نیاورده
راه گریز پیمود و بمرشدآباد رسیده اهل و عیال را برداشته روانه عظیم آباد گردید و درین راه او را دستگیر نموده بدارش
کشیدند بعد از آن میر محمد جعفر خان را بر مسند ریاست مرشدآباد مسند آرا گردانیدند و در سنه ۱۷۶۳ عظیم آباد را مسخر
نمودند و در سنه ۱۷۶۵ لارد کلیو را ناظم و افسر ملک هندوستان قرار دادند و درهمین سنه صوبجات بنگاله و بهار و اودیسه را
شاه عالم پادشاه دهلی بانگریز واگذار نمود و برای مصارف پادشاهیت و چهار لک روپیه سالیانه مقرر شد و در سنه ۱۷۶۷
لارد کلیو استعفا داده روانه انگلستان شد و هنری ویرلیست بجای ایشان مقرر گردید و در سنه ۱۷۶۹ فیما بین انگریز
و نواب حیدرعلی خان والی میسور بعد از محاربات بسیار مصالحت مسلوک گشت و در سنه ۱۷۷۲ لارد وارن هستنگس رونق
افروز کلکته گردید لارد موصوف اول برآورد مداخل کمپنی را نموده تحصیل کنندگانش را کلکتر نام کرد و خالصهٔ
کمپنی را از مرشدآباد بکلکته آورد و همانسال عدالتها مقرر شده در کلکته محکمهٔ عدالت اپیل قرار داد و یکی برای
اپیل مقدمات دیوانی بنام صدر دیوانی و یکی دیگر برای مقدمات فوجداری بنام صدر نظامت و در همان اوان
برای حکومت هندوستان ضوابط و قوانین جدید جاری گردید یعنی از برای شوری و صوابدید در اجلاس گورنری
چهار کس کونسلی مقرر شدند و در سنه ۱۷۸۰ اجازت طبع اخبار داده شد مشروط بآنکه اخبار صحیح مندرج سازند و در
۱۷۸۱ بنارس را از نواب وزیر گرفتند و در سنه ۱۷۸۶ لارد کارن والس بگورنری و هم بسپه سالاری هندوستان مقرر
گشتند و درین عهد انگریز بکرات با تیپو سلطان والی میسور محاربات سخت نمود و آخر الامر تیپو سلطان تن بمصالحه در داد
در سنه ۱۷۹۸ چون عهدهٔ گورنری به مارکوس ولیسلی اختصاص یافت باز با تیپو سلطان محاربه روی داد و درآن معرکه تیپو
سلطان کشته شد و در سنه ۱۸۰۰ ممالک ارکات و سورت و تنجور را مسخر نمودند و در سنه ۱۸۱۴ با نیپالیان هنگامهٔ کارزار گرم
گردید و نیپالیان را هزیمتی سخت رسید انگریز ایشان صلاح کار خود را بصلح قرار داده بسیاری از ملک خود را بانگریز
واگذار نمودند و در سنه ۱۸۲۴ رنگون بتصرف انگریز درآمد و در سنه ۱۸۲۹ هندوستانیان را عهده‌های جلیلهٔ صدر الصدوری حاصل
شد و آمد و رفت جهازات در هند جاری گردید و در سنه ۱۸۳۵ روپیه کمپنی جاری گردید و در سنه ۱۸۴۹ ملک پنجاب را تصرف کردند

در سنه ۱۸۴۹ قلعه لاهور و شهر ملتان بتصرف انگریز در آمد و در سنه ۱۸۵۶ مملکت اوده باهتمام جنرل اوترم بهادر بتصرف انگریز
در آمد و در سنه ۱۸۵۷ سانحه بلوای هند سر بر زد و شورشی عظیم در تمام هند برپا شد تبیین این مقال آنکه چون تفنگهائی که
تازه اختراع شده بود که گلوله اش بمسافت نهصد قدم کار میکرد برای سپاه از انگلند آوردند و همراه آن فشنگهای
جدید که کاغذی بروغن آلوده بر آن پیچیده بودند تا از آسیب آب و باران خراب نشود و بار دوم بمقدار آورده
بودند و به سپاهیان هندوستانی تقسیم نمودند چون باید بوقت استعمال فشنگ مذکور سر آنرا بدندان بریده در تفنگ
اندازند سپاه هنود گفتند این روغن که بآن کاغذ مالیده شده روغن گاو است لهذا در استعمال آن عذر آوردند و
اهل اسلام گفتند شاید از چربی خنزیر باشد و بریدن آن از دندان خلاف دین و آئین است گورنمنت حکم داد که
کارگران هند همان قسم فشنگ ساخته بسپاهیان دادند باز سپاهیان هنود از قوم برهمن و راجپوت قبول
نکردند مجدد حکم از گورنمنت شد که اسباب و آلات ساختن فشنگ را بهندی سپاهیان تا خودشان بدست خویش
بسازند و با هر روغنی که در مذهبشان ممنوع نیست چرب کنند باز از این حکم نیز سرباز زدند و بر خود سری باقی ماندند
افسران فوج بعضی از متمردین را سیاست نمودند چاره نشد چون باینگونه نافرمانی اولا از سپاهیان فوج نوزدهم
مقیم برهمپور بلکهنو رسید حکم شد که از برهمپور کوچ کرده بمقام بارکپور جمع شوند چون در موضع مذکور اجتماع نمودند
حکم شد متمردین از خدمت سرکاری عزل و اسلحه جنگ را از آنها باز ستانند و مشاهره ایشانرا تا همان یوم بایشان بدهند
و جنرل هرسی نطقی دانشمندانه در باره شبهه ایشان بیان نمود و گفت با وجود اینهمه نافرمانی سرکار بملاحظه رعیت
پروری مصالحت جمهور شمار از در یاهی بوکلی متحمل میشود ایشان بظاهر تشکر نمودند ولی چون دلهای ایشان مملو از کینه بود
یکی از سپاهیان حمله نمود چند نفر از افسران فوج را زخمی کرد رفته رفته نایره فساد بلند گردید اشرار و اوباش که
پیوسته در صدد فساد بودند بمدد ایشان شدند و خاطر نشان عوام کردند که انگریز بمذهب و کیش رعایا میخواهد دخل و تصرف
نماید لهذا بدین بهانه شورش در اضلاع و اقطاع مملکت برانگیختند و هنگامه رستخیز برپا نمودند تا استماع اخبار وحشت اثر خلایق
شهر و بازار روزی نبود که با گوناگون تخیلات و توهمات بهم و خوش بیم و هراسی نباشند بصدگونه ملال صبح را شام میکردند
و شبها را با کمال تشتت خاطر بروز می آوردند تا آنکه دایره فساد کینه خواهان رو بوسعت نهاد و در هر گوشه بتاخت
و تاراج پرداختند بسا افسران اضلاع به تیغ ستم آنان بهزار حسرت و حرمان جان دادند و زنان و بچگان ایشان از غایت
بیرحمی اشرار بعذاب فنا افتادند و اینهمه فتنه که از سپاهیان بظهور رسید گمان عوام این بود که سپاهیان باندیشه خلل
مذهبی دست از استعمال فشنگ باز داشتند و اهالی سلطنت با آنها جبر کردند و همان جبر و تشدد موجب اینهمه خرابیها
شد لاکن عوام بیچاره و بیخبر از حقیقت کار بودند و نمیدانستند که معامله فشنگ بهانه بوده و حال آنکه منشا این فساد آن
بود که در سنه ۱۸۵۰ عیسوی قانونی جدید در خصوص منع محروم بودن از ارث به تبدیل مذهب در هند جاری شد

مردم عوام از هنود و اسلام بوجه واقف نبودند از اصل مطلب نسبت مداخلت انگریز را بمذهب و ادیان فهمیدند حال
آنکه این کار نشان نیز مانند کار سابق ایشان عاری از پیرایهٔ خرد بود چه که این قانون برای عموم مردم بود
نه ملت مخصوصی و اصل بنیاد و تجویز این قانون بخیال گورنمنت آن بود که چون حقوق معاش هر شخصی از تعلقات
دنیوی بدین و کیش تعلق ندارد و ملت و مذهب امریست متعلق بثواب و عقاب آخرت نه بجاه و دولت که سیف
المثل هنود و تراودی بدین اسلام در آید یکی و بدی وی متعلق به روز جزا خواهد بود و بقانون سلطنت حکمیه
معاملات دنیوی هر قوم بدون رعایت مذهب و ملتی انفصال می باید پس حقوق دنیوی چنین کسی را بعلت تبدیل
مذهب تلف نمودن چه ضرور است تبدیل مذهب امریست متعلق بعقل و اختیار و از هیچ آئین سرکاری نمی توان فهمید
که سلطان وقت مردم را بملت خود میخواند و حال آنکه در خصوصیات مذهبیه و مراسم دینیهٔ رعایا حکومت
انگریز کاهی مضایقه ننموده و همیشه رعایت مذاهب و کیشهای رعایا را منظور داشته چنانچه مدارس عربی و فارسی
و سنسکرت محض پاس خاطر مسلمانان و هنود در هر شهر و دیار جاری نموده و اشتهار عام داده که رعایا خیالات
واهی نکنند که حکومت انگریز بمذاهب و کیش رعایا تعرض و مزاحمتی میرساند و هر کس در مذهب و ملت خود مختار است
خلاصه همین منشأ که فتنه زار و زبازار بود و خلق خدا بصدمات و پریشانی گرفتار بود و چند ماهی ارکین سلطنت بر آن قرار گرفت
که یکی از حکام کلکته که از اوضاع و اطوار مردم هند خبردار باشد بتدارک حالات رعایا و تاکید احکام آنجا و اصلاح
بدنظمیهائی که بانواع اسباب راه یافته بر کار رود تا باحسن الوجه تنبیه و گوشمال سرکشان در آنجا نموده و تدابیر مناسبه نماید
و بتسکین و تسلی خاطر رعایا که بشنیدن اخبارات واهی عوام پراکنده دل شده اند بعنوانی بپردازد که امن و امان و
جمعیت و اطمینان که از میان رفته باز بجا آید آخر الامر سامیول صدر الصدور کلکته که واقف از احوال و اطوار
قاطنین آن دیار بود و دانش یکانه روزگار بود و بعهده کمشنری مقام پتنه و اضلاع خمسه متعلق آن مامور شده
روانه گردید چون وارد عظیم آباد شد مجلسی منعقد نموده صلای عام در داد کرده و خلایق در آن مجلس گرد آمدند
کمشنر موصوف نطقی فصیح و بلیغ بدین مضمون ادا نمود که ای عوام دانسته و آگاه باشید که بمهر عاطفت و رعیت پروری
سرکار گورنر جنرل هیچگونه تفاوت و اختلاط راه نیافته جمله رعایا از مسلمین و هنود و نصارا و یهود چنانکه سابق در ظل
رافت و عنایت جناب ممدوح بودند اکنون نیز همچنانست و فاشعاران حق گذار مدام مستحق انعام و توقیرند
و بداندیشان قابل سزا و تعزیر چون هر یکی از شما صاحب عقل و خرد میباشید نباید گوش بر افواه عوام نمائید لازم
آنکه در تعلیم و تفهیم عوام بکوشید و هر گونه سطوت و حشمت حکومت را خاطر نشان آنها کنید و بیچارگان را از رسیدن
صدمات و پریشانی وا رهانید بالجمله کمشنر صاحب بحکمت عملی آنچه باید و شاید از حالات واقعی و نصایحی که مناسب
وقت بود بیان نمود و تسلی کلی بخاطرهای پریشان را میافت آن وقت جمیع رعایا و برایا با کمال اطمینان خاطر در خود

به جای دوام سلطنت پروا نکنند عیال و اطفال خود را که از ترس اشرار باطراف فرستاده بودند طلب نمودند و کار و بار تجارت و ارباب حرفت از سر نو رونق گرفت در عرصهٔ قلیل نیز از کوشش و دولتخواهان سلطنت در اکثر مقامات فتح و نصرت حاصل شد و اشرار بکردار ناهنجار خویش گرفتار شدند وحشت و اضطراب رعایا بکلی برطرف شد و احکام گورنمنت حسب دستور سابق جاری گشت و درین سنه ممالک هند از کمپنی منتقل با علیحضرت ملکهٔ معظمه شد اینوقت بحسب قانون سلطنت هشت هندوستان بر پنج حصهٔ کبیره مقرر شد اول ممالک برتش آنرا به شش حصه تقسیم کردند

حصهٔ اول علاقهٔ بنگاله و آنرا در تحت حکومت لفتنت گورنر قرار دادند

و آن صوبهٔ بنگال و صوبهٔ بهار و صوبهٔ اوریسه است

حصهٔ دوم علاقهٔ مدراس و آن را در تحت حکومت گورنر مقرر کردند

و آن ارکات و ترچناپلی ویلور مدهورا نیلور پتن چهلی پتن کنتور کرنول بلاری راجمندری کرچین تانجوری کالیکوت منگلور سرنگاپتن

حصهٔ سوم علاقهٔ بمبئی و آنرا در تحت حکومت گورنر کونسل قرار دادند

و آن بمبئی پونه احمدنگر خاندیس دهارواڑ تهانه رتناگری سورت بروچ احمدآباد حیدرآباد سند شکارپور ناسک ستارا

حصهٔ چهارم علاقهٔ غربیه و آنرا در تحت حکومت لفتنت گورنر قرار دادند

و آن بنارس فتح گڈه میرزاپور گورکهپور شاهجهانپور متهرا بریلی پیلی بهیت مرادآباد و سهارنپور

حصهٔ پنجم علاقهٔ پنجاب و آنرا در تحت حکومت لفتنت قرار دادند

و آن دهلی لاهور امرتسر ملتان لودیانه انباله شمله دیره غازی خان دیره اسمعیل خان جالندهر پشاور سیالکوت

حصهٔ ششم علاقهٔ اضلاع جدید و آنرا در تحت حکومت ایسیری قرار دادند

و آن اوده ناگپور برار بلاد سکهم آسام برما کشمیر میسور

دوم ممالک مطلق العنان

و آن نیپال و بهوتان است که این ریاست خراج نمیدهند

سیوم ممالک پرتگیز است

و آن گوا دمن قلعهٔ دیپ پوندیچری کاریکل یانان ضلع راجمندری چندرنگر

چهارم جزایری که از توابع هندوستان است آنرا در تحت حکومت چیف کمشنر قرار دادند

و آن تراندیپ وکتهدیپ ومال دیپ ونکوبار وآندامن
بهم ممالک متحابه که مطیع ومنقاد وخراج گذارند

وسعت مملکت هند پانزده لک میل مربع است که من جمله آن نه لک میل زمین بتصرف ملکهٔ معظمه است وشش لک میل زمین بتصرف رؤسا واهل اسلام وزنار داران صنم پرست است ودارای بیست وشش کرور مخلوق وپنجاه ودو کرور خراج تمام هندوستان است ودرین ممالک اکنون سیزده رئیس مسلمان وهشتاد وشش راجهٔ هندو بر وسادهٔ ریاست تمکن دارند ودر تحت حکومت دولت انگلیس وخراج گذارند مؤلف کتاب مناسب چنان دید که مجملی از شرح احوال وبندی از محاسن خصال ومحامد فعال هر یک از امرا وعظام والاجاه عالی مقامی که اکنون بر مسند ریاست متمکنند بر صفحهٔ روزگار گذارد . غرض نقشی است کز ما باز ماند . که هستی را نمی بینم بقائی .

ریاست اول ممالک دکن

فصل اول ریاست دکن که از لشکر وکشور بزرگترین ریاستهای هندوستان است

این ریاست متعلق است باعلیحضرت فریدون حشمت گردون رفعت کیوان رتبت شاه جوان بخت مهین بحر کامکار دارای دوران آصفی ابو المظفر فتح جنگ نظام الدوله آصف جاه میر محبوب علیخان بهادر ادام الله عمره ودولته در پنجم ماه ربیع الاولی ۱۳۰۱ مطابق سوم ماه فبروری ۱۸۸۴ عیسوی بر سریر جهانبانی جلوس فرمود وهر یک از اعیان سلطنت وارکان دولت را بمناصب بلند وخدمات ارجمند اعزاز واکرام نمود وبه نظم ونسق مهام ملک پرداخته در مراسم نشر معدلت ونظم مملکت وترویج مناهج اسلام واستحکام قواعد علوم گوی سبق از شاهان جهان ربوده ودر آداب رعیت پروری واسباب سخاگستری ووفور مروت وفنون فتوت چنان جهدی موفور بجا می آورد که احسان فریدون مکتوم وصیت عدل نوشیروان معدوم گردیده حقتعالی آفتاب سلطنتش را از مغرب زوال محفوظ گرداند . وسعت ملک این پادشاه ۹۵۶۳۲ میل مربع است خراج مملکت ایشان پنج کرور روپیه میباشد هشتاد هزار سوار وپیاده حاضر رکاب دارد وبیست ویک شلک توپ سلام در هر مقام که باشند از جانب انگلیس برای ایشان مقرر است معاهدهٔ دوستی با انگلیس در ۱۲۵۹ عیسوی منعقد شده

شبیه ایشان در صفحهٔ بعد است

شبیه ابوالمظفر نظام الدوله میر محبوب علی خان بهادر



ذکر معدودی از معتمدان دولت و مقربان خلوت اعلیحضرت پادشاهی

ذکر نواب بشیر الدوله

اول یکه معرفت اثر کیست آسمان وزارت مهر سپهر آفاق جلالت جناب مستطاب انجم اکرم اعظم احشم رفعت جنگ بشیر الدوله عمدة الملک اعظم الامراء وزیر دربار اعظم داخله و مالیه کل محروسه دکن دام اجلاله العالی با نواع فضایل آراسته و با قسام خصایل پیراسته رای صایب نمایش دستور حل مشکلات امور است و فکر اصابت پیرایش قانون کشف منفصلات احوال جمهور از آنزمان که مسند وزارت و چهره ریاست را بجمال شوکت آرایش داده چندان در اسعاف مطالب ضعفا و آبادانی حال ولایت و شادمانی رعیت مبالغت نموده که در هیچ یک از عهود و اعصر و قرون و اوایل وزیری علی تلک المفاخر و المآثر و مشیری علی تلک الخصایل مشهود و منقاد ده نمانم بدر آسمان ادب و دانش خواهم یا صدر ایوان خرد و بینش دانم از زمین کفایت حسن کفالتش چنان در پیشگاه شاهی محل مرحمت است که احدی از معتمدان دولت و مقربان خلوت را این نوع عظمت شان نیست اشهد بالله ذکر خصایل و شرح فضایل و علو نسب

بسمه [illegible] وزیر بالا [illegible] آراسته [illegible] اعلام نماید .

ذکر نواب محی الدین بهادر

دوم جناب مستطاب عظمت و جلالت انتساب اجل اکرم افخم نواب محمد محی الدین بهادر تیغ جنگ شمس الامرا

امیر کبیر خورشید چهره دوام عظمته فنون ادب را دارا و صنوف لطایف را بهار عالم آرا صدر افزای عزت و جلال مسند
نشین عقل و کمال در فصاحت کلام و حصافت مقام و علو نسب و سمو حسب و انعام بی پایان و احسان بی امتنان
و استعلای قدرت و استیلای قوت و مدارج کمال و معارج جلال کسی را با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست با این
بلندی درجات و ارتقای منزلت چنان با جمعی درویش و بیگانه و خویش سلوک و رفتار می نماید و آنها را بداد و دهش و عطا
و بخشش میخواند که تو گفت آنرا که چشم سپید بیست بروی وی باز نماید و هر گدا دست تمنا خویش بسوی او دراز نماید

نواب محمد افضل الدین خان

ستیم جناب مستطاب جلالت مآب اجل اکرم افخم احشم نواب محمد افضل الدین خان بهادر سکندر جنگ اقبال الدوله
وقار الامراء دام اقباله العالی گوهر پاکیش بسرشته بهر راست و مراتب عزت و اقتدار و مراسم شوکت و احتشام کسی را
با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست الحق دفینه ایست از لآلی که تا لی آن از بحر عمان نخیزد و اختر بلند
بی زوال خویش که دستور اساس شفقت و گنجور خزاین مروت و میزان مراسم الضافت چنان در پیشگاه شاهی محل
وثوق گردیده که مرجع مهام و مصدر کفایت امور خاص و عام است همانا این لقب زیبنده درازنده جاه و جلال
و فرازنده شوکت و اقبال بوده نسیم فضایل او اطراف جهان را چون گلستان معطر گردانیده مینا قلمش شمه ای بدین چون شمیم مضمون بر نگفته

شبیه نواب بشیر الدوله بهادر	شبیه نواب اقبال الدوله وقار الامراء

چهارم نور پاک و پیر تابناک خورشید آسمان معالی و برقیت شاهزاده مهر طلعت میرزاده سپهر رفعت نواب مستطاب اجل اکرم ظفر جنگ که سرکار خورشید جاه والا تبار و عالی نژاد است باهت اخلاقش با شمعان صبح صادق مشهور آفاق و بی نیاز از شمار هر گونه مبالغت و اغراق است

شبیه شاهزاده ظفر جنگ بهادر	شبیه امیر کبیر خورشید کلاه بهادر
	

پنجم نواب مستطاب اجل اکرم نجم میرزا ... خان بهادر بلقب ظفر جنگ نظام ... و ... احتشام الملک ... خان معین المهام متفرقه جات ... اجلال و فضل ... و در اصل طاهر ... متلاطم ... از کثرت بخشش ... بخشش ابر است ... که از شدت ریزش ... در ... ابنای ملوک ... مذکور است بلندی ... بملاحظه لا یوصف الفلکات ... و چنین توصیف ... رفعت پایگاهش بمناسبت لا تعرف الشمس بالشعاع در میزان تعریف نسنجد که همه پیشانان از آن عاجز آیند و قلم از این قاصر

ششم ... دودمان شرافت و نخبه خاندان ... نواب مستطاب اشرف الامیر میرزا ... خان بهادر صفدر جنگ ... الدوله فخر الملک ... امور ... سرکار عالی ... قدر ... که ... نیات ... تحمید ... سپهر ...

میرزا شاهزاده نجف ... نظام

میرزا ... خان ...

بوده و هست سایه گستر چنین شخص چون وی در مقدمی بعلوم و مقدمی باداب و مقدمی بفنون و مقدمی بهنر [illegible] و در کمال [illegible]
ستوده [illegible] ستوده [illegible] و [illegible] هنوز چشمی ندیده و گوشی نشنیده [illegible] اگر قلم کاتب [illegible] تحریر [illegible]
محاسب [illegible] آن خیال محض است [illegible] این [illegible] اینجا که [illegible] نگارش [illegible] اگر
همه [illegible] تا هزار سال [illegible]

[illegible]



هفتم شجره گلستان شهامت و دوحه بستان نباهت جناب فخامت و جلالت نصاب مقرب بارگاه سلطانی
نواب میر ریاضت علیخان بهادر [illegible] یار جنگ امین خلوت حضور بندگان عالی [illegible] پاکی ذات و نیکی صفات [illegible] فضایل [illegible]
معروف و کیاست بکار روانی و فراست و مهربانی موصوف است نقاش فطرت بزیبائی بر لوح وجود نقشی کشیده [illegible]
ظاهر و باطن [illegible] چنانچه [illegible] امتیاز از اقران [illegible] از بدایت عمر تا کنون [illegible] فصاحت کلام
ذلاقت لسان و محاسن حسن اخلاق کسی [illegible] بموجب این ظهور کمالات اغلب اوقات بشرف ملازمت
و مواظبت خدمت [illegible] و [illegible] جناب بندگان عالی [illegible]
و [illegible] است .

[illegible]

نواب شجاع السلطنه بهادر

هشتم آیهٔ عقل و دانش و ایفضل و بینش جناب جلالت مآب نواب مستطاب شجاع السلطنه افسر جنگ ادام اجلاله العالی که
عقل و شجاعت معروف و بهنر و کفایت موصوف است رای منیرش در شب حادثه آفتابیست روشن و فراست پرتو شمع
ضمیرش در تیرگی هر واقعه نوریست ظلمت زدای و گنجینه سینه‌اش مملو از جواهر علوم و مشحون از بر فیاض نثار دست
دُرنثارش عرق خجالت بر جبین و کان بدخشانی از بخشش کف گهر بخشش خون دل بر زمین فشانده بدانش بزرگ و همت
بلند میان دو دلیر و بدل و بهشت و بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت و میامن تدبیر و مراتب سهام
سزاوار جاه و مکنت و شایسته بلندی و رفعت همواره خوان کرم و احسانش گسترده و آینده و رونده از انعامات
لطف و کرامت خویش محظوظ و بهره ور میدارد و خدمات ایشان چندان مطبوع خاطر خورشید مظاهر بندگان عالی
میباشد که غالباً در سفر و حضر و خلوت و جلوت بالطاف ملوکانه مفتخر و سرافراز

شبیه نواب شجاع السلطنه افسر جنگ بهادر



نواب دولت یار جنگ

نهم دوحهٔ اقبال و شجرهٔ کمال سخن پرور نکته گستر سخن ساز جناب جلالت مآب نواب دولت یار جنگ میرزا نصر الله خان
دام اقباله آثار جلالت و انوار نجابت از ناصیه مبین و جبینش چون ضیاء خورشید و صفا در مروارید هویداست
و در کسب فضایل نفسانی و کمالات جسمانی و مکارم اخلاق و پاکیزگی طینت و اصالت حسب و صحت نسب

چون خورشید انور شهرت سر افراز و بکمال دانش و جمال فطانت و هنرپروری مخصوص و ممتاز و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده
و نیکی نهاد و رفتار مطبوع و هنجار مرغوب درست ارتفاع منزلت و بلندی مکانت کما ینبغی پیدا است ارباب
نظم و نثر در مدایح ذات محاسن صفاتش مدح گو و شکر گذار جواهر خیالات و پسندش مطبوع طبایع کافه افاضل عالم و مقبول
ضمایر تمامی اکابر فضلای بنی آدم است و از رشحات اشعار گوهربارش ریاض فضل فصاحت ناضر و از قطرات ابیات
در نثارش حیاض دانش و بلاغت سرشار و مالامال است و تعریف نظمش از اندازه بیرون و توصیف نثرش افزون
خصوص کتاب تاریخی که تازه تالیف فرموده اند که از فواتح کلمات گوهربارش مذاق اصحاب خبر و بینش شیرین
و در پاکی اعتقاد و خوشی نهاد و مقبول طباع همگی اعیان دربار و محبوب القلوب تمامت ارکان دولت است

شبیه نواب دولت یار جنگ بهادر



دهم جناب جلالت مآب اجل اکرم افخم نواب عماد الملک مولوی سید حسین دام اقباله معتمد بالکرد و دکن
مدار در مقامات ادبیت و مقدمات عربیت و در علوم عقلی و فنون نقلی فرید دهر و وحید عصر است و لطف عمیم
و کرم جسیم و خلق کریم و حسن سیرت و لطف معاشرت و موالفت و حسن مروت و فتوت را اقتضاری تازه و گلزار
همت و شوکت را اخضراری بی اندازه بخشیده و در مدارج علوم از قبیل هیئت و نجوم و جغرافیا و حساب

و تاریخ بی نیازه ممتاز ماست چنانچه اگر از مشرق تا غرب عالم را بپیمایند مانند وی از احیای مراسم فضل و ادب نه بینند
و ارامی بر زبان مه دانامی بر بیا بتد فضلای روی زمین و فقهای با تمکین با نعام بی پایان و احسان فراوانش ممنون
و اسیر دوره و نزدیک بجوامع نتایجش قائل و صنوف عرب و عجم بروایح فضیلتش ناطق و چنان در سیاسات خارجه و امور
پولیتیکیه تدریس کرده که کسی را در اینباب زهره اشتباه و بجبرهٔ تدلیس نیست و در اسالیب فصاحت و تفحص در کتب و سیر
و تجسس در تاریخ و خبر کنون مخزن حکم و مصدر محاسن شیم گردیده چنانچه در وجه اصحاب درایت از نسیم تربیتش با ثمر
و شجرهٔ اقبال ارباب کفایت از شمیم تربیتش بار دار است .

شبیه نواب عماد الدوله مولوی سید حسین صاحب



یازدهم ثمرهٔ شجرهٔ فضل و فتوت جناب تاج الادبا مولوی عبد القیوم کمشنر انعام بزیور فضائل آراسته است در عنفوان
زندگانی و ریعان شباب از روی جودت فهم و حدت ذهن دریافت که تکمیل نفس انسانی و ترقی از پستی جهل بذروهٔ اعالی
اکتساب مراتب دانش صورت نه بندد جز بتحصیل علوم و تحصیل فنون را پای طلب در راه تعب نهاد و با استفاده
تمام جودت بها العاده و برکشود مقدمات را با سایر علوم در اندک مدت خواند پس از آن مسائل فقهیه و ضبط و لاء اصول
تا به هر فن مستلزم گشت و طرز سلوکش پسندیدهٔ خاص و عام شد و در ملک فن مستقند با نزای بر دید و از جرئو زبان آثارش

در نشو و نما و شاخ اقبالش در برگ و نوا شده همین سبب الی هم و حسن بکام شمیم مانند نشان فروغ چهره اولو الابصار گشته
در ظل عاطفت اعلیحضرت بندگان عالی با کمال خرمی روزگار میگذراند اکنون سال قرون از بیست است
که با شوق لفش رشته الفت چنان محکم است که به هیچ گونه الفت بی شایبه کلفت کم اتفاق افتاده و کسی نشان نداده

دوازدهم ثمره شجره اقبال جناب عمدة الحکما حکیم محب حسین بزیور فضایل و زینت فواضل آراسته است و علوم
عربیه مراتب ادبیه و انواع معقول و منقول و حکمت الهی و طبیعی و ریاضی تالی ارسطو و ثانی افلاطون است
و چنان در مسائل حکمت و نجوم و هیئت تدریس کرده که کسی را در این باب زهره اشتباه و بهره تدلیس نیست
از حسن خدمت چندان در خاطر سرکار نواب وقار الامرا رسوخی دارد که هیچ یک از معتمدان را بدین گونه اعتبار مقصود
نیست و سالهاست بشرف ملازمت و مواظبت خدمت سرافراز است   بهار عالم حسنش دل و جان تازه
میدارد   برنگ اصحاب صورت را ببو ارباب معنی را

خلاصه این بیست [illegible] مقصد امیر دیگر است که جمیع اطوار انسانیت در آنها موجود است لکن علم در میان
آنها رواجی ندارد و مشغول بعیاشی می باشند خداوند از برای اتمام حجت بر آنها چنان نواب مختار الملک وزیر
با تدبیری را عطا فرموده بود که میتوان گفت قابل وزارت یکی از سلاطین معظم روی زمین بود و هر چند کوشش نمود
در تربیت ملک و ترقی آنها اصلا بر دل آنها اثر نکرد حتی آنکه استادان ماهر از هر سمت طلب نمود و مدرسه
های متعدد چه در شهر و چه در محالات باز نمود اثری بظهور نرسید تا اینکه از دست بی تربیتی آنها به تنگ
آمده بنا نمود مردمان لایق را از خارج طلبیده به امورات ملکی مقرر نمود با وجود اینها باز اثر بر آنها نکرد و در
تربیت اهل ملک بمقصود نرسید آخر الامر بمقتضای دستور دیرینه کار بعد از مدت مدیدی که مستقر سریر وزارت
بود رحلت به بارگاه علیین رسید از این دنیای   و بنا عجب فتنی نمود که ملک دکن را همراه برد و انقلابات
زیاده در سمت پیدا آمد و کسانی را که آن مرحوم از خارج طلبیده بود اکنون چنان تسلطی بر ملک پیدا
نموده اند که اهالی ملک نه از پادشاه و نه از دیگری نه از هیئت کسی را قدرت بر آن نیست که بتواند خلاف
امر آنها عملی نماید و این ذلت بر آنها بنا مدکر بسبب بی دانشی و بی علمی و اکنون بسبب نفاقی که در میان
آنهاست ملک مانند کشتی دریائی ظاهر است که عنقریب از حوادثات
تباه و غرق خواهد شد

فصل دویم ریاست بهوپال

این ریاست یکی از ریاستهای معتبر هندوستان و از محال مالوه
محسوب میشود و بانی این ریاست دوست محمد خان افغان
است که یکی از امرای طایفهٔ میرزا خیلی و در سلک ملازمان پادشاه
فرخ سیر بوده و اکنون صد و بیست سال است که ریاست مزبور تحت
حکومت اولاد و احفاد دوست [محمد خان] است از حسن اتفاق سه خاتون معظمه پی
در پی در این ریاست حکمران هستند و بحال سلطان جهان بیگم به منصب
جلیله ولیعهدی از جانب والده مقرر هستند و در ایام حکومت سکندر
بیگم و شاهجهان بیگم این ریاست مخصوص بریاستهای قریب جوار خویش در حسن
انتظام و ملک داری و لشکرکشی و دشمن کشی و رعیت پروری امتیاز
اگر بخواهم بنویسم دفتری جداگانه باید مختصر آنکه در ادای خدمات خیر
خواهی دولت قوی شوکت انگلیس در ۱۸۵۷ عیسوی خدمات نمایان نموده
کردند و پرگنهٔ بیرسیا را در ۱۸۶۰ دولت قوی شوکت بایشان انعام داد
و ایشان در تاریخ ۱۸۶۱ اسناد ستارهٔ هند کبیر از دست آوردند از جمله حسن تدبیر
جلیله یکی این بود که بعد مدت قلیل ریاست را از بار قرضه
مستخلص گردانید و در ۱۸۶۸ داعی اجل را لبیک اجابت گفت
بعد از وی دختر نیک اختر شان نواب علیه عالیه شاهجهان
بیگم بی بی صاحبه بر مسند حکومت جلوس نمود و الی الآن نظم
مهام امور ریاست در کف کفایت ایشان است وسعت
ملکت ۶۹۰۲ میل مربع آمدنی ۳۶۸۲۴۰۰ روپیه کمپنی
خراج به دولت قوی شوکت سالی دو لک روپیه
نوزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است
۳۳۳ سوار و ۲۸۴۳ پیاده حاضر رکاب
موجود و متعین همیشه اوقات دارند .

شبیهٔ نواب علیه عالیه شاهجهان بیگم

شبیه نواب کلب علی خان بهادر





فصل ستیم ریاست رامپور

بانی این ولایت علی محمد خان افغان است که بحسن تدبیر بسیاری از نواحی مرادآباد را بحیطه تصرف درآورده و سرگروه چهل وهشت هزار افغان شده خطاب نوابی از جانب پادشاه دهلی بپاداش خدمتی که بسادات باره کرده بود یافت هنگامی که نواب کلبعلی خان بمسند حکومت قرار گرفت از حسن تدابیرش ریاست مذکور محسود ریاست های قرب وجوار خویش بود رعایا وبرایا همه خوشنود بودند وطبع والای این نواب باشاعت خیر واجرای کارهای حسنه مایل بود از آنجائی که مصدر خدمات نمایان شده بود از طرف حکومت انگلیس مخاطب بخطاب مشیر قیصر هند شد وپانزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر شد چون داعی اجل را لبیک اجابت گفت پسرش نواب محمد مشتاق علی خان بر مسند حکمرانی جلوس نمود ودرعرصه قلیل بدرود جهان فانی کرد پسرش رئیس حالیه نواب حامد علی خان بهادر جانشین شد چون طفل بود به اقتضای سن سرکار گورنر جنرل ریاست را به کونسل واگذار نموده تا که رئیس حالیه بحد رشد برسد آنگاه ریاستش در کف کفایت او گذارند وسعت مملکت ۴۰ ۱۱ میل مربع آمدنی سالیانه یازده لک روپیه است نواب حالیه اکنون بسیاحت انگلستان رفته اند مراجعت انگلند احتمال دارد که زمام ریاست را بقبضه اقتدار ایشان واگذارند

شبیه حافظ محمد ابراهیم علی خان بهادر



فصل چهارم ریاست ټونک عمله چهارم

بانی این ریاست امیرالدوله نواب محمد امیرخان سپه سالار
افواج مهاراجه جسونت رای هلکر بود و بتاریخ ۹ نوبر
سنه هزار و هشتصد و هفده ۱۸۱۷ عیسوی معاهده با دولت سرکار
انگلیس کرده رامپور و قلعه گوهنت را سرکار انگلیس
به ایشان عطا فرمود و حکمران حالیه حافظ محمد ابراهیم
علی خان است و سند تبنی مع نوزده شلک توپ
سلام برای ایشان مقرر است وسعت ملک
... میل مربع آمدنی سالیانه پانزده لک روپیه
است و این ریاست از حسن تدبیر رئیس حالیه
منتظم و قابل تعریف و توصیف است.

شبیه نواب زور آور خان بهادر



فصل پنجم ریاست بالاسنور

این ریاست از محال کاتهیاوار و تحت حکومت بمبئی
است والی این ریاست از اولاد سردار محمد خان پسر
شیرخان بانی جوناگده است رئیس حالیه اینجا
نواب زور آور خان است ۹ شلک توپ سلام
از سرکار انگلیس برای ایشان مقرر است وسعت
ملک ۲۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه چهل هزار
روپیه است

شبیه نواب شیر محمد خان بهادر



شبیه نواب ناظم بنگاله منصور علیخان بهادر



فصل ششم ریاست پالن پور

این ریاست از محال کاتهیاوار تحت حکومت بندر
بمبئی است و رئیس حالیه آنجا نواب شیر محمد خان بهادر
است در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت در ازاء خدمات
که بدولت سرکار انگلیس کرده بود سند تبنی گیری
و یازده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر شد وسعت
ملک ۴۸۳۲ میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه
تعداد فوج یک صد و پنجاه سوار و پیاده یک هزار
دارد و چهل و پنج هزار و پانصد و دوازده روپیه خراج
بحکومت انگلیس در سال میدهد

فصل هفتم ریاست مرشدآباد

دار الریاست این ملک بنگاله است شمال آن نیپال و بهوتان حد شرقی
آسام و برهما حد جنوبی خلیج بنگاله حد غربی صوبه بهار است و دیوانی
بسابق تا این ریاست متعلق بود و بانی این ریاست میر جعفر علیخان یکی از امرای
عالمگیر بود در سنه ۱۱۰۰ بخطاب مرشد قلی خان و صوبه داری بنگاله سرفراز شد و شهر
آباد را ساخت و در سنه ... وفات نمود و بعد از وی سیف الدوله جانشین شد
در دوران حکومت سیف الدوله تمام ملک بتصرف انگلیس در آمد و او را پنجاه روپیه فقط
برای مخارج جشن چهل و یک لک و شانزده هزار و یکصد و سی و یک روپیه مقرر
کردند نام رئیس حالیه احتشام الملک فخر اسبقیه و ... منصور
علی خان اعلی حضرت جنگ بهادر است ناظم صوبه
بنگ نوزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است

شبیه نواب صادق محمد خان رکن الدوله



شبیه نواب محمد اسماعیل خان بهادر



فصل هشتم ریاست بهاولپور

حاکم این ریاست ابتدا بهاول خان از قوم داود پوتره
بوده زمانی که نادر شاه درانی بعد از فتح هندوستان
وارد ملک سند شد آن ملکی که در توابع سند بود
تا نواح ملتان بخوانین داود پوتره عطا نمود و
رئیس حالیه آنجا نواب صادق محمد خان رکن الدوله
بهادر است مبلغ یک لک روپیه بعوض خدماتی که
در وقت افغانستان شورش کابل کرده بود انعام می یابد
وسعت ملک بیست هزار میل مربع آمدنی سالانه
پنجه لک روپیه تعداد فوج سه هزار کس هفده شلک
توپ سلام برای ایشان مقرر است .

فصل نهم ریاست جوره

این ریاست در ملک مالوه واقع است وسعت
ملک ۲۷۱۰ میل مربع آمدنی سالیانه شش
لک و پنجاه و پنج هزار و دویست و چهل روپیه است
رئیس حالیه نواب محمد اسماعیل خان بهادر است
در سنه هزار و هشتصد و شصت و دو سند متبنی گیری یافته
شلک توپ سلام برای ایشان مقرر شد تعداد فوج
حاضر رکاب ۲۵۱ سوار و ۵۰۰ پیاده است .

شبیه نواب بسم الله خان بهادر



شبیه نواب محمد ابراهیم علی خان بهادر



فصل دهم ریاست رادهن پور

این ریاست تحت حکومت بمبئی است دو صد و بیست
سال قبل جد بابیان این ریاست از اصفهان
آمده این ملک را آباد کرد و رئیس حالیه نواب بسم الله
خان اصفهانی است سند تبنی گیری و یازده شلک
توپ سلام برای ایشان مقرر است وسعت ملک
۱۱۵۰ میل مربع آمدنی سالیانه دو لک پنجاه
هزار روپیه تعداد فوج ۲۳۳ سوار ۲۰۲ پیاده
حاضر رکاب می‌باشند

فصل یازدهم ریاست مالیر کوتله

سابق این ریاست در تصرف رنجیت سنگ والی
لاهور بود و در سنه هزار و هشتصد و ده (۱۸۱۰) گورنمنت هندوستان
بوجوهات چند شیخ صدرالدین معروف صدر
جهان را رئیس مالیر کوتله و بخطاب نوابی سرافراز
نمود و رئیس حالیه نواب ابراهیم علی خان است
سند تبنی گیری یازده شلک توپ سلام برای
ایشان مقرر است وسعت ملک ۱۶۵ میل مربع
آمدنی سالیانه دو لک روپیه است



شبیه نواب مهابت خان بهادر

فصل دوازدهم ریاست جوناگده

این ریاست تحت حکومت بمبئی از محال کاتیاوار است سابق حکمران این ملک از قوم راجپوت بوده در سنه ۱۴۷۲ حاکم گجرات این ریاست را بتصرف درآورده و در سنه ۱۷۳۵ شیرخان که یکی از سپاهیان بود حکمران آنجا گشته ملک را بتصرف خود درآورد و رئیس حالیه نواب مهابت خان بهادر است آمدنی شش لک روپیه است بیست و هشت هزار و سه صد و نود و چهار روپیه به انگلیس میدهد و سند تبنی گیری و یازده شلک توپ سلام از گورنمنت حاصل کرده از دربار قیصری اکنون پانزده شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است .



شبیه مهاراجه مادوجی [سندهیا؟]

فصل سیزدهم ریاست گوالیار

این ریاست شامل اضلاع متفرقه است والی حالیه این ریاست مادهوجی نام دارد وسعت ملک ۳۳ [هزار؟] میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو لک و [...] هزار و یکصد و دو روپیه است [بیست لک روپیه؟] بابت مخارج فوج بدولت عظمی شوکت انگلیس میدهد سپاه پیاده [و سوار؟] داشتن [...] کرد در سنه ۱۸۵۷ بدولت بهیه کرده [جاگیر؟] داد و سه لک روپیه باو عنایت شده و در سنه ۱۸۶۱ عیسوی مخاطب بخطاب استار اف اندیا درجه اول شد و سند تبنی گیری حاصل کرده و نوزده شلیک توپ سلام در هر مقام که باشد و در حدود خود بیست و یک شلک برای ایشان معین است

فصل چهاردهم ریاست برووده

این ریاست از محال مالوه است بانی این ریاست ابتدا ملهار راو هلکر یکی از سرداران فوج پیشوا بود چون مهاراجه ملهار راو حکمران سابق بجهات چند از حکومت معزول شد مهاراجه حالیه سیاجی راو ملقب بگایکواد بسن دوازده سالگی بر مسند حکومت جلوس نمود و نظر به اقتضای سن امور ریاست و مهام حکومت بتوسط مجلس جمهور بود و چون مهاراجه بحد رشد و قابلیت رسید در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و یک ۱۸۸۱ عیسوی از دربار قیصری حکم صادر شد که عنان حکومت و زمام ریاست را در کف کفایت او واگذارند و اکنون که سنه هزار و هشتصد و نود و سه ۱۸۹۳ عیسویست مهاراجه مزبور در کمال خوبی امور مملکت خویش را انجام میدهد کلک ذو زبان اگر هزار دستان گردد داستان تمکین جلالتش را یکی از هزار و اندکی از بسیار نتواند سرود وسعت ملک ۴۳۹۹ میل مربع آمدنی سالیانه یک کرور و بیست و پنج لک روپیه تعداد فوج سوار یکهزار پیاده چهار هزار سند تمغای قیصری و خطاب استر درجه اول و بیست و یک شلیک توپ سلام و سالانه سه لک روپیه تخفیف از جانب حکومت برای ایشان مقرر است توپهای طلا و نقره در توپخانه ایشان موجود است که در هیچ ملک هندوستان چنین توپهائی نزد احدی از حکام ممکن نیست .



شبیه مهاراجه سیاجی راو بهادر





فصل پانزدهم ریاست الوار

این ریاست از محالات میوات دهوندهار است
والی این ملک موسوم است بمنگل سینگه از قوم
راجپوت راجه موصوف این ریاست را در سنه
هزار و هشتصد و هشتاد ۱۸۸۰ عیسوی از ریاست
جی پور و بهرت پور وضع کرد وسعت ملک
۳۰۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه بیست لک
روپیه است تعداد فوج پانزده هزار سوار و دو
هزار پیاده حاضر رکاب دارد سند تبنی گیری
و پانزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است
و حکومتشان بکمال انتظام است

فصل شانزدهم ریاست مندی

والی سابق این ریاست از قوم راجپوت بود و لکن
بوجوهات چند بموجب عهدنامه لاهور مورخه ۹ مارچ
سنه ۱۸۴۶ بتصرف انگلیس در آمد بعد از آن سرکار
انگلیسیه در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و یک ۱۸۵۱ براجه
بلبیرسین و وارث او واگذار نمود و وقتی که راجه موصوف
وداع جهان نمود و پسرش بجای او بمسند حکومت
متمکن گردید سند تبنی گیری او داده و یازده شلک
توپ سلام برای او مقرر شد وسعت ملک ۱۰۲۰
میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه است
و سالیانه یک لک روپیه بحکومت خراج میدهد

شبیه راجه بشوناته سنگه



فصل هفدهم ریاست راجه چهتر پور

بانی این ریاست ابتدا کنور سونی ساه ملازم هندو پت بود
تفصیل این مقال آنکه بسبب هنگامه یورش هند کنور سونی
ساه بسیاری ملک از اطراف و جوانب این ریاست بتصرف
خود در آورده حکومت میکرد هنگامی که انگلیس بر تمام
ملک بوندیل کهند مستولی شد صلاح وقت را چنان
دید که ملک متصرفی کنور سونی ساه را بنجد دشش واگذار
نماید لهذا در نوزدهم ماه مارچ سنه ۱۸۰۶ ملک را با او واگذار
نموده و اختیار تبنی گیری را نیز باو داد وسعت ملک
۱۲۴۰ میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه است
پانزده شلک توپ سلام برایش مقرر است
رئیس حالیه راجه بشوناته سنگه است

شبیه مهاراجه پرتاب سنگه بهادر



فصل هجدهم ریاست کشمیر

دارالریاست این ملک سرینگر است بانی این ریاست گلاب سنگه ابتدا
نزد خوشحال سنگه فوجدار رنجیت سنگه ملازم بود و رفته رفته ترقی کرده ب
سرداری فوج شد و از ابتدای خدماتی که در جنگ اکبر خان حاکم [illegible] بجا
از او بظهور رسید جمون را برای سکونت او نقد لاهور معین شد در سنه ۱۸۵۷
گلاب سنگه از این جهان رو بتافت پسرش رنبیر سنگه [illegible]
بجای پدر بر مسند حکومت تمکن کرد و در سنه ۱۸۶۱ بخطاب
ستاره هند درجه اول مخاطب و سند تبنی گیری یافت و نوزده شلک توپ
سلام برای او مقرر شد تعداد فوج سوار و پیاده و شاید ده هزار
دارد و این ریاست خود مختار بود و اکنون در تحت حکومت انگلیس است
وسعت ملک ۲۵۰۰۰ میل مربع آمدنی سالانه پنجاه لک روپیه است

فصل نوزدهم ریاست جی‌پور

سوائی جی سنگ بهادر از قوم کچهواهه این ریاست آباد ساخت بعد از فوت سوائی جی سنگ جانشین مهاراجه بهادر سنگ بعمر دو سالگی بحکومت جلوس نمود نظر باقتضای سن حکومت انگلیس زمام ریاست را بجمهور واگذار کرد چون راجه بحد رشد رسید در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و دو عیسوی ۱۸۵۲ زمام مهام ریاست را بکف کفایت او دادند و در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت ۱۸۵۷ پاداش خیرخواهی و جان فشانی در غدر مالی که در پرگنه کوت قاسم بحکومت کرده بود سند تبنی و خطاب استر هند اول و بیست و یک شلک توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر شد در قواعد ملک داری و قانون حکمرانی و رعیت پروری شهره آفاق و محسود همگنان است اگر بخواهم اوصاف حمیده ایشانرا بیان کنم دفتری جداگانه باید مختصر اینکه بهمت بحری است متلاطم که از کثرت بخشش نپرهیزد و ببخشش ابری است متراکم که از شدت ریزش نیندیشد و در سلطنت ابنای ملوک بحسن سلوک مذکور است وسعت ملک پانزده هزار میل مربع آمدنی سالیانه چهل و شش لک روپیه است سالیانه چهار لک روپیه خراج بحکومت میدهد تعداد فوج سوار و پیاده پانزده هزار حاضر رکاب دارد و در نهایت انتظام مشغول حکمرانی است

شبیه مهاراجه مادهو سنگ بهادر



شبیه مهاراجه پتیاله



فصل بیستم ریاست پتیاله

والی این ریاست از قوم جاٹ است که مذهب نانک شاهی دارد در سنه ۱۸۱۷
بپاداش خدماتی که راجه نریندر سنگه در پرگنه نارنول بحکومت کرده بود
محصول دو لک روپیه بنام از حکومت باو عطا شده و مخاطب بخطاب
استرو خانه اول گردید و سند متبنی گیری حاصل نمود و مع هفده
شلک توپ سلام چونکه مهاراجه موصوف در سنه ۱۸۷۶
موافق آئین و ملت خود که بسیار ثواب دارد زنده خود را در آتش
انداخت پسرش که هنوز طفل نابالغ و کودک خردسال بود اخلع نموده بر مسند
ریاست بجایش نشاندند و مهام ریاست بکونسل آف ایجنسی تا بلوغ مفوض شد
تمام رعایا و برایا خوشنود شدند از حسن تدبیر کونسل روز بروز ملک رو به
ترقیست وسعت ملک ۱۱۴۵ میل مربع آمدنی سالانه سی لک روپیه است

شبیه مهارانا فتح سنگه جی بهادر



فصل بیست و یکم ریاست اودی پور

این ریاست از محال میوار است مهارانا اودی سنگه
این ریاست را آباد کرده حد شمالی اجمیر است حد شرقی او
کوتا بوندی حد جنوبی مالوه حد غربی سروهی است وسعت ملک
۱۱۶۱۴ میل مربع است آمدنی سالانه چهل لک روپیه
خرج فوج دو لک و پنجاه هزار روپیه گورنمنت میدهد والی
اینملک بسیار قدیم و عالی خاندانست تمام راجهای هند او را
خیلی بزرگ و حرمت میدارند و او لقب آفتاب هند است
والی حالیه مهارانا فتح سنگه جی ۱۳ جنوری ۱۸۸۵ سنه
با حکومت انگلیس تجدید معاهده نموده و سند
متبنی گیری مع ۲۱ شلک توپ سلام حاصل کرد

شبیه مهاراجه رودر پرتاب سنگه



فصل بیست و ششم ریاست پنا

این ریاست از محال بوندیل کهند است در سنه ۱۸۱۰ راجه کشور
سنگه بر مسند ریاست متمکن شد پس از فوت او در سنه ۱۸۴۹
راجه نرپت سنگه حکمران این ریاست گشت در پاداش
خدماتی که در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت ۱۸۵۷
عیسوی بحکومت کرده بود از جانب دربار قیصره خلعت
قیمتی بیست هزار روپیه مع خطاب مهندر و خطابات
تبنی گیری و یازده شلک توپ سلام سرافراز گردید
در سنه ۱۸۷۰ پدر رود جهان نمود و پسرش حالیه رودر پرتاب
بجایش نشست وسعت ملک ۲۵۶۸ میل مربع آمدنی
سالانه چهار لک نه هزار و ششصد و پنجاه و پنج روپیه است

شبیه راجه ساردول سنگه بهادر



فصل بیست و هفتم ریاست کشن گره

این ریاست از محال راجواره است و رئیس این ریاست
از خاندان راجگان جودهپور است در سنه هزار و هشت ۱۸۴۰
صد و چهل عیسوی راجه حالیه [illegible] سنگه بر مسند حکومت
متمکن شد سند تبنی گیری و پانزده شلک توپ
سلام از حکومت برای ایشان مقرر شد وسعت
ملک ۷۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه شش لک
روپیه حکومت محض رعایت خراج از ایشان نگیرد
تعداد فوج دویست و پنجاه سوار و سی صد پیاده
حاضر رکاب دارد

شبیه راجه جسونت سنگه بهادر



فصل بیست و هشتم ریاست جودهپور

دار الریاست این ملک مارواراست بانی این ریاست
ابتدا جودها نامی از خاندان راجپوتان راتهور قنوج است
در سنه ۱۸۷۳ راجه حالیه جسونت سنگه بر مسند حکومت جلوس
نمود بعوض چند ماهی که بحکومت انگلیس کرده سند
اختیار متبنی گیری و خطاب استر درجهٔ اول و نوزده
شلک توپ سلام از حکومت حاصل نمود وسعت
ملک ۳۵۶۷۲ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو
لک روپیه تعداد فوج یکهزار سوار و پیاده دارد و نود و
هشت هزار روپیه مخارج فوج و یک لک و پانزده
هزار روپیه خراج بحکومت میدهد

شبیه رانا نهال سنگه بهادر



فصل بیست و نهم ریاست دهولپور

راجه این ریاست از قوم جات است بانی این ریاست
ابتدا در عهد باجی راو پیشوا سپاهی بود در سنه
هزار و هشتصد و سی و شش عیسوی راجه رانا لوک
ایندر سنگه با حکومت انگلیس معاهده نمود و رئیس حالیه
رانا نهال سنگه را جانشین کرده سند اختیار متبنی گیری
و پانزده شلک توپ سلام حاصل نمود وسعت
ملک ۱۲۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه نوزده لک
روپیه تعداد فوج سواره و پیاده دو هزار جهت
رکاب دارد

شبیه مهاراو رام سنگه بهادر

فصل سی ام ریاست بوندی

راجه امید سنگه حاکم این ریاست از قوم راجپوتان است
ابتدا کسی که با حکومت انگلیس در مقام اتحاد در آمد این راجه
بود در سنه ۱۸۱۲ امید سنگه بدرود جهان نمود و پسر کوچکی
از او باقی بود موسوم به مهاراو بشن سنگه حکومت بجای پدر
نشانیدند با او عهدنامه جدیدی منعقد شد پس از فوت او پسرش
مهاراو رام سنگه راجه حالیه در سن یازده سالگی مسند نشین شد تا ایام بلوغش
انتظام ملک را حکومت انگلیس میداد چون بحد بلوغ رسید زمام
ریاست را در کف کفایت او نهادند هفده شلک توپ سلام برای
او مقرر است وسعت ملک ۲۲۹۱ میل مربع آمدنی سالیانه پنج لک روپیه
خراج یک لک و بیست هزار روپیه سالیانه میدهد تعداد فوج سوار ۲۰۰ پیاده

شبیه مهاراجه لچهمیشر سنگه

فصل سی و یکم ریاست دربنگه

راجه حالیه مهاراجه لچهمیشر سنگه است وسعت
ملک بیست و سه هزار میل مربع آمدنی سالیانه چهل و
هفت لک و پنجاه هزار و هفتصد و پنجاه روپیه
دو لک و پنجاه هزار روپیه سالیانه بحکومت انگلیس
خراج میدهد پانزده شلک توپ سلام برای او
مقرر است

شبیه راجه ایشری پرشاد بهادر



فصل سی و دوم ریاست بنارس

بانی این ریاست منسارام زمیندار موضع گنگاپور بوده است
در سنه ۱۱۵۲ بمرد و جانشینش بلونت سنگه جانشین
شد در سنه ۱۱۷۳ راجه موصوف در قتال بنگاله همراه شاه
عالم و شجاع الدوله بود پس از آن همراه شاه عالم بفوج
انگلیس در آمد در سنه ۱۱۸۸ علاقه بنارس را حکومت
انگلیس باو واگذار نمود مشروط به اینکه سالیانه چهل
لک روپیه بدهد لکن اختیار فوجداری و دیوانی و [illegible]
بدست حکومت انگلیس باشد چون [illegible] راجه ایشری پرشاد
نراین راجه حالیه مسند نشین مسند شد [illegible] و سیزده شلک
توپ سلام از حکومت برای او مقرر گردیده .

شبیه هز هینس [illegible] سر [illegible] مهاراجه
[illegible] سلطان [illegible]



فصل سی و سیم ریاست بیکانیر

رئیس حالیه این ریاست هز هینس [illegible] سر مهاراجه [illegible] گنگا سنگه
سلطان بهادر است که [illegible] جلادت
[illegible] مقرون از
[illegible] کمال فضل و هنر [illegible]
[illegible] همت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اکنون سال [illegible] است
[illegible]
[illegible] است

شبیه راجه پرتهی سنگه بهادر



شبیه مهاراول بیری سال سنگه



فصل سی و چهارم ریاست جهالراپتن

رئیس حالیه پرتهی سنگه بهادر است اختیار تنبیه کبیری یا
و پانزده شلک توپ سلام از حکومت برائیش مقرر است
وسعت ملکت دو هزار و پانصد میل مربع آمدنی سالانه
پانزده لک روپیه هشتاد هزار روپیه سالیانه
بحکومت خراج میدهد تعداد فوج پانصد سوار و سه
هزار پیاده حاضر رکاب دارد و حکومت ایشان
در نهایت شایسته است

فصل سی و پنجم ریاست جیسلمیر

این ریاست در تصرف قوم راجپوتان است راجه مهارا
ول مولراج در سنه ۱۸۱۸ معاهده با حکومت انگلیس نمود
در سنه ۱۸۲۰ عیسوی فوت کرد و پس از آن نبیره اش
گج سنگه حکمران ریاست گشت این نیز در سنه ۱۸۴۶
جهان را وداع نمود رئیس حال مهاراول بیری سال سنگه در سنه
مسندنشین شد سند تبنیت کبیری یا پانزده شلک توپ
سلام از جانب حکومت جهت ایشان مقرر شد
وسعت ملکت ۲۲۵۲ میل مربع آمدنی سالیانه
پنج لک روپیه یکهزار فوج حاضر رکاب دارد و وسعت
ملکت یکهزار و سیصد و شصت میل مربع آمدنی ۰ لک روپیه

شبیه راجه کیسری سنگه جی بهادر



شبیه راجه اودی سنگه بهادر



فصل سی و ششم ریاست سروهی

در سنه ۱۸۲۳ راجه شیو سنگه رئیس این ریاست معاهده با حکومت انگلیس نمود که اطاعت نماید و خراج از قرار روپیه شش آنه بدهد و حکومت نیز وعده داد که او را در پناه خود نگاه دارد و قرار داد که اگر کسی از وارث او بعد از وفات شیو سنگه باقی ماند او مالک ریاست باشد رئیس حالیه کیسری سنگه جی را پانزده شلک توپ سلام برایش معین گردید وسعت ملک سه هزار میل مربع آمدنی سالیانه هشتاد هزار و ششصد روپیه خراج سرکاری پنج هزار و سیصد روپیه است شصت و نه سوار و دویست و هجده پیاده حاضر رکاب دارد

فصل سی و هفتم ریاست پتگده

راجه این ریاست از خاندان راجه اودی پور است در سنه هزار و هشتصد و چهل و چهار ۱۸۴۴ عیسوی راجه اودی سنگه مسند نشین شد جنتیا رتنبی کیری و پانزده شلک توپ سلام برای او مقرر شد راجه حالیه اودی سنگه بهادر است وسعت ملک ۱۴۰ میل مربع آمدنی سالیانه چهار لک روپیه است پنجاه سوار و دویست پیاده حاضر رکاب دارد

فصل سی و هشتم ریاست رتلام

راجه رتلام از قوم راجپوت بسیار معزز میدانند و جد بزرگ
ایشانند این راجه هشتاد و چهار هزار روپیه شاهی بتوسط
حکومت انگلیس به راجه سندیه بابت خراج میداد و در
سنه هزار و هشتصد و نوزده (۱۸۱۹) عیسوی فیمابین راجه
سندیه بهادر و پرتاب سنگه راجه رتلام بوساطت
انگلیس عهدنامه منعقد شد که راجه سندیه متعرض
ریاست رتلام نشود و خراج نگیرد و پس از فوت
پرتاب سنگه پسرش بلونت سنگه بر مسند ریاست قرار
گرفت نظر بخدماتی که در هنگامه دهلی در سنه
هزار و هشتصد و پنجاه و هفت (۱۸۵۷) عیسوی نسبت
بحکومت انگلیس از بلونت سنگه بظهور رسید و بر
پسرش بهیر سنگه از دربار قیصری بخلعت فاخره مخلع
شد و یازده شلیک توپ سلام برایش معین
گردید راجه حالیه رنجیت سنگه جی بهادر است
وسعت ملکش پانصد میل مربع آمدنی سالیانه
سه لک و شصت و چهار هزار و شصت و چهار روپیه
است پانصد سوار حاضر رکاب دارد و امورات
حکومت ایشان منظم است

شکل راجه رنجیت سنگه جی بهادر





شبیه راو جسونت سنگه جی بهادر



فصل سی و نهم ریاست بهرتپور

این ریاست از محال میوات است بانی این ریاست برج نامی قطاع الطریق در عهد عالمگیر پادشاه بوده است رئیس حال مهاراجه جسونت سنگه جی است سند تبنی گیری باو داده شده و در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج عیسوی ۱۸۵۵ هفده شلیک توپ سلام برایش مقرر گردید وسعت ملک ۱۹۷۴ میل مربع آمدنی بیست و یک لک روپیه است تعداد فوج سوار ۲۲۱۴ پیاده ۳۳۶۸ سپاه توپخانه ۳۶۸۱ می باشد

شبیه راجه بهادر سنگه بیجاور



فصل چهلم ریاست بجاور

بانی این ریاست خاندان بیر سنگه دیو پسر جگت سنگه پسر چهترسال بوده ... بوده هنگامیکه علی بهادر ملک بندیل کهند را فتح کرده و بیر سنگه دیو ... عمت ... در جنگ کشته شد ... علی بهادر واسطه شد ملک باپسر بیر سنگه دیو کیسری سنگه ... در حیات کیسری سنگه ملک بندیل کهند در تصرف حکومت انگلیس ... و بسبب ... بجاور کیسری سنگه سند ریاست یافت بهادر سنگه ... در سنه ... بحکومت انگلیس ... بود بر مسند حکومت مقرر شد و ... تبنی گیری یازده شلیک توپ سلام حاصل کرد وسعت ملک ۹۷۳ میل مربع آمدنی سالیانه ... لک روپیه است

شبیه راجه بکرم سنگه بهادر



شبیه راجه رنجور سنگه بهادر



فصل چهل و یکم ریاست فریدکوت

این ریاست بسمت جنوب فیروزپور واقع است بانی
این ریاست هیلن نامی از قوم جات بود در عهد اکبرشاه
حاکم فریدکوت شد بعد از چندی علم خودسری برافراشت
تا در سنه ۱۸۴۵ در وقت لشکرکشی انگریزیه ستلج نظر بخدمات
لایقه که از او بظهور رسیده بود پرگنه کوت کمنوا را با
خطاب راجگی از حکومت انگلیسیه یافت و بعوض خدماتی
که در سنه ۱۸۵۷ کرده بود یازده شلک توپ سلامی برایش
مقرر شد و در سنه ۱۸۶۵ بکرم سنگه رئیس حالیه را اختیار متبنی گیری
دادند وسعت ملک ۶۴۳ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و
پنجهزار روپیه است پنجاه سوار و دویست پیاده حاضر رکاب دارد

فصل چهل و دوم ریاست اجی گده

رئیس حالیه راجه رنجور سنگه است یازده شلک توپ
سلامی برای ایشان مقرر است وسعت ملک ۸۰۲
میل مربع آمدنی سالیانه یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه
است هفت هزار و سیزده روپیه و دو آنه خراج
بحکومت میداد تا در سنه هزار و هشتصد و شانزده ۱۸۱۶
عیسوی بسببی چند قدری ملک از تصرفش بیرون رفت
حکومت یکهزار و پانصد روپیه از خراج مقرری برای او
تخفیف داده است

شبیه راجه نرپ اندر نراین بهادر



شبیه راجه رام ورم بهادر



فصل چهل و ششم ریاست کوچ بهار

این ریاست از محال کامروپ است و در سنه ۱۷۷۲ عیسوی
راجه دهندر نراین رئیس این ریاست با قوم بهوتیه جنگ
ساختند راجه مذکور از گورنمنت انگلیس درخواست نمود
که اگر سرکار مدد کند مرا از قید برهاند نصف آمدنی ملک
خود را به سرکار خواهم داد حکومت انگلیس او را از قید
خلاص کرد رئیس حالیه نرپ اندر نراین بهادر است
سیزده شلیک توپ برایش مقرر است

فصل چهل و چهارم ریاست تراونکور

ریاست تراونکور را تراباج هم میگویند دار الریاست
این ملک تراوندام است راجه حالیه رام ورم بهادر
است وسعت ملک ۳۵۰۶ میل مربع آمدنی
سالانه چهل و دو لک هشتاد و پنج هزار روپیه
است تعداد فوج ۸۰۶۱ پیاده در سنه هزار و
هشت صد و هشتاد و هشت ۱۸۸۸ عیسوی این ریاست
معاهده با حکومت انگلیس کرده که دولتین لشکر
برای حفاظت سرحد بدهد

شبیه مهاراجه راجه چیمسندر بهادر



شبیه مهاراجه رگهنشن سنگه



فصل چهل و پنجم ریاست میسور

این ریاست تحت حکومت مدراس است و در سنه هزار و هشتصد و سی و یک [۱۸۳۱] عیسوی حکومت انگلیس بسبب بی انتظامی در ملک ریاست را از راجه گرفته بتصرف خود در آورد و یک لک روپیه سالیانه برای مخارج راجه و پنج یک برای ادای قرضه او مقرر کرد و در سنه حالیه مهاراجه چیمسندر بهادر است وسعت ملک ۲۷ هزار میل مربع است و بیست و یک شلیک توپ سلام برای راجه مذکور مقرر است

فصل چهل و ششم ریاست ریوان

این ریاست بسیار قدیم است که با دست بیست و یک پشت بخانواده بیاک دیو میرسد در سنه هزار و هشتصد و سی و دو [۱۸۳۲] عیسوی عهدنامه با سرکار انگریز منعقد شد هفده شلیک توپ برای ایشان مقرر است وسعت ملک ۱۳۰۰۰ میل مربع آمدنی سالانه بیست و پنج لک روپیه است تعداد فوج نهصد و شصت و پنج [۹۶۵] سوار و دو هزار و هشتصد و هشتاد و دو [۲۸۸۲] پیاده حاضر رکاب والی ریاست حالیه مهاراجه رگهنشن سنگه

شبیه راجه جسونت سنگه بهادر



شبیه راجه ساهوجی چهترپتی بهادر



فصل چهل و هفتم ریاست بهونگر

این ریاست از محال کاتهیاوار تحت حکومت بمبئی
است بانی این ریاست سیجک نام از قوم راجپوت
گوهیل است رئیس حالیه جسونت سنگه بهادر است
آمدنی سالیانه هشت لک روپیه است یک لک
سی هزار روپیه خراج بحکومت میدهد سند
متبنی گیری یازده شلیک توپ سلام برای ایشان
مقرر است

فصل چهل و هشتم ریاست کولاپور

بانی این ریاست راجه رام پسر کوچک سیواجی
راجه ستارا است رئیس حالیه ساهوجی چهترپتی است
آمدنی سالیانه ده لک روپیه است تعداد فوج
سیزده هزار سوار و هشت صد پیاده نوزده
شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است
وسعت ملک ۲۱۸۴ میل مربع

شبیه مهاراجه دهیراج سری
مهاراجه رانا اندرجیت سنگه



شبیه راجه جگت جیت سنگه



فصل چهل و نهم ریاست بردوان

رئیس حالیه این ریاست مهاراجه ادهیراج سری
مهاراجه رانا اندرجیت سنگه بهادر از قوم چاریکهر کپور
کهتر است خطاب هز هائنس و سیزده شلک
توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر است
در حسن اخلاق و مهمان نوازی این مهاراجه
بی نظیر است وسعت ملک دو هزار میل مربع آمدنی
سالک و پنجاه هزار روپیه است

فصل پنجاهم ریاست کپورتهله

بانی این ریاست ابتدا جسا سنگه بود و بعضی از ملک را
بزور شمشیر و بعضی را بطور انعام از دربار لاهور حاصل
کرد بعد از او سردار نهال سنگه حکمران شد بعد از او فتح
سردار نهال سنگه راجه جگت جیت سنگه رئیس حالیه بر مسند قرار گرفته
در سنه ۱۸۵۷ بپاداش خدماتی که بحکومت کرده بود محال بوندی
و بهیتولی از نواح ملکش و دو مع خلعت قیمتی ده هزار روپیه
عطا شد و اختیار تمنی کهری و خطاب ستاره هند و یازده شلک توپ
سلام هم یافت وسعت ملک ۵۹۸ میل مربع آمدنی سالانه ۱۴ لک و هفتاد و
هفت هزار روپیه یک لک و بیست و یک هزار روپیه بحکومت
خراج میدهد تعداد فوج سواره و پیاده دو هزار حاضر رکاب دارد

شبیه مهاراجه سوائی سنگه بهادر



فصل پنجاه و یکم ریاست دتیا

این ریاست از محال بندیل کهند است رئیس حالیه
مهاراجه سوائی سنگه بهادر است راجه بسیار رحیم
دل است در سنه ۱۸۶۲ هزار و هشتصد و شصت و دو سند
اختیار متبنی گیری بایشان عطا شده وسعت ملک
هشت صد و پنجاه میل مربع آمدنی سالیانه ده لک
روپیه است

شبیه راجه هیرا سنگه بهادر



فصل پنجاه و دوم ریاست نابهه

حاکم این ریاست [illegible] سنگه از خاندان راجه جیند است چون هنگام
محاربه انگلیس با سکهان راجه آنجا به لشکر انگریز مدد نکرده بود لهذا
انگلیس بعد از تسلط بر سکهان راجه مذکور را معزول نموده و از او
نظربند ساخت و بجایش رئیس حالیه هیرا سنگه مسند نشین شد
و در سنه ۱۸۵۷ بسبب خیرخواهی که ازین راجه بظهور رسیده بود از
آن حکومت انگلیس علاقه کانور که حاصلش یک لک و شش هزار
روپیه بود باو عطا کرد و در سنه ۱۸۶۲ سند اختیار متبنی گیری باو داده
شلک [illegible] توپ سلام برایش معین شد وسعت ملک ۹۶۲
میل مربع آمدنی سالیانه هفت لک روپیه است خراج
حکومت [illegible] لک روپیه [illegible] سوار و پیاده و دو هزار [illegible] دارد

شبیه راجه راو کهنگارجی بهادر

شبیه مهاراجه چهتر سنگه بهادر

فصل پنجاه و سیم ریاست کچهه

رئیس این ریاست راو رای نامی است که با انگلیس در سنه هزار و هشتصد و نه ۱۸۰۹ معاهده کرده و طرح دوستی انداخت رئیس حالیه راو کهنگارجی است سند متبنی گیری و هفده شلیک توپ سلام برای ایشان معین است وسعت ملک شش هزار و پانصد میل مربع آمدنی سالیانه پانزده لک روپیه است خراج و مخارج فوج سالی دو لک و هشتاد و شش هزار و چهل و نه روپیه بسرکار شوکت مدار انگلیسیه میدهد

فصل پنجاه و چهارم ریاست چهتهر

والی این ریاست چهتر سنگه از قوم بندیله است در سنه هزار و هشتصد و هفده ۱۸۱۷ عیسوی عهدنامه دوستی با حکومت انگلیس منعقد نموده و یازده شلیک توپ سلام برایش مقرر گردید و اختیار متبنی گیری نیز حاصل نمود وسعت ملک ۱۲۵ میل مربع آمدنی سالیانه چهار لک و پنجاه هزار روپیه است

خاتمه

ذکر منافع و فواید دیگر از ایجادات و خصوصیات این سلطنت قوی‌شوکت است در ممالک هند مخفی نماند که بعد از تسلط فرنگ
در بلاد هندوستان بسیار چیزها آمد که باعث فلاح و ترقی ملک میباشد از توجهات این طایفه جاری شده و شایع گشته
اگر از بدو عمل داری اوان حکومت آنها بنگارم سر یکی را بیان کنم درین مختصر نگنجد لاچار باختصار می‌پردازم از آنجمله فوایدیکه
باعث آسایش حال و مال خواص و عوام گشته درستی و حفاظت طرق و شوارع است تا بمنازل و مراحل بعیده و انتظام
داکها و اگرچه از ایجادات ارباب این سلطنت نیست ولیکن واضح است که این قسم درستی و امنیت طرق و انتظام داک
از برای مرحله‌پیمائی و ارسال خطوط و کاغذات و انواع سواریها برای مسافرین به آسانی و ارزانی در تمام اقطاع و مقامات این
بلاد وسیع جاریست در عهد هیچ یک از سلاطین نبوده اوّل در عهد سابق امن طریق چنانکه در این عهد است کجا بود و ثانیاً این قسم
طرق و شوارع صاف که نابینائی بدون احتیاج قائد بر آن تواند گذشت و مسافر هر چند که بلدیت نداشته باشد بدون دلیل
متوجه منزل مقصود تواند گشت در عهود سالفه هرگز نبوده مع هذا اکثر نواحی و اطراف در آن عهود از تراکم اشجار صحرائی
و هجوم جبال و اتلال متروک و ناسلوک میماند بلکه در ایام بارش بسبب ناهمواری زمین راههای پر از خاک از کثرت سیلاب
دریای آب میگردید و نیز از خوف راه‌زنان صد ورود و مرور طرق جاری و شوارع عام بمسافران ناکام بدون معیت جمعیت
کمتر میسر می‌آمد علاوه برین بسبب انعدام امن طریق کسی از اهل هند قصد سفر بعید در آن عهود نمیکرد و اگر احیاناً کسی عزم سفر
بمسافت دوری میکرد اهل و عیالش سفر او را مانند سفر آخرت می‌شمردند و بکمال یاس او را وداع می‌کردند اکنون از نتایج همین سلطنت
است که بهمت حکام آنهمه خارهای مفاسد و آفات از رهگذر چنان دور گردید که اکنون از آن همه مفاسد و آفات غیر از
قصص و حکایات نمانده است امنیت طرق و شوارع بحدیست که مسافران و تجار با امتعه و اموال و هرگونه احمال و اثقال
بفراغ بال بهر طرفی که خواهند تردد کنند سهل و آسانی رسیدن مکاتیب و خطوط بمرتبه است که لفافه خط بدو پول بسا
تا مسافت دو ماه و سه ماهه راه بدون تاخیر و مشقت میرسد و اموال و اجناس را بی آنکه محافظی و نگهبانی برگماشته باشند
بهر قدر مسافت که خواهند بصرف قلیلی گسیل می‌کنند اینهمه فواید و منافع در ازمنه سابقه کجا بود و از آنجمله است انتظام
متوسپالتی یعنی درستی و صفائی راه‌ها در تمام بلاد و قری و دفع کثافت از هر جا برای حفظ اعتدال آب و هوا
و اهتمام آرایش و روشنی تمام شب در هر کوچه و برزن در عهد هیچ از پادشاهان بر روی کار نیامده و هیچ
یک را خیالی در این چنین امور نبوده و از آنجمله است هرگونه تعلیم و اشاعه آن در هر امصار و قری از برای تمامی
رعایا نه فقط زبان و علوم انگریزی عربی و پارسی و غیره بلکه انواع هنر و صنایع که کاهی از اوان حکومت هنود تا
ایام تسلط انگریزان شنیده نشده و از آنجمله است انتظام محاکمات پولیس که حفظ جان و مال و آبرو و عزت و حیثیت
هر یک از رعایا از آنست چه مجالست که در آبادی یا در صحرائی یکی بر دیگری دست اندازی نماید و مسافریکه

متاع با زر و جواهر و اسباب گران بها با آرام از شهری بشهری می‌روند باشد یا شب سوار باشند چه قدر اهل حمایت و خواستاری
سلطنت می‌آید و شیر و حالات این طریق عهود سابقه را چگونه بی حراسب بود ایشان در خانهای خود که چگونه بود
از کتب تواریخ هر مملکت و زمان پیداست از آنجمله است تربیت و پرورش حفاظت اطفال صغار بیکس و بی‌صاحب و ملاک
کثیر اطفال خورد سال را دولت بذمه خود گرفته بعد از وضع قدر معیشه ما گذاری سرکاری البقیه توفیر برای آنها جمع
می‌کند و تعلیم و تربیت آنها را تا زمان بلوغ نماید و انیده روا دی می‌نماید و از پس انداز حاصلات دیگر املاک جدیده املاک
آنها را بجدی می‌افزاید که آباء آنها نیز از انعقاد املاک بجا نماد و کاهی بخواب نه دیده اند از آنجمله است بنای شفاخانهای
خیراتی از برای تیمارداری و درمان رسانی بغربا و مساکین هر قوم و ملت در هر شهر و دهات از آنجمله است ایجاد
کارخانها از کارخانهٔ آرد و ریسمان پنبه و پارچه بافی و غیره برای صدگونه منافع که بهره هر کس این مملکت کاهی از اینگونه
کارخانه کما یکون نشده بود از آنجمله است ایجاد مراکب بحری دخانی و ایجاد ریل کاری برای تسهیل حمل و نقل احمال
اثقال در عهود سابقه اعظم تدابیر برای روانه کردن خطوط و زود رسیدن بمقصود سواری اسب یا ناقه تیز رفتار بود
آنهم چه برای ملوک و امراء برای دیگری میسر نبود اکنون قطع مسافت یکماهه بیک روز بدون مشقت گویا که انسان
در خانه خود نشسته با آسایش تمام بلکه در خواب راحت و آرام قطع منازل طی مراحل میکند چنانکه درین عهد عموم غربا میسر
است و در ازمنه سابقه کاهی نصیب احدی از شاهان نبوده از آنجمله است اجرای تار برقی بصنعت مقناطیسی که بیک
لحظه از شهری بشهری بلکه از ملکی بدیگری اخبار میرسانند بخرج قلیل از آنجمله است بنای نهرهای آب از مسافت بعیده و جاری
کردن در شهرها و خانها از آنجمله است روشنی گیاس در اکثر شهرهای مشهور مثل بمبئی و مدراس و کلکته و غیره هر شب
از شام تا صبح بتمام راهها مشتعل است اینهمه منافع و ترقیات که روز بروز در تزاید است از نتایج توجه امنای این دولت
المنة لله تعالی این رساله همایون در ساعت سعید صورت انتظام گرفته صورت اختتام
پذیرفت توقع از ارباب بصیرت و اصحاب بینش چنانست که دیدهٔ باطن خود را از کحل الجواهر آن فی ذلک لعبرة لاولی
الالباب سرمه سازند و این تذکرهٔ پادشاهان را مانند حکایات و افسانها ندانند و بدین پیرمردم دنیا بنیاد دل نه
بندند و بام فریش بنیاد نیند و تامل نمایند که چگونه پادشاهان نامدار که کلاه گوشهٔ حشمت و جاه را بر کیوان سائیده
بودند از دست برد قضا از پا درافتادند و در خاک فنا غنودند و از حشمت و جاه و دولت و سپاه و هند و نگار فضی نه دیدند

امید که منظور نظر اولی الالباب گردد
فی شهر شوال المکرم سنه ۱۳۱۰ هجری
بخط اقل بندگان میرزا مهدی
شیرازی صورت اختتام
پذیرفت تمت